



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مبانی، پیشینه و ادله اثبات مباحث به هم پیوسته «ولایت الهیه»، «حکومت اسلامی» و «ولایت فقیه»

نویسنده:

محمد رضا طاهری

ناشر چاپی:

انتشارات قدس رضوی

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

فهرست	۵
مبانی، پیشینه و ادله اثبات مباحث به هم پیوسته «ولایت الهیه»، «حکومت اسلامی» و «ولایت فقیه» جلد ۴	۹
مشخصات کتاب	۹
اشاره	۹
فهرست	۱۳
مقدمه	۱۷
پیشگفتار	۱۹
۱. شبهه اول: طاغوت بودن همه پرچم های پیش از ظهور	۲۱
اشاره	۲۱
۱.۱. اوضاع و شرایط زمانی حضرات معصومین (علیهم السلام)	۲۱
۲.۱. رد برخی قیام ها توسط امام معصوم (علیه السلام)	۲۲
۳.۱. قیام های تأییدشده از طرف معصومان (علیهم السلام)	۲۸
اشاره	۲۸
۱.۳.۱. قیام زید	۲۸
۲.۳.۱. قیام شهید فخر	۳۰
۳.۳.۱. قیام مردی از قم در آخرالزمان	۳۳
۴.۳.۱. خروج سید حسنی	۳۴
۴.۱. ارائه ملاک از طرف امامان هدی (علیهم السلام) برای تشخیص قیام های صواب از ناصواب	۳۶
۵.۱. تطبیق آن ملاک ها با انقلاب اسلامی	۴۲
اشاره	۴۲
گوشه ای از بیانات علمای عظام در حمایت از نظام جمهوری اسلامی ایران و حاکمیت ولایت فقیه	۴۳
۲. شبهه دوم: تزیینی بودن نقش مردم در حکومت اسلامی	۴۶
اشاره	۴۶
۱.۲. مفهوم مشروعیت	۴۷

۴۷ اشاره
۴۷ ۱.۱.۲. مشروعیت در علوم مختلف
۴۷ اشاره
۴۸ ۱.۱.۱.۲. فلسفه سیاست
۴۹ ۲.۱.۱.۲. حقوق اساسی
۵۰ ۳.۱.۱.۲. جامعه‌شناسی سیاسی
۵۱ ۲.۱.۲. مشروعیت در فرهنگ اسلامی
۵۲ ۲.۲. پایه‌های مشروعیت حکومت اسلامی؛ مردم‌سالاری دینی
۵۲ اشاره
۵۶ ۱.۲.۲. حق خداوند در تعیین حاکم اسلامی
۶۴ ۲.۲.۲. نقش مردم در مشروعیت حکومت اسلامی
۶۴ اشاره
۷۹ ۱.۲.۲.۲. راه حل تناقض ظاهری موجود در روایات
۸۶ ۲.۲.۲.۲. تفاوت مردم‌سالاری دینی با دموکراسی غربی
۸۶ اشاره
۹۳ اصول جمهوریت
۹۴ مفهوم انتخاب در جهان امروز
۹۴ مفهوم بیعت در اسلام
۹۷ پذیرش فقهای منصوب
۹۷ بیعت با امام یا امامت جمهوری
۱۰۱ ۳.۲. ریشه داشتن مشروعیت دیگر اجزای حکومت اسلامی در مشروعیت ولی فقیه
۱۰۹ ۴.۲. رابطه مردم و حکومت در نظام مردم‌سالاری دینی
۱۰۹ اشاره
۱۱۰ ۱.۴.۲. وظایف مردم در حکومت اسلامی
۱۱۰ اشاره
۱۱۰ ۱.۱.۴.۲. ایجاد حکومت (گزینش بر اساس ضوابط و بیعت)

- ۱۱۸ تبیین و اطاعت از اوامر ولی - ۲.۱.۴.۲
- ۱۲۴ ارائه نظر مشورتی - ۳.۱.۴.۲
- ۱۳۱ نظارت بر اجزای حکومت - ۴.۱.۴.۲
- ۱۳۳ وظایف حکومت اسلامی در قبال مردم - ۲.۴.۲
- ۱۳۳ اشاره -
- ۱۳۵ زمینه سازی برای حضور و مشارکت مردم و توجه به خواست و نظر آنان - ۱.۲.۴.۲
- ۱۴۲ خدمتگزاری به مردم؛ نه استیلا و حاکمیت - ۲.۲.۴.۲
- ۱۵۱ تلاش برای تحقق اهداف دین در تشکیل حکومت اسلامی - ۳.۲.۴.۲
- ۱۵۱ اشاره -
- ۱۵۷ تحقق عدالت - ۱.۳.۲.۴.۲
- ۱۶۸ زمینه سازی برای رشد علمی و هدایت جامعه - ۲.۳.۲.۴.۲
- ۱۷۵ ایجاد امنیت در جامعه - ۳.۳.۲.۴.۲
- ۱۸۱ ایجاد رفاه و آسایش عمومی - ۴.۳.۲.۴.۲
- ۱۸۶ شبهه سوم؛ نظریه رهبری شورایی - ۳
- ۱۸۶ اشاره -
- ۱۸۷ پیشینه بحث - ۱.۳
- ۱۹۰ نقد نظریه - ۲.۳
- ۱۹۰ اشاره -
- ۱۹۴ دلایل روایی مخالف با نظریه رهبری شورایی - ۱.۲.۳
- ۱۹۷ دلایل عقلی اقامه شده در رد این نظریه - ۲.۲.۳
- ۱۹۹ پاسخ به چند سؤال - ۳.۲.۳
- ۲۰۵ جمع بندی و نتیجه گیری - ۴.۲.۳
- ۲۰۸ شبهه چهارم؛ در سازوکار تشخیص ولی فقیه - ۴
- ۲۰۸ اشاره -
- ۲۱۱ ویژگیهای ولی فقیه - ۱.۴
- ۲۱۴ بررسی فروض تعیین و تشخیص ولی فقیه - ۲.۴

- ۲۱۴ اشاره
- ۲۱۵ ۱.۲.۴. مقایسه و بررسی تعیین ولی فقیه توسط رأی مردم و توسط خبرگان
- ۲۲۰ ۲.۲.۴. بررسی تعیین ولی فقیه از جانب ولی فقیه و رهبر قبلی
- ۲۲۱ ۳.۴. آیا تعیین ولی فقیه بر مبنای کشف است یا نصب؟
- ۲۲۵ ۴.۴. اشکال دور
- ۲۲۵ ۱.۴.۴. تبیین اشکال دور
- ۲۲۷ ۲.۴.۴. ریشه اشکال دور
- ۲۳۰ ۳.۴.۴. جواب دانشمندان علوم سیاسی عربی به این اشکال و باطل بودن آن
- ۲۳۲ ۴.۴.۴. مبرابودن نظام مبتنی بر ولایت فقیه از اشکال دور
- ۲۳۷ درباره مرکز

مشخصات کتاب

سرشناسه: طاهری بابادی، محمدرضا، ۱۳۵۴ -

عنوان و نام پدیدآور: مبانی، پیشینه و ادله اثبات مباحث به هم پیوسته «ولایت الهیه»، «حکومت اسلامی» و «ولایت فقیه» / نویسنده محمدرضا طاهری

مشخصات نشر: مشهد: انتشارات قدس رضوی، ۱۳۹۳.

مشخصات ظاهری: ج ۵؛ ۱۹/۵×۱۱ س م.

شابک: ۹-۱۰۸-۲۹۹-۶۰۰-۹۷۸

وضعیت فهرست نویسی: فیپا

یادداشت: کتابنامه.

مندرجات: ج. ۱. دین و سیاست. - ج. ۲. تعریف ولایت و... - ج. ۳. ادله اثبات ولایت و... .

- ج. ۴. شبهات رایج. - ج. ۵. تطبیق ویژگی های روایی ولی فقیه.

موضوع: ولایت فقیه

شناسه افزوده: مؤسسه انتشاراتی قدس رضوی

رده بندی کنگره: BP ۸/۲۲۳ / ط ۱۸ م ۲ ۱۳۹۳

رده بندی دیویی: ۲۹۷ / ۴۵

شماره کتابشناسی ملی: ۳۶۷۸۷۱۱

ص: ۱

اشاره

مبانی، پیشینه و ادله اثبات مباحث به هم پیوسته

«ولایت الهیه»، «حکومت اسلامی» و

«ولایت فقیه»

در اقوال فقهای شیعه

با تکیه بیشتر بر اقوال مراجع عظام و علمای اعلام معاصر:

حضرت امام خمینی (قدس سره)

حضرت آیت الله العظمی خامنه ای (مدظله العالی)

استاد شهید آیت الله مرتضی مطهری (رضوان الله تعالی علیه)

حضرت آیت الله العظمی مکارم شیرازی (دامت برکاته)

حضرت آیت الله العظمی سبحانی (دامت برکاته)

حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی (دامت برکاته)

حضرت آیت الله العظمی مصباح یزدی (دامت برکاته)

علامه محمد تقی جعفری (رضوان الله تعالی علیه)

و...

ص: ۳

جلد چهارم

شبهات رایج

رہیافت اعتقادی؛ ولایت فقیہ

ویژہ استادان

پاسخ گویی بہ سوالات دینی

رہیافت ۲۲، ولایت فقیہ (جلد چہارم)

تہیہ و تدوین: ادارہ پاسخ گویی بہ سؤالات دینی

تنظیم و تولید: ادارہ تولیدات فرهنگی

طرح جلد: گرافیک آسمان

صفحہ آرا: محمود کریم پور

ویراستار: انسبہ غلامرضا پور و اکرم حلاج

تیراژ: ۲۰۰۰ نسخه

نوبت چاپ: اول ۱۳۹۳

نشانی: حرم مطہر امام رضا (ع) صحن جمہوری اسلامی،

ادارہ پاسخ گویی بہ سؤالات دینی

تلفن: ۳۲۰۲۰ - ۰۵۱۱ - دورنگار: ۳۲۲۴۰۶۰۲ - ۰۵۱

رایانامہ: eppasokh(علیہم السلام)aqrazavi.org

فهرست

مقدمه: ۹

پیشگفتار: ۱۱

۱. شبهه اول: طاغوت بودن همه پرچم های پیش از ظهور ۱۳
 - ۱.۱. اوضاع و شرایط زمانی حضرات معصومین (علیهم السلام) ۱۳
 - ۱.۲. ردّ برخی قیام ها توسط امام معصوم (علیه السلام) ۱۴
 - ۱.۳. قیام های تأیید شده از طرف معصومان (علیهم السلام) ۲۰
 - ۱.۳.۱. قیام زید ۲۰
 - ۱.۳.۲. قیام شهید فخر ۲۲
 - ۱.۳.۳. قیام مردی از قم در آخرالزمان ۲۵
 - ۱.۳.۴. خروج سید حسنی ۲۶
 - ۱.۴. ارائه ملاک از طرف امامان هدی (علیهم السلام) برای تشخیص قیام های صواب از ناصواب ۲۸
 - ۱.۵. تطبیق آن ملاک ها با انقلاب اسلامی ۳۴
- گوشه ای از بیانات علمای عظام در حمایت از نظام جمهوری اسلامی ایران و حاکمیت ولایت فقیه ۳۵
۲. شبهه دوم: تزینی بودن نقش مردم در حکومت اسلامی ۳۸
 - ۲.۱. مفهوم مشروعیت ۳۹
 - ۲.۱.۱. مشروعیت در علوم مختلف ۳۹
 - ۲.۱.۱.۱. فلسفه سیاست ۴۰
 - ۲.۱.۱.۲. حقوق اساسی ۴۱

۲. ۱. ۱. ۳. جامعه شناسی سیاسی ۴۲
۲. ۱. ۲. مشروعیت در فرهنگ اسلامی ۴۳
۲. ۲. پایه های مشروعیت حکومت اسلامی؛ مردم سالاری دینی ۴۴
۲. ۲. ۱. حق خداوند در تعیین حاکم اسلامی ۴۸
۲. ۲. ۲. نقش مردم در مشروعیت حکومت اسلامی ۵۶
۲. ۲. ۲. ۱. راه حل تناقض ظاهری موجود در روایات ۷۱
۲. ۲. ۲. ۲. تفاوت مردم سالاری دینی با دموکراسی غربی ۷۸
- اصول جمهوریت ۸۵
- مفهوم انتخاب در جهان امروز ۸۶
- پذیرش فقهای منصوب ۸۹
- بیعت با امام یا امامت جمهوری ۸۹
۲. ۳. ریشه داشتن مشروعیت دیگر اجزای حکومت اسلامی در مشروعیت ولی فقیه ۹۳
۲. ۴. رابطه مردم و حکومت در نظام مردم سالاری دینی ۱۰۱
۲. ۴. ۱. وظایف مردم در حکومت اسلامی ۱۰۲
۲. ۴. ۱. ۱. ایجاد حکومت (گزینش بر اساس ضوابط و بیعت) ۱۰۲
۲. ۴. ۱. ۲. تبعیت و اطاعت از اوامر ولی ۱۱۰
۲. ۴. ۱. ۳. ارائه نظر مشورتی ۱۱۶
۲. ۴. ۱. ۴. نظارت بر اجزای حکومت ۱۲۳
۲. ۴. ۲. وظایف حکومت اسلامی در قبال مردم ۱۲۵
۲. ۴. ۲. ۱. زمینه سازی برای حضور و مشارکت مردم و توجه به خواست و نظر آنان ۱۲۷
۲. ۴. ۲. ۲. خدمتگزاری به مردم؛ نه استیلا و

۲.۴.۲.۳. تلاش برای تحقق اهداف دین در تشکیل حکومت اسلامی ۱۴۳

۲.۴.۲.۳.۱. تحقق عدالت ۱۴۹

۲.۴.۲.۳.۲. زمینه سازی برای رشد علمی و هدایت جامعه ۱۶۰

۲.۴.۲.۳.۳. ایجاد امتیت در جامعه ۱۶۷

۲.۴.۲.۳.۴. ایجاد رفاه و آسایش عمومی ۱۷۳

۳. شبهه سوم؛ نظریه رهبری شورایی ۱۷۸

۳.۱. پیشینه بحث ۱۷۹

۳.۲. نقد نظریه ۱۸۲

۳.۲.۱. دلایل روایی مخالف با نظریه رهبری شورایی ۱۸۶

۳.۲.۲. دلایل عقلی اقامه شده در رد این نظریه ۱۸۹

۳.۲.۳. پاسخ به چند سؤال ۱۹۱

۳.۲.۴. جمع بندی و نتیجه گیری ۱۹۷

۴. شبهه چهارم؛ در سازوکار تشخیص ولی فقیه ۲۰۰

۴.۱. ویژگی های ولی فقیه ۲۰۳

۴.۲. بررسی فروض تعیین و تشخیص ولی فقیه ۲۰۶

۴.۲.۱. مقایسه و بررسی تعیین ولی فقیه توسط رأی مردم و توسط خبرگان ۲۰۷

۴.۲.۲. بررسی تعیین ولی فقیه از جانب ولی فقیه و رهبر قبلی ۲۱۲

۴.۳. آیا تعیین ولی فقیه بر مبنای کشف است یا نصب؟ ۲۱۳

۴.۴. اشکال دور ۲۱۷

۴.۴.۱. تبیین اشکال دور ۲۱۷

۴.۴.۲. ریشه اشکال دور ۲۱۹

۴.۴.۳. جواب دانشمندان علوم سیاسی عربی به این اشکال و باطل بودن آن ۲۲۲

۴.۴.۴. میرابودن نظام مبتنی بر ولایت فقیه از اشکال دور ۲۲۴

قال الرضا (عليه السلام): رحم الله عبدا أحيا أمرنا فقلت له: وكيف يحيي أمركم؟ قال: يتعلم علومنا ويعلمها الناس... (۱)

عبد السلام می گوید از امام رضا (علیه السلام) شنیدم می فرمود: خداوند مورد رحمت قرار دهد هر آنکه امر ما را احیا و زنده می کند. به ایشان گفتم: چگونه امر شما احیاء می شود؟ فرمودند: علوم ما را فراگیرد و آن را به مردم تعلیم دهد....

اداره پاسخگویی به مسائل دینی مفتخر است در راستای رسالت این اداره مبنی بر اشاعه فرهنگ تشیع و پاسخگویی به سوالات مردم در این حوزه گسترده ازدین، محتوای پیش رو را به اساتید فرهیخته تقدیم نماید.

در این نوشتار تلاش کرده ایم علاوه بر دادن اطلاعات و محتوای غنی، پاسخی مناسب با محتوایی یکسان نیز در اختیار استادان قرار دهیم تا از تعدد جواب و تشویش خاطر مراجعین و سوال کنندگان جلوگیری شود.

تلخیص کتاب های تخصصی موجود در این حوزه و جمع بندی جواب ها و بی نیاز کردن استادان از رجوع به منابع پرشمار در هنگام پاسخگویی، از اهداف اصلی تهیه و تنظیم این قبیل نوشتارهاست.

برای رسیدن به این مهم، کارگروهی از استادان و کارشناسان فرهیخته

این اداره موضوع پیشنهادی را موشکافانه بررسی می کنند و محصول تلاش خویش را به داوری و نظارت هیئت علمی می گذارند.

این مجموعه کتاب ها در چهار دسته موضوعی تدوین و ارائه می شود: رهیافت احکام، رهیافت اعتقادی، رهیافت تربیتی، و رهیافت ترکیبی (مرکب از هر سه موضوع).

بی شک بررسی دقیق و نگاه نقادانه شما فرهیخته گران قدر، ما را در جهت بهبود کیفی این مجموعه یاری خواهد کرد.

جبهه خضوع به درگاه قدسی احدیث می ساییم که توفیق خدمت در بارگاه سراسر نور و ملکوتی حضرت رضا (علیه السلام) را ارزانی مان فرمود. امید است بتوانیم به پاس این افتخار و با استعانت از محضر آن امام همام (علیه السلام) به مصداق روایت نورانی فوق، جرعه ای از علم و معرفت حقیقی را نوشیده، و به تشنگان راستین آن بنوشانیم.

اداره پاسخ گویی به سوالات دینی

پیشگفتار

امام باقر (علیه السلام) فرموده اند: «بُنِيَ الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسٍ: عَلَى الصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَالصَّوْمِ وَالْحَجِّ وَالْوَلَايَةِ وَلَمْ يُبَادَ بِشَيْءٍ كَمَا نُودِيَ بِالْوَلَايَةِ.» (۱)

نیز، در بیان نورانی امام مهدی (عج) آمده است: «... وَأَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَاقِعَةُ فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى رُؤَاهِ حَدِيثِنَا فَإِنَّهُمْ حُجَّتِي عَلَيْكُمْ وَأَنَا حُجَّةُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ...» (۲)

توجه دادن به امر خطیر ولایت و حکومت دینی از واقعیت هایی است که در قرآن کریم، به اجمال و در کلام اهل بیت (علیهم السلام)، به صورت مفصل تر و باصراحت بیشتر موج می زند. ایشان از شیعیان و پیروان خویش توقع دارند که در تمام زمینه های مرتبط با دین داری به ویژه بحث ولایت، اهل فهم و بصیرت باشند؛ این مهم در کلام فقهای شیعه، به ویژه اقوال مراجع عظام و علمای اعلام معاصر، تجلی و وضوح بیشتری یافته است.

بایسته و شایسته است که مبلغان و نخبگان دینی، آن چنان که در کلام مقام معظم رهبری (مدظله العالی) عنوان شده است، در کسوت افسران جنگ نرم عقیدتی، برای پاسداری از حریم عقیدتی شیعه و پاسخ گویی شبهات، به تدارک و ارائه خوراک فکری و روحی متقن و منطبق با فضای فکر و اندیشه مخاطبانشان اقدام کنند.

۱- الکافی، ج ۲، ص ۱۸.

۲- کمال الدین و تمام النعمه، ج ۲، ص ۴۸۴.

این تلاش ارزشمند، ان شاءالله، موجب زدودن شبهات، بصیرت افزایی (افزایش قدرت تشخیص راه از بی راهه)، صیانت از مرزهای عقیدتی، تداوم حرکت در طریق مستقیم ولایت و نجات در دنیا و آخرت و سعادت فرد و جامعه خواهد شد.

در مجموعه پیش رو، سعی شده است که اقوال مراجع عظام و علمای اعلام معاصر، حول محور مباحث ولایت فقیه، گردآوری، دسته بندی و موضوع گذاری شود؛ به گونه ای که به بهترین وجه بتوان از آن ها استفاده کرد.

امید است در راه تحقق آرمان های اسلام عزیز، قدمی برداشته و به این سبب، در پیشگاه خداوند متعال، حدّ اقل شکر نعمت زندگی در فضای وجودی ولایت را به جای آورده باشیم.

این مجموعه، با همت سرور گرامی جناب حجت الاسلام والمسلمین طاهری تنظیم شده است؛ خداوند بر توفیقات ایشان بیافزاید.

۱. شبهه اول: طاغوت بودن همه پرچم های پیش از ظهور

اشاره

یکی از شبهات و اشکالاتی که مخالفان ولایت فقیه مطرح می کنند؛ طرح روایاتی است که خروج هر پرچمی قبل از قیام امام زمان (علیه السلام) را نامشروع معرفی می کند.

در این بخش، بر آنیم که ادله مدعیان این نظریه را به دقت بررسی کنیم.

۱.۱. اوضاع و شرایط زمانی حضرات معصومین (علیهم السلام)

بعد از شهادت امام حسین (علیه السلام)، قیام های متعددی صورت گرفت که همه آن ها به ادعای باز پس گیری حق اهل بیت (علیهم السلام)، نوای «هل من ناصر» سر دادند؛ ولی بسیاری از آن ها در واقع نیتی غیر از این را در سر می پروراندند و تنها در ظاهر، چنین ادعایی داشتند؛ از این رو از حضرات معصومین (علیهم السلام) در باره برخی از آن قیام ها دستور به سکوت و همراهی نکردن و در برخی از موارد حتی نهی از قیام رسیده است؛ از جمله آن قیام ها می توان به قیام ابومسلم یا قیام حسن مثنی (آلِ حسن) اشاره کرد که در زمان امام صادق (علیه السلام) صورت گرفت.

زمان امام صادق (علیه السلام) که دوران صدور این روایات است، از آن جهت حائز اهمیت است که در آن، انتقال قدرت از بنی امیه به بنی عباس و انقراض حکومت بنی امیه و نیز قیام های متعددی در این راستا صورت گرفت؛ از این رو،

افراد مختلفی با گرایش های خاص خود، جهت گرفتن اجازه، تأیید، حمایت و در برخی مواقع بیعت، نزد امام صادق (علیه السلام) می آمدند. این دیدارها و استفسارها به صدور روایاتی که موضوع بحث است، منجر شده است.

۲.۱. رد برخی قیام ها توسط امام معصوم (علیه السلام)

در روضه کافی به نقل از معلی بن خنیس چنین آمده است: «در زمانی که سیاه پوشان [طرفداران ابومسلم خراسانی] ظهور کردند، پیش از ظهور بنی عباس، من نامه هایی از عبدالسلام بن نعیم و سدیر و جمع دیگری برای امام صادق (علیه السلام) بردم که در آن نامه ها به آن حضرت نوشته بودند که: 'ما پیش بینی کرده ایم [و] مقرر می دانیم که امر خلافت به شما خواهد رسید. اینک خودتان چه نظری دارید؟' حضرت (علیه السلام) نامه ها را به زمین کوبید و فرمود: 'وای بر شما، وای بر شما! من امام این جماعت نخواهم بود. آیا اینان نمی دانند که برای رسیدن ما به خلافت باید سفیانی کشته شود؟'» (۱)

اما علت این رفتار آن حضرت (علیه السلام) چیست؟

امام صادق (علیه السلام) در پاسخ به کسانی که بدون رعایت لوازم قیام، نیرو و سلاح جمع آوری می کردند، می فرمودند: «در مسئله جان، آزمایش کردن معنا ندارد؛ چرا که پس از کشته شدن، دیگر جانی

۱- محمد بن یعقوب کلینی، روضه کافی، ص ۳۷۹: «رفتار امام صادق (علیه السلام) با پیش بینی کنندگان خلافت ایشان.»

وجود ندارد تا انسان در کارهای بعدی خود، کار آزموده تر شود»؛^(۱) پس باید از همان ابتدای کار، قیام، حساب شده انجام گیرد تا انسان جانفش را فدای احساسات نکند.

پس از بررسی کامل پیرامون این دسته از روایات معلوم می شود که شخصِ طرفِ خطابِ امام (علیه السلام) که حضرت (علیه السلام) به او دستور سکوت می داده اند، از افراد پاک طینت، ولی احساساتی بوده که هر ساعتی، می خواسته قیام صورت گیرد! امام به چنین شخصی دستور می دهند که فعلاً برود در خانه بنشیند و قدم از قدم بردارد تا زمانی که وقتش فرا رسد.

«سدر صیرفی» و «عبدالسلام ابن نعیم» و بعضی از دوستان دیگر، همین که دیدند لشکر ابومسلم خراسانی پیدا شد، خوشحال شده و خیال کردند چه بهتر که این لشکر به خانه امام صادق (علیه السلام) هدایت شوند و آن حضرت، قیام حضرت مهدی (علیه السلام) را به عهده گرفته، کار را یکسره کنند؛ بنابراین نامه ای به آن بزرگوار (علیه السلام) نوشته و تقاضا می کنند که لشکری مهیا است؛ خوب است قیام کنید. حضرت (علیه السلام) نامه آنان را به زمین زده و می فرماید: «من امام این ها نیستم و شما نیز در کار عجله نکنید که هر چیزی برای خود وقتی

۱- محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۸، ص ۲۱۴: «وَ اللَّهُ لَوْ كَانَتْ لِأَحَدِكُمْ نَفْسَانِ يُقَاتِلُ بِوَاحِدِهِ يُجْرِبُ بِهَا ثُمَّ كَانَتْ الْأُخْرَى بَاقِيَةً فَعَمِلَ عَلَى مَا قَدِ اسْتَبَانَ لَهَا وَ لَكِنْ لَهُ نَفْسٌ وَاحِدَةٌ إِذَا ذَهَبَتْ فَقَدْ وَ اللَّهُ اللَّهُ ذَهَبَتِ التَّوْبَةُ فَأَنْتُمْ أَحَقُّ أَنْ تَخْتَارُوا لِأَنْفُسِكُمْ إِنْ أَتَاكُمْ آتٍ مِّنَّا فَانظُرُوا عَلَى أَيِّ شَيْءٍ تَخْرُجُونَ تَخْرُجُونَ.»

دارد.» (۱) این فرمایش، یعنی اگر منظور تان این است که من به نام مهدی موعود (علیه السلام) قیام کنم، آن علائمی دارد؛ از جمله اینکه مهدی موعود (علیه السلام)، قاتل سفیانی است؛ هر گاه دیدید آن شرایط مهیا شد، شما نیز بیایید.

حضرت صادق (علیه السلام) ابومسلم را به خوبی می شناخت که او چه کاره است؛ او قبلاً در خراسان برای ابراهیم عباسی تبلیغ می کرد و پس از کشته شدن ابراهیم برای ابوالعباس سفاح بیعت می گرفت و اینک لشکر عظیم برای سفاح فراهم کرده است نه برای امام صادق (علیه السلام)؛ لیکن این دوستان مخلص ولی ناآگاه به اوضاع، خیال می کردند آن ها طرفداران اهل بیت پیغمبرند و اگر امام صادق (علیه السلام) بخواهد، آنان خود را در اختیار حضرت قرار می دهند؛ بنابراین خیال می کردند که حضرت صادق (علیه السلام) فرصت خوبی را از دست داده و لشکر بسیاری را از اطراف خود پراکنده نموده است. این نوع شتاب زدگی یا از احساسات سرچشمه می گیرد و یا از بی اطلاعی از اوضاع.» (۲)

«از جمله حوادث دیگری که در زمان امام صادق (علیه السلام) رخ داد، قیام محمد بن عبدالله بن حسن می باشد. چنانچه در ارشاد مفید از مقاتل الطالبین ابوالفرج نقل شده است که:

«عبد الله بن حسن، مجلسی ترتیب داد و در آن بنیهاشم را برای بیعت با فرزندش محمد دعوت کرد که در آن مجلس سفاح و

۱- محمد بن حسن حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۳۷.

۲- حبیب الله طاهری، تحقیق پیرامون ولایت فقیه، ص ۲۴۷.

منصور دوانقی نیز حضور داشتند. در آن مجلس عبدالله بن حسن خطبه ای خواند و پس از حمد و ثنای الهی این چنین گفت: «همه می دانید که این پسر محمد همان مهدی موعود(علیه السلام) است، پس همگان با او بیعت کنیم» و سپس به سراغ امام صادق(علیه السلام) فرستاد و حضرت در آن مجلس حضور پیدا کرد. عبدالله بن حسن ابتدا به حضرت احترام شایانی نمود و در کنار خویش جای داد و سپس اظهار کرد که همه با فرزندانم بیعت کرده اند؛ شما نیز بیعت کنید! حضرت در جواب فرمود: «اگر منظورتان این است که پسر محمد، همان مهدی موعود آل محمد(علیهم السلام) است و امروزه او باید آن قیام جهانی را آغاز نماید، صحیح نیست؛ چرا که نه پسر آن مهدی موعود(علیه السلام) است و نه زمان آن مهدی فرا رسیده است؛ ولی اگر مقصود این است که می خواهید برای خدا غضب کنید و از باب امر به معروف و نهی از منکر قیام نمایید، مانعی ندارد و من نیز با شما هستم؛ ولی با پسر محمد بیعت نمی کنم؛ بلکه خودت که پدرش هستی و شیخ قبیلۀ مایی رهبری قیام را به عهده گیر و من نیز با شما همکاری خواهم کرد.

وقتی عبدالله بن حسن دید امام صادق(علیه السلام) با پرسش، به نام مهدی موعود(علیه السلام) بیعت نمی کند و مهدویت او را رد می کند، سخت ناراحت شد و گفت: «تو خود بهتر می دانی که مطلب غیر از این است و به خدا سوگند، تو را خدا از غیب آگاه نساخته است؛ ولی حسد نسبت به فرزندانم تو را

بر این سخنان واداشته است! (۱)» (۲)

این گونه از وقایع تاریخی یا احادیث، سبب شده که برخی از افراد ناآگاه، با مطرح کردن شبهه، این طور وانمود کنند که قیام انقلاب اسلامی که به استقرار حکومت اسلامی در ایران منجر شد، به جهت آنکه پیش از خروج سفیانی و ظهور حضرت حجت (علیه السلام) صورت گرفته، از جمله مصادیق قیام طاغوتی است که از طرف معصومان (علیهم السلام) به شدت نهی شده است؛ بنابراین حکومتی که هم اکنون تشکیل شده است، نامشروع است.

ابن ابی عبدون از پدرش روایت کرده است که: وقتی زید بن موسی بن جعفر (زیدالنار) را برای اینکه در بصره خانه های اولاد عباس را سوزانیده بود؛ گرفته و نزد مأمون آوردند، مأمون جرم او را به برادرش علی بن موسی الرضا (علیه السلام) بخشید و به آن جناب عرض کرد: «یا اباالحسن! اگر برادر تو رفت و کرد آنچه کرد، زید بن علی نیز پیش از او رفت و کشته شد و اگر تو نزد من قرب و منزلت نداشتی، هر آینه او را می کشتم؛ زیرا این عملی که مرتکب شده، عمل کوچکی نیست.» حضرت رضا (علیه السلام) به آن ملعون فرمودند: «...برادر من (زید) را با زید بن علی (رحمه الله علیه) قیاس مکن؛ زیرا که او از علمای آل محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) بود و برای رضا و خوشنودی خداوند غضب و با دشمنان خدا جهاد کرد تا اینکه در راه خدا کشته شد. پدر بزرگوارم

۱- شیخ مفید، الارشاد، ص ۲۷۷.

۲- حبيب الله طاهري، تحقيق پيرامون ولايت فقيه، ص ۲۴۴.

موسی بن جعفر (علیه السلام) برای من حدیث کرد که از پدر بزرگوارش جعفر بن محمد بن علی (علیه السلام)، شنیده بود که می فرمود: 'خداوند رحمت کند عم من زید را که مردم را به پسندیده از آل محمد دعوت کرد و اگر ظفر یافته بود و فتح کرده بود، البته وفا می کرد به آنچه مردم را به آن می خواند و وقتی که می خواست خروج کند، با من در این باب مشورت کرد. من به او گفتم: ای عم بزرگوار! اگر راضی می شوی که تو را در کَنَاسَةُ کوفه بکشند و جسدت را بر سرِ دارِ کِشند، خروج کن!' پس چون خروج کرد، جعفر بن محمد بن علی (علیه السلام) فرمود: 'وای بر کسی که آواز او را بشنود و او را اجابت نکند!' مأمون عرض کرد: «یا ابا الحسن! آیا از پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در حق کسی که به غیر حق، ادعای امامت کند، وعده عذاب نرسیده است؟» حضرت رضا (علیه السلام) فرمودند: «زید بن علی (رحمه الله علیه) ادعای باطلی نکرد و درباره این مطلب، نهایت ترس از خدا و پرهیزکاری را داشت؛ بلکه به مردم گفت: 'ای مردم! من شما را به پسندیده از آل رسول دعوت می کنم' و مقصود او خودش نبود؛ چرا که او به اینکه برادرش مستحق امامت است، معرفت داشت و وعده عذابی که از طرف پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) رسیده است، در حق کسی است که ادعا کند خداوند او را امام قرار داده و بعد از آن، مردم را به غیر دین خدا دعوت کند و با اینکه خودش علم ندارد و چیزی نمی فهمد، مردم را گمراه کند و از دین بیرون برد؛ زیرا آن ها را وامی دارد که به امامت او اقرار کنند و سوگند

به خداوند که زید از کسانی بود که مخاطب آیه شریفه «وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ» بوده و مصداق این آیه، آن بزرگوار بوده است؛ چراکه آن جناب، در راه خداوند جان فشانی کرد.»^(۱)

۳.۱. قیام‌های تأییدشده از طرف معصومان (علیهم السلام)

اشاره

ابتدا در نقض این تفکر (نامشروع بودن هر قیامی قبل از قیام امام زمان (علیه السلام))، به بیان برخی اسناد تاریخی می پردازیم که براساس آن ها، امام معصوم (علیه السلام) به فرد قیام کننده، اجازه قیام داده و با حمایت از آن ها، قیامشان را تأیید کرده اند؛ همچنین به روایاتی اشاره می کنیم که حاوی خبر از قیامهایی است که در آینده رخ خواهد داد و توسط آن حضرات (علیهم السلام) تأیید شده است.

۱.۳.۱. قیام زید

از جمله افراد موثقی که با هدف بازپس گیری حق آل الله بر حکام جور خروج کرد و در این راه شهید شد، «زید بن علی بن الحسین (علیهم السلام)» است. «پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) سال ها پیش از آنکه زید بن علی (علیهما السلام) چشم بر این دنیا بگشاید، آمدنش را نوید داده بود.»^(۲)

حضرت آیت الله العظمی مکارم

۱- نک: عیون أخبار الرضا (علیه السلام)، ترجمه آقاجنقی، ج ۱، ص ۱۹۱.

۲- نک: زندگانی حضرت سجاد و امام محمد باقر (علیهما السلام)، ص ۱۳۲: «حذیفه بن یمان گفت: پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) نگاهی به زید بن حارثه کرده و فرمود: 'همنام این است؛ کسی که در راه خدا کشته شده، به دار آویخته می شود و مظلوم از خانواده من است...'.»

شیرازی (حفظه الله تعالى) درباره ایشان می نویسد: «بعد از امام باقر (علیه السلام)، افضل اولاد امام سجاد (علیه السلام) بوده است. فردی عالم، عابد، متقی، بخشنده و شجاع که با شمشیر به اقامه امر به معروف و نهی از منکر پرداخت و این قیامش به اذن و اجازه امام سجاد (علیه السلام) بوده و حضرت از فعل او باخبر و راضی بوده است. (۱) علامه مرحوم مجلسی درباره ایشان چنین فرموده اند که: «اخبار و روایات دلالت بر مکانت و جلالت وی دارد و اینکه دعوی و قیام او به جهت حق بوده و بزرگان از علما و اصحاب، اقرار به بلندی جایگاه و مکانت او دارند.» (۲) (۳)

در جلالت مقام زید و در تأیید قیامش همین بس است که امام صادق (علیه السلام) درباره عموی خود، زید، چنین فرموده اند: «سوگند به خدا، عمویم زید همانند کسانی که در رکاب پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و علی و حسن و حسین (علیهم السلام) نبرد کردند و به شهادت رسیدند، شهید شد؛ سوگند به خدا، به شهادت رسید.» (۴)

از فضیل بن یسار روایت شده است: «صبح روزی نزد زید بن علی رفتم که در آن روز در کوفه خروج کرده بود... پس از آنکه او را به قتل رسانیدند، رو به مدینه آمدم. چون به مدینه رسیدم، به خدمت حضرت ابی عبدالله (علیه السلام) رفتم و چون بر آن جناب داخل شدم، فرمود: 'چه کردند به زید، عم من؟'

۱- تنقیح المقال (رجال المامقانی)، حالات زید.

۲- محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۴، ص ۲۰۵.

۳- ناصر مکارم شیرازی، نفحات القرآن، ج ۱۰، ص ۵۷.

۴- عیون اخبار الرضا (علیه السلام)، ج ۱، ص ۲۵۲: «مَضَى وَ اللهُ عَمِّي شَهِيداً كَشَّهَدَاءَ اسْتَشْهَدُوا مَعَ رَسُولِ اللهِ وَ عَلِيٍّ وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِمْ.»

گریه گلویم را گرفت. فرمود: 'او را کشتند؟' عرض کردم: 'بلی؛ به خدا او را کشتند.' فرمود: 'او را به دار کشیدند؟' عرض کردم: 'بلی؛ به خدا قسم که او را به دار کشیدند.' ... آن جناب شروع کرد به گریه کردن و اشک های چشم او چون مروارید به دو طرف صورتش جاری شد؛ پس از آن فرمود: 'ای فضیل! تو با عمّ من زید در قتال و جهاد با اهل شام حاضر بودی؟' عرض کردم: 'بلی!' فرمود: 'تو چند نفر از ایشان را کشتی؟' عرض کردم: 'شش نفر.' فرمود: 'شاید در قتل ایشان و استحقاق آن ها شکی داشته باشی؟' پس از آن جناب شنیدم که فرمود: 'خداوند مرا در این خون ها شریک کند! به خدا قسم که عمّ من و اصحابش با شهادت از دنیا رفتند؛ مثل شهدایی که در رکاب علی بن ابی طالب (علیه السلام) و اصحاب آن جناب جان فشانی کردند.' (۱) (۲)

۲.۳.۱. قیام شهید فخر

یکی از آن افرادی که در دوران ولایت اهل بیت (علیهم السلام) علیه خلفای بنی عباس قیام کرد، شهید فخر یعنی حسین بن علی بن حسن مثلث است. در اصول کافی درباره او چنین آمده است: «عبدالله بن مفضل [می] گوید: چون حسین بن علی (علیهما السلام) کشته شده، او در فخر خروج کرد و مدینه را به تصرف در آورد. موسی بن جعفر (علیهما السلام) را برای بیعت طلب کرد؛

۱- عیون اخبار الرضا (علیه السلام)، ترجمه آقاجفی، ج ۱، ص ۱۹۴.

۲- نک: علی بن عیسی اربلی، زندگانی چهارده معصوم (علیهم السلام)، ص ۳۶۷؛ کشف الغمه، به ترجمه و شرح زواره ای، ج ۲، ص ۳۳۶.

حضرت تشریف آورد و به او فرمود: 'پسرعمو، به من تکلیفی مکن؛ [مثل] آنچه پسرعمویت (محمد بن عبد الله) به عمویت امام صادق (علیه السلام) کرد تا از من چیزی سرزند که نمی‌خواهم؛ چنان که از امام صادق (علیه السلام) چیزی سرزد که نمی‌خواست. [مقصود، سخنان درستی است که میان آن‌ها ردوبدل شد و اخباری که امام (علیه السلام) به او فرمودند.]'

حسین به آن حضرت (علیه السلام) عرض کرد: 'مطلبی بود که من به شما عرض کردم؛ اگر خواهی در آن وارد شو و اگر نخواهی، شما را بر آن مجبور نمی‌کنم؛ خدا یاور است؛ سپس خداحافظی کرد.'

ابوالحسن موسی بن جعفر (علیهما السلام) هنگام خداحافظی به او فرمودند: 'پسرعمو! تو کشته خواهی شد؛ پس نیکو جنگ کن [و ضربت را جدی بزن]؛ زیرا این مردم فاسق اند؛ اظهار ایمان می‌کنند و در دل مشرک اند. (وَ إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ)؛ من مصیبت شما جماعت را (خویشانم را) به حساب خدا می‌گذارم. 'سپس حسین خروج کرد و کارش به آنجا رسید که رسید؛ یعنی همگی کشته شدند، چنانچه آن حضرت (علیه السلام) فرموده بودند. (۱)

در کتاب گران سنگ الحیاه درباره این شهید والامقام چنین آمده است: «حسین بن علی حسنی، از بزرگان و مؤمنان مجاهد بر ضد طاغوتی گری و ستمکاری است. پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) بیش از ۱۶۰ سال پیش از قیام وی، او را ستوده است و

۱- نک: محمد بن یعقوب کلینی، اصول کافی، ترجمه سید جواد مصطفوی، ج ۲، ص ۱۸۷.

امام صادق (علیه السلام)، از او با تجلیل یاد کرده و پیش از شهادت وی در شهادتگاه او نماز خوانده است. (۱)

امام موسی کاظم (علیه السلام)، پس از کشته شدن او فرموده است:

«...مضى و الله مسلماً صالحاً صَوَّماً قَوَّماً آمراً بالمعروف، ناهياً عن المنکر...» (۲) ... به خدا سوگند، مسلمانی شایسته بود، پیوسته روزه دار و شب بیدار و نمازگزار و آمر به معروف و ناهی از منکر... .

نیز از امام جواد (محمد بن علی بن موسی الرضا) (علیه السلام) روایت شده است که فرمود: «لم یکن لنا بعد الطّف مصرع أعظم من فحّ»؛ (۳) پس از واقعه عاشورا، برای ما آل محمد، کشتاری (قتل عامی) بزرگ تر از واقعه فح روی نداده است.

ابوالفرج اصفهانی، درباره بخشنندگی و رسیدگی او به کار نیازمندان، از قول علی بن حسین حضرمی چنین آورده است: «از حسن ابن هذیل شنیدم که می گفت: 'باغی متعلق به حسین بن علی (شهید فح) را به چهل هزار دینار فروختم. او پول ها را همان دم در خانه خود پخش کرد و چیزی از آن مبلغ به اهل خانه وی نرسید؛ مشت مشت به من می داد تا برای فقیران اهل مدینه ببرم.» (۴)

۱- مقاتل الطالبین، ص ۳۰۲؛ بحار الأنوار، ج ۴۸، ص ۱۷۰؛ سفینه البحار، ج ۱، ص ۲۷۵؛ الکافی، ج ۱، ص ۲۷۵.

۲- مقاتل الطالبین، ص ۳۰۲؛ محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۴۸، ص ۱۷۰؛ محدث قمی، سفینه البحار، ج ۱، ص ۲۷۵.

۳- مقاتل الطالبین، ص ۳۰۲؛ بحار الأنوار، ج ۴۸، ص ۱۷۰؛ محدث قمی، سفینه البحار، ج ۱، ص ۲۷۵.

۴- الحیاه، ترجمه احمد آرام، ج ۵، ص ۲۱۴.

از دیگر قیام هایی که امامان شیعه تأیید کردند، قیام یحیی بی زید بن علی بن الحسین است که علاقه مندان میتوانند به منابع تاریخی در این باره مراجعه فرمایند.

۳.۳.۱. قیام مردی از قم در آخرالزمان

علاوه بر قیام هایی که در دوران اهل بیت (علیهم السلام) روی داد و از طرف آن بزرگواران تأیید شده بود، قیامهای آخرالزمانی بسیاری نیز در روایات ائمه اطهار (علیهم السلام) یاد شده که تأیید و امضای آن بزرگواران را داشته است. قیامی از قم، از همین دست است؛ چنان که از امام کاظم (علیه السلام) روایت شده است که مردی حقطلب از قم به پا خواهد خواست و آن حضرت (علیه السلام) قیام او و یارانش را تأیید کرده و فرموده اند: «رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ قَمٍّ يَدْعُو النَّاسَ إِلَى الْحَقِّ يَجْتَمِعُ مَعَهُ قَوْمٌ كَثِيرٌ الْحَدِيدِ لَمَّا تُرِلُّهُمْ الرِّيَّاحُ الْعَوَاصِفُ وَ لَا يَمْلُونَ مِنَ الْحَرْبِ وَ لَا يَجْبُونَ وَ عَلَى اللَّهِ يَتَوَكَّلُونَ وَ الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ؛ (۱) مردی از اهل قم، مردم را به حق دعوت خواهد کرد. مردمی که مانند پاره های آهن هستند و تندبادهای حوادث آن ها را متزلزل نمی کند و از جنگ خسته نمی شوند و نمی ترسند و بر خدا توکل می کنند، در اطراف او اجتماع میکنند و عاقبت خیر با پرهیزکاران است.» (۲)

۱- محدث قمی، سفینه البحار، ج ۲: ذیل لغت «قم»؛ محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۵۱، ص ۸۷.

۲- نک: بحار الأنوار، ج ۶۵، ص ۱۴: در بحار الأنوار به نقل از کتاب شریف بشاره المصطفی (صلی الله علیه و آله و سلم)، روایتی از پیامبر اعظم (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل شده که ویژگیهای معنوی این قیامکننده و قوم او بیان شده است که شیعیان آخرالزمانی امیرالمؤمنین (علیه السلام) خوانده شده اند. در این روایت، آنان «جان فشانان عاشق روح الله» نامیده شده اند: «عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) قَالَ أَقْبَلَ أَبُو بَكْرٍ وَ عُمَرُ وَ الزُّبَيْرُ وَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ عَوْفٍ جَلَسُوا بِفِنَاءِ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ) فَخَرَجَ إِلَيْهِمُ النَّبِيُّ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ) فَجَلَسَ إِلَيْهِمْ فَانْقَطَعَ شَيْعُهُ فَرَمَى بِنَعْلِهِ إِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) ثُمَّ قَالَ إِنَّ عَنِّي يَمِينُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ أَوْ عَنِّي يَمِينُ الْعَرْشِ قَوْمًا مَنَّا عَلَى مَنَابِرٍ مِنْ نُورٍ وَ جُوهِهِمْ مِنْ نُورٍ وَ نِيَابُهُمْ مِنْ نُورٍ تَغْشَى وَجُوهَهُمْ أَبْصَارَ النَّاطِرِينَ دُونَهُمْ قَالَ أَبُو بَكْرٍ مَنْ هُمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ) فَسَكَتَ فَقَالَ الزُّبَيْرُ مَنْ هُمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ) فَسَكَتَ فَقَالَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ مَنْ هُمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَسَكَتَ فَقَالَ عَلِيُّ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) مَنْ هُمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ) فَقَالَ هُمْ قَوْمٌ تَحَابُّوا بِرُوحِ اللَّهِ عَلَى غَيْرِ أَنْسَابٍ وَ لَا أَمْوَالٍ أَوْلِيكَ شَيْعَتِكَ وَ أَنْتَ إِمَامُهُمْ يَا عَلِيُّ.»

۴.۳.۱. خروج سید حسنی

از جمله قیام‌هایی که اهل بیت (علیهم السلام) تأیید کرده‌اند، قیام آخرالزمانی سید حسنی، پیش از قیام قائم آل محمد (روحی و ارواح العالمین لمقدمه الفداء) است، چنان که شیخ عباس قمی (رحمه الله علیه) در کتاب معروف خود منتهی الامال چنین بیان می‌کند: «و آن جوان (جوانمرد) (۱) خوشصورتی است که از طرف دیلم و قزوین (منطقه مرکز ایران) خروج نماید... و او ظاهراً از اولاد حضرت امام حسن مجتبی (علیه السلام) باشد و دعوی بر باطل نماید و دعوت بر نفس خود نکند؛ بلکه از شیعیان خُص ائمه اثنی عشر (علیهم السلام) و تابع دین حق باشد و دعوی نیابت و مهدویت نخواهد نمود؛ لکن مطاع و بزرگ و رئیس خواهد بود و در گفتار و در کردار موافق است با شریعت مطهره حضرت خاتم النبیین (صلی الله علیه و آله و سلم) و در زمان خروج او کفر و ظلم، عالم را فرا گرفته باشد و مردم از دست ظالمان

۱- در بعضی منابع، «فتی» به جوانمرد ترجمه شده است؛ از جمله: تفسیر البرهان، ج ۲، ص ۴۵۶: «سلیمان بن جعفر همدانی روایت می‌کند که امام صادق (علیه السلام) به من فرمود: 'ای سلیمان! فتی چه کسی است؟' عرضه داشتم: 'فدایتان کردم، فتی در نزد ما به معنی جوان است.' حضرت به من فرمود: 'آیا ندانسته‌ای که تمام اصحاب کهف، پیر بودند؛ ولی خداوند آن‌ها را به وسیله ایمانشان فتیه نامیده است؟' ای سلیمان! کسی که به خدا ایمان بیاورد و متقی و پرهیزکار باشد، او فتی (جوانمرد) است.»

و فاسقان در اذیت باشند و جمعی از مؤمنین نیز مستعد باشند از برای دفع ظلم ظالمین.

در آن حال، سید حسنی استغاثه نماید از برای نصرت دین آل محمد (علیهم السلام)؛ پس مردم او را اعانت نمایند؛ خصوصاً گنج های طالقان (منطقه مرکزی ایران) که از طلا و نقره نباشد؛ بلکه مردان شجاع و قوی دل و مسلح و متکامل که بر مرکبهای خاکیرنگ سوار باشند، در اطراف او جمع گردند و جمعیت او زیاد شود و او همچون سلطان عادل در میان ایشان حکم و سلوک نماید و کم کم بر اهل ظلم و طغیان غلبه نماید و از مکان خود تا کوفه، زمین را از لوٹ وجود ظالمین و کافران پاک کند و چون با اصحاب خود وارد کوفه شود، به او خبر می دهند که حضرت حجت الله مهدی آل محمد (علیهم السلام) ظهور نموده است...؛ پس سید حسنی با اصحاب خود خدمت آن حضرت مشرف می شوند [و] از آن حضرت مطالبه دلایل امامت و مواریث انبیا می نماید.

حضرت صادق (علیه السلام) می فرماید: «به خدا قسم که آن جوان، آن حضرت را می شناسد و می داند که او بر حق است؛ و لکن مقصودش این است که حقیقت او را بر مردم و اصحاب خود ظاهر نماید؛ پس آن حضرت دلایل امامت و مواریث انبیا [را] از برای او ظاهر نماید. در آن وقت، سید حسنی و اصحابش به آن حضرت بیعت خواهند نمود...»^(۱)

از این دست قیام ها که تأیید شده از طرف امامان شیعه می باشند، نمونه های دیگری نیز

۱- عباس قمی، منتهی الامال، ج ۲، ص ۵۹۰ و ۵۹۱.

وجود دارد که از آن دسته می توان به قیام یمانی، قیام سید خراسانی و قیام سید حسینی(۱) اشاره کرد که به منظور اطلاع از چگونگی واقعه و تأییدات اهل بیت (علیهم السلام) درباره ایشان، می توان به کتب ملاحم و فتن و مصادر تاریخی مربوط به دوران پیش از ظهور رجوع کرد.(۲)

۴.۱. ارائه ملاک از طرف امامان هدی (علیهم السلام) برای تشخیص قیام های صواب از ناصواب

پس از مشاهده این مصداق ها که نقضی بر ادعای کلی شبهه افکنان است، به رفع آن می پردازیم.

ابتدا لازم است منظور امام معصوم (علیه السلام) در این روایات، تبیین شود تا علاوه بر رفع این تناقض ظاهری، برای تشخیص صحیح یا ناصحیح هر قیامی که قبل از ظهور حضرت حجت (ارواحنااله الفدا) صورت می گیرد، ملاکی به دست آید: «هر قیامی از هر کسی، گرچه علیه طاغوت باشد، ممدوح و مورد تأیید نیست؛ بلکه قیام کننده ای که عده ای را دور خود جمع کرده [و] علیه ظلم و فساد قیام می کند، باید واجد

۱- نک: سیداسدالله هاشمی شهیدی، زمینسازان انقلاب جهانی حضرت مهدی (علیه السلام)، ج ۱، ص ۴۲۷ تا ۵۱۸: مؤلف کتاب با بررسی روایات سید حسینی، سید حسینی و سید خراسانی آشکار می کند که این عناوین، تعبیر مختلف و صفات گوناگونی از یک نفرند و او همان کسی است که پرچم قیام در ایران را به امام زمان (علیه السلام) میسپارد.

۲- برای نمونه نک: محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۴۶، ص ۱۸۵ و ج ۵۲، ص ۲۱۰؛ علی کورانی، عصر ظهور؛ میرجهانی، نوائب الدهور فی علائم الظهور؛ مرتضی مطهری، امامت و رهبری، ص ۱۹۴ تا ۱۹۶.

شرایط رهبری بوده یا به نمایندگی و اذن و اجازه چنین شخصی قیام نماید؛ پس اگر کسی دارای علم، عدالت و صداقت نباشد و مردم را به سوی خود دعوت نماید و قصدش آن باشد که حاکم طاغوتی را سرنگون کرده و خود جایگزین او گردد، درحالی که او نیز حق خلافت و امارت را در شرع مقدس ندارد؛ این چنین قیامی، قطعاً مورد تأیید نبوده و نباید در آن شرکت نمود.

در زمان امام صادق (علیه السلام)، قیام هایی علیه بنی امیه یا بنی عباس انجام می گرفت و افرادی مردم را دعوت به قیام می کردند. اصحاب امام صادق (علیه السلام)، از حضرت نسبت به شرکت در چنین قیام هایی کسب تکلیف می نمودند. حضرت در جواب می فرمود: 'اگر کسی از آل پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) قیام کرد و شما را به کمک و یاری طلبید، شما بنگرید که آن شخص هدفش از قیام چیست و برای چه و به رهبری چه کسی قیام کرده؟ هر قیامی را با قیام زید بن علی بن الحسین (علیه السلام) مقایسه نکنید و نگویید قیام زید مورد تأیید بود، پس هر قیامی مورد تأیید است! چرا که زید، مردی عالم و صادق بوده و مردم را به خود دعوت نمی کرده؛ بلکه به رضای از آل محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) دعوت می نمود و اگر در این راه پیروز می شد، به وعده اش وفا می کرد؛ یعنی حق را به امام معصوم (علیه السلام) واگذار نموده و خود شخصاً داعیه ای نداشت.' سپس فرمود: 'اگر کسانی مثل زید باشند، خوب است؛ اما آنان که امروزه قیام می کنند، هنوز که هیچ قدرتی ندارند و

پرچمی به نام آنان افراشته نشده است، گوش به سخن ما نداده و ما را نافرمانی می کنند؛ چه رسد به روزی که صاحب قدرت و پرچم گردند.^(۱)

یعنی چنین افرادی که نه خود واجد شرایط رهبری و قیام اند و نه حاضرند سخن امام معصوم (علیه السلام) را گوش کنند؛ گرچه شعارشان مثل شعار زید است، ولی در عمل برخلاف آن عمل می کنند.

باز در این زمینه، روایتی در وسائل الشیعه^(۲) نقل شده که از آن به خوبی استفاده می شود که قیام کنندگان باید واجد شرایط رهبری باشند؛ از جمله باید اعلم ناس بوده و در تشخیص احکام خدا از قرآن و سنت، سرآمد دیگران باشند.^(۳) شخصی به نام عبدالکریم بن عتبه می گوید:

در مکه در محضر امام صادق (علیه السلام) نشسته بودیم که ناگاه عده ای از معتزله وارد شده و گفتند: 'چون بنی امیه به جان هم افتاده و ولید حاکم

۱- محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۸، ص ۲۱۴: «عَنْ عَيْصِ بْنِ الْقَاسِمِ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) يَقُولُ عَلَيْكُمْ بِتَقْوَى اللَّهِ وَحَدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَانظُرُوا لَأَنْفُسِكُمْ... فَانظُرُوا عَلَى أَيِّ شَيْءٍ تَخْرُجُونَ وَ لَا تَقُولُوا خَرَجَ زَيْدٌ فَإِنَّ زَيْدًا كَانَ عَالِمًا وَ كَانَ صِدْقًا وَ لَمْ يَدْعُكُمْ إِلَى نَفْسِهِ إِنَّمَا دَعَاكُمْ إِلَى الرِّضَا مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ (عليهم السلام) وَ لَوْ ظَهَرَ لَوْفِي بِمَا دَعَاكُمْ إِلَيْهِ إِنَّمَا خَرَجَ إِلَى سُلْطَانٍ مُجْتَمِعٍ لِيُنْفِضَهُ فَالْخَارِجُ مِنَّا الْيَوْمَ إِلَى أَيِّ شَيْءٍ يَدْعُوكُمْ إِلَى الرِّضَا مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ (عليهم السلام) فَنَحْنُ نُشْهِدُكُمْ أَنَّا لَسْنَا نَرْضَى بِهِ وَ هُوَ يَعْبِئِنَا الْيَوْمَ وَ لَيْسَ مَعَهُ أَحَدٌ وَ هُوَ إِذَا كَانَتِ الرَّايَاتُ وَ الْأَلْوِيَةُ أَجْدَرُ أَنْ لَا يَسْمَعَ مِنَّا إِلَّا مَعَنَا مِنْ اجْتَمَعَتْ بَنُو فَاطِمَةَ مَعَهُ...»

۲- محمد بن حسن حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۱۱، باب ۹، ح ۲.

۳- در کتاب های قبلی همین مجموعه، به تفصیل بیان شد که براساس روایات وارده، «اعلم ناس» در استنباط حکم الهی «در امور سیاست و حکومت» مد نظر است، نه اعلم در ابواب فقه فردی، نظیر آنچه در مرجعیت معتبر است. به عنوان نمونه به خطبه امیرالمؤمنین (علیه السلام) در نهج البلاغه، ص ۲۴۸، خطبه ۱۷۳ مراجعه فرمایید که حضرت (علیه السلام) ملاک محق بودن فرد برای تصدی امر حکومت را اعلمیت به امر خدا در امور حکومت بیان داشته و فرموده اند: «أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ أَحَقَّ النَّاسِ بِهَذَا الْأَمْرِ أَقْوَاهُمْ عَلَيْهِ وَ أَعْلَمُهُمْ بِأَمْرِ اللَّهِ فِيهِ»؛ هر چند ادامه روایتی که گفته شد نیز کاشف از همین امر است.

و خلیفه را کشته اند، ما تصمیم گرفته ایم که بر شخصی که دارای عقل و دین و منتسب به رسول خداست؛ یعنی محمد بن عبدالله بن الحسن، بیعت کنیم و بیعت کرده ایم؛ لذا اینک از شما نیز که طرفداران بسیاری دارید، تقاضا می کنیم که با او بیعت کنید.^۱

حضرت در پاسخ آنان پس از حمد و ثنای الهی و سخنانی دیگر، از آنان پرسید: 'اگر شما قیام کرده و بر اهل کتاب یا بر مجوس یا بر مشرکین و بت پرستان پیروز گردید، با آنان چگونه رفتار خواهید کرد؟'

آنان در پاسخ حضرت گفتند که چنین و چنان خواهیم کرد و در پاسخشان همه کفار را یکسان به حساب آورده و گفته اند با همه یکسان برخورد خواهیم نمود. حضرت فرمود: 'شما این احکام را از چه کسی آموخته اید؟' گفتند که: 'مردم این چنین می گویند.' حضرت فرمود: 'از خدا بترسید! کسی که می خواهد قیام کند و زمام امور مسلمین را در دست گیرد و مردم را به خود دعوت کند، باید داناترین مردم بوده و در بین مردم اعلم از او نباشد؛ و گرنه آن شخص، هم خود گمراه بوده و هم باعث گمراهی و دردسر مردم خواهد بود.' سپس از پدرش امام باقر (علیه السلام)، ایشان هم از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل کرد که این چنین فرمود: 'من ضرب الناس بسيفه و دعاهم الی نفسه و فی المسلمین من هو اعلم منه فهو ضال متکلف؛ (۱) کسی که شمشیر کشد و مردم را به خود بخواند،

۱- محمد بن حسن حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۱۱، باب ۹، ح ۲.

در حالیکه در میان مسلمین داناتر از او وجود داشته باشد، پس او گمراه و به زحمت اندازنده است.^۷

بنابراین میتوان اینگونه جمع‌بندی کرد که قیام‌هایی که در دوران ائمه (علیهم السلام) صورت می‌گرفت، دو گونه بود: قسمی مورد تأیید اهل بیت (علیهم السلام) و قسم دیگر که چون دارای شرایط لازم نبوده است، مورد رضایت ایشان نبود. قیام‌هایی از قبیل قیام زید بن علی بن الحسین (علیه السلام) و یحیی بن زید و حسین شهید فح، مورد رضایت و تأیید ائمه اطهار (علیهم السلام) بود؛ چراکه آنان برای خدا غضب کرده و به خاطر امر به معروف و نهی از منکر قیام کرده بودند و در صورت پیروزی، حق را به صاحب حق، یعنی ائمه اطهار (علیهم السلام) می‌رساندند؛ ولی قیام‌هایی همانند قیام بنی عباس و ابومسلم خراسانی علیه بنی امیه و قیام محمد بن عبدالله بن الحسن و قیام برادرش ابراهیم بن عبدالله علیه منصور دوانیقی و قیام زید النار برادر حضرت رضا (علیه السلام) علیه بنی عباس، مورد رضایت و تأیید ائمه طاهرين (علیهم السلام) نبود؛ گرچه از نظر ظاهر، بعضی از آن‌ها همان شعار زید بن علی بن الحسین (علیه السلام) را می‌دادند؛ یعنی مردم را به رضای آل محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) دعوت می‌کردند؛ ولی در عمل، آن‌چنان نبودند؛ بلکه مقصودشان از مرضی از آل محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) خودشان بوده و خود، داعیه رهبری امت اسلامی را داشته‌اند و میدانیم که براساس نظر شیعه، فرقی بین بنی امیه و بنی عباس با زید النار و مأمون عباسی در اینکه

حکومتشان مصداق حکومت طاغوت باشد، نیست؛ زیرا معیار طاغوتی بودن یک حکومت، آن است که فرمانروای آن حکومت، از طرف خدا و رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) تأیید و امضا نشده باشد و اینان هیچ کدام از طرف خدا و رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) برای این منصب، نصب نشده بودند.

پس اگر روایاتی از آن امامان معصوم (علیهم السلام) با توجه به شرایط زمان آن حضرات صادر شده است که به اصحاب خود دستور می دادند که در خانه بنشینید و قدم از قدم برندارید و در این قیام ها شرکت نکنید و سکوت و قعود را پیشه خود قرار دهید، ما نباید آن روایات را دلیل بر محکومیت هر قیامی بدانیم و هر صدای مظلومانه ای را که علیه ظالمی بلند شده، در گلو خفه کنیم؛ چرا که امام صادق (علیه السلام) مثلاً به سدید صیرفی فرموده است که 'خانه نشین باش! و در هیچ قیامی شرکت نکن که این قیامها محکوم به شکست و صاحب آن طاغوت است؟ بلکه باید دید قیامی که صورت می گیرد، چه نوع قیامی است و از ناحیه چه کسانی رهبری می شود؟ اگر قیامی است مثل قیام زید و یحیی و حسین شهید فخر، نه تنها نباید آن را محکوم کرد؛ بلکه باید به آن پیوست و از آن حمایت کرد؛ گرچه آن قیام به پیروزی نهایی نرسد؛ زیرا با این گونه قیامها، حجت بر مردم تمام شده و چهره کریه حکومت طاغوتی بر مردم روشن می گردد؛ و گرنه اگر همه سکوت اختیار کنند، موضوع بر مردم مشتبه شده، باطل را حق و احکام خلاف اسلام را، حکم اسلامی می پندارند.

اما اگر قیامی همانند قیام بنی عباس یا قیام سادات حسنی بود، باید آن را طرد کرد و در آن شرکت نکرد؛ چون قصد قیام کنندگان این است که حاکمی را به سقوط کشانده، حاکم دیگری که همانند آن است را جایگزین آن نمایند. نظیر حرکت‌هایی که از ناحیه بعضی از گروهک‌ها علیه طاغوت انجام می‌گرفت که امام خمینی (رحمه الله علیه) و یاران صدیقش از همان ابتدای نهضت، مردم را از رفتن به اطراف آنان منع می‌کردند؛ چراکه اگر آنان موفق می‌شدند و زمام امور را در دست می‌گرفتند، از شاه و عمالش بدتر عمل می‌کردند؛ زیرا نه از جهت دینی بهتر از طاغوت بودند و نه در روش سیاسی»^(۱).

۵.۱. تطبیق آن ملاک‌ها با انقلاب اسلامی

اشاره

روشن شد که شبهه‌ای که برخی درباره انقلاب اسلامی مطرح می‌کنند و می‌خواهند آن را به مثابه قیامی نامشروع جلوه دهند که پیش از قیام حضرت حجت (علیه السلام) صورت گرفته و بدین وسیله ولایت فقیه که محور نظام است را، همان صاحب پرچم طاغوت معرفی کنند، اشکالی بس نابجا و نابخردانه است؛ چراکه اولاً- حضرات معصومین (علیهم السلام) تمامی قیام‌های پیش از ظهور حضرت حجت (علیه السلام) را نامشروع ندانسته‌اند؛ بلکه حتی به حمایت از برخی از آن‌ها پرداخته‌اند که نمونه‌هایی از آن بیان شد؛ ثانیاً در تشخیص قیام

۱- حبيب الله طاهري، تحقيق پيرامون ولايت فقيه، ص ۲۴۱ تا ۲۴۳.

صحيح از ناصحيح، آن ذوات مقدس (عليهم السلام) برای رهپويان طريق سعادت، ملاك و شاخص ارائه کرده اند که با توجه و تأمل در آن می توان به حق یا باطل بودن هر قیامی حکم کرد.

با مروری بر اهداف و ویژگی های انقلاب اسلامی ایران می یابیم که این قیام، تمام آن ملاك هایی که اهل بیت (عليهم السلام) درباره قیام صحيح و تأییدشده خودشان بیان کرده اند را دارد؛ یعنی اقامه کننده این انقلاب، اولاً فردی آگاه و فقیهی جامع الشرايط برای اداره یک حکومت بوده است؛ ثانیاً وی مردم را به سوی خود فرا نمی خواند و هدفش اقامه دین حق و زمینسازی برای حکومت جهانی حضرت مهدی (علیه السلام) و واگذاری پرچم این نظام به آن حضرت بوده است.

کوشه ای از بیانات علمای عظام در حمایت از نظام جمهوری اسلامی ایران و حاکمیت ولایت فقیه

علمای آگاه نیز با بهرهمندی از دانش استنباط از منابع دین، همواره بر ضرورت تشکیل نظامی مبتنی بر مبانی مستحکم ولایت فقیه در دوران غیبت تأکید کرده، با حمایت های همه جانبه خود، تحقق این آرمان تاریخی شیعه را بسترسازی کرده اند.

پس از شکلگیری نظام شکوهمند اسلامی نیز پیوسته، بر وجوب حفاظت از نظام جمهوری اسلامی تأکید و همگان را بر دفاع و حمایت از حکومت الهی فقیه تحریض کرده اند. به

نمونه‌های زیر توجه فرمایید که تنها بخش کوچکی از انبوه چنین توصیه‌هایی است:

(۱) جعفر سبحانی، ولایت فقیه؛ کانون عزت و اقتدار، ج ۴، ص ۳۲۱، بیانات ایشان در دیدار با مسئولان اجرایی دؤمین همایش بین‌المللی دکتترین مهدویت، نشر شجره طیبه صالحین.

(۲) حضرت آیت الله العظمی مکارم شیرازی (حفظه الله تعالی): «این انقلاب حاصل خون شهدا و یادگار امام راحل است و ما باید برای حفظ آن و خنثی کردن توطئه دشمنان وحدت کلمه داشته باشیم»؛ (۳) چرا که «حفظ نظام اسلامی، از اهم واجبات است.» (۴)

(۵) به نقل از: <http://www.farsnews.com/newstext.php?nn> ۸۹۰۱۲۶۰۵۳۵ (صلی الله علیه و آله و سلم)، ۲۶ فروردین ۸۹.

(۶) حضرت آیت الله العظمی نوری همدانی (حفظه الله تعالی): «نظام مقدس اسلامی ثمره خون شهیدان و مجاهدت های ایشارگران و جانبازان بسیاری است... بزرگ ترین

۱- حضرت آیت الله العظمی سبحانی (حفظه الله تعالی): «ولایت فقیه پرتویی از ولایت امام زمان (رحمه الله علیه) است و دشمنان برای ضربه زدن به نظام و ولایت فقیه به سراغ ولایت کبری رفته اند.»

-۲

۳- ناصر مکارم شیرازی، ولایت فقیه؛ کانون عزت و اقتدار، ج ۴، ص ۳۲۱، نشر شجره طیبه صالحین.

۴- ناصر مکارم شیرازی، حیات پُربرتکت، ص ۱۹۳.

۵- حضرت آیت الله العظمی صافی گلپایگانی (حفظه الله تعالی): «هرکجا که می توانید، این نظام را با این همه شهید، از انحرافات نجات دهید تا استقامت نظام باقی بماند و تضعیف نشود. قوت نظام و حکومت اسلامی وقتی است که دین پابرجا بوده و جلوی مفسد بزرگ تر گرفته شود.»

-۶

امربه معروف، حفظ نظام اسلامی است. نظام اسلامی ایران، واسطه بین قیام سیدالشهدا(علیه السلام) و حضرت مهدی(عجل الله تعالی فرجه الشریف) است.»(۱)

(۲) به نقل از: <http://www.marjaeyat.com/fa/pages/?cid> (صلی الله علیه و آله و سلم) ۱۳۱۱، ۲۵ مهر ۱۳۸۸.

(۳) حضرت آیت الله العظمی جواد آملی (حفظه الله تعالی): «این نظام، نه به آسانی به دست آمده و نه به آسانی برمی گردد. اگر معاذالله کوچک ترین آسیبی ببیند، تمام لعنت های گذشته دامن گیر ما می شود. این امانت الهی است. بر همه ما واجب عینی است که این نظام را حفظ کنیم. کاری که باعث تضعیف این نظام است، باعث تفرقه است، باعث نفاق افکنی می شود، باعث طمع بیگانه است؛ این کار حرام عینی است... این چنین نیست که اگر کسی دارای رهبر خوب بود، بگوید کشور حفظ می شود. رهبر اگر علی ابن ابی طالب(علیه السلام) هم باشد، مادامی که مردم عاقل نباشند، کشور به مشکل برمی خورد. داشتن رهبر خوب، نیمی از قضیه است؛ پس مبادا بگوییم ما یک رهبر خوب داریم و همین کفایت می کند.»(۴)

۱- حسین نوری همدانی، ولایت فقیه؛ کانون عزت و اقتدار، ج ۴، ص ۳۲۲، نشر شجره طیبه صالحین.

۲- حضرت آیت الله العظمی علوی گرگانی(حفظه الله تعالی): «عشق و محبت به امام(رحمه الله علیه) تضمین کننده حفظ نظام اسلامی است. تلاش کنید تا ملت و مملکت خود را در برابر دشمنان اسلام حفظ نمایید.»
-۳

۴- عبدالله جواد آملی، ولایت فقیه؛ کانون عزت و اقتدار، ج ۴، ص ۳۲۱، نشر شجره طیبه صالحین سازمان بسیج مستضعفین، به نقل از: <http://www.fardanews.com/fa/pages/?cid> ۱۰۳۱۰۹ (صلی الله علیه و آله و سلم)، ۱۹ بهمن ۱۳۸۸.

۲. شبهه دوم: تزیینی بودن نقش مردم در حکومت اسلامی

اشاره

یکی دیگر از ادعاهایی که در ردّ مباحث ولایت فقیه مطرح می شود، ادعای نفی شدن نظر و خواست مردم در صورت پذیرش ولایت فقیه است. مدعیان این نظریه، سعی دارند ولایت فقیه را نقطه مقابل آزادی و حق تعیین سرنوشت مردم برای خود وانمود کنند و نقش مردم را در چنین نظامی، صوری و تزیینی و در حد حمایت و دفاع و نه تأثیرگذاری حضور فعال و تعیین کننده شان در حرکت نظام، قلمداد نمایند.

این در حالی است که براساس آموزه‌های دین اسلام، هدف حکومت اسلامی، هدایت و بسترسازی تکامل و تعالی انسان هاست و این هدایت، جز با خواست و اراده و تمایل افراد جامعه اسلامی تحقق نخواهد یافت؛ از این روست که به خواست و اراده مردم در عالیترین سطح در ساخت نظام اسلامی توجه شده است.

این اهتمام تا به آنجاست که علت بسیاری از رد یا قبولها در پذیرش حاکمیت و مدیریت جامعه اسلامی توسط ائمه معصومین (علیهم السلام) نیز اقبال و خواست و رأی مردم زمانشان برشمرده شده است؛ حال آنکه بیشک حاکمیت مشروع، تنها با حضور آن بزرگواران بر مسند حکومت تحقق مییافت؛ از این روست که نقش و اراده مردم به عنوان دیگر پایه مشروعیت حکومت اسلامی شناخته شده است. ادله و تفصیل این بحث، در ادامه خواهد آمد.

۱.۲. مفهوم مشروعیت

اشاره

«در بینش اسلامی، ولایت متعلق به خداست؛... هیچ کس بر کس دیگری ولایت ندارد. ولایت مال خداست. اگر خدای متعال برای این ولایت، مجرای مشخص کرد و روشن کرد، این مجرا می شود همان مجرای الهی و مورد قبول و قابل اُتباع که این مجرا را خدای متعال مشخص کرده است؛ در اسلام مشخص شده است.»^(۱)

«پرسش اساسی مشروعیت این است که حاکمان حق، فرماندهی خویش را از کجا و براساس کدام موازین و ضابطه ها به دست می آورند و مردمان با چه ملاک هایی، تکلیف فرمان بری خود را توجیه می کنند؟ هر قدرتی برای ایجاد رضایت مندی در اطاعت و مشروع و بحق نمودن خویش، می بایست توجیه ها و دلایل قابل درک و مورد قبول مردمان [را] برگزیند و ارائه دهد تا بتواند با کمترین مقاومت و در نتیجه کمترین اعمال زور، بیشترین و عمیق ترین اطاعت ها را از فرمان بردارانش دریافت کند. مشروعیت، حاکمیت را انسانی جلوه می دهد و به آن، لطافت می بخشد.»^(۲)

۱.۱.۲. مشروعیت در علوم مختلف

اشاره

مشروعیت، در علوم مختلفی به کار می رود و در هر کدام، مفهومی خاص دارد:

۱- بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی (مدظله العالی) در اولین دیدار با نمایندگان مجلس هشتم، ۲۱ خرداد ۸۷.

۲- محمدحسن روزبه، مبانی مشروعیت در نظام سیاسی اسلام، ص ۱۰.

۱.۱.۱.۲. فلسفه سیاست

«اصطلاح مشروعیت (Legitimacy) از قدیم الایام در فلسفه و کلام سیاسی، مورد توجه قرار گرفته و از قرن نوزدهم در جامعه شناسی سیاسی، یکی از شاخه های علوم سیاسی، مطرح گردیده است. فلسفه، کلام و فقه سیاسی به مسائل هنجاری، باید[ها] و نبایدهای حقوقی و ارزشی در حوزه سیاست می پردازند؛ براین اساس، مشروعیتی که در این شاخه ها از علوم سیاسی مورد بحث قرار می گیرد، 'مشروعیت هنجاری' نام دارد.»^(۱)

«مشروعیت در فلسفه سیاسی، به مفهوم حقانیت می باشد که در مقابل آن، غضب^(۲) قرار دارد. در فلسفه سیاسی این سؤال اساسی مطرح می شود که چه نوع حکومتی حق است؟ چه کسی حق حکومت دارد؟ به عبارت دیگر، چه نوع حکومتی مشروعیت دارد؟ براین اساس، مشروعیت از مقبولیت قابل انفکاک است و به تفسیری که از 'حقانیت' در فلسفه سیاسی ارائه می شود، بستگی دارد.»^(۳)

«مشروعیت به معنی قانونی بودن است؛ لذا اگر حکومتی در شکل گیری و بقاء، براساس قوانین وضع شده یا هنجارهای قانونی بوده باشد، دارای پشتوانه مشروعیت خواهد بود.»^(۴)

گاه مشروعیت را به کارآیی درازمدت نظام

۱- حسین بشیریه، جامعه شناسی سیاسی، ص ۱۷.

۲- Usurpation.

۳- حسین جوان آراسته، مبانی حکومت اسلامی، ص ۱۲۷.

۴- اندرو هیوود، مقدمه نظریه سیاسی، ترجمه عبدالرحمان عالم، ص ۲۰۹؛ عبدالرحمان عالم، بنیادهای علم سیاست، ص ۱۰۵؛ واژه نامه فلسفه و علوم اجتماعی، ترجمه برک نیسی و سجادی، ص ۳۷۵.

سیاسی تعریف می کنند و ملاک حقانیت را در توانمندی حکومت در ایجاد رشد اقتصادی و رفاه و امنیت دانسته و اظهار می دارند:

«مشروعیت، حاصل کارآیی و قاطعیت نظام سیاسی در درازمدت است. به عبارتی مشروعیت نظام سیاسی را در محقق نمودن تدریجی توقعات مردم در ایجاد آسایش و امنیت خلاصه می کنند.»^(۱)

۲.۱.۱.۲. حقوق اساسی

- مشروعیت در این منظر، «باور بیدین امر است که اقتدار حاکم بر هر کشور مفروض، محق است [که] فرمان صادر کند و شهروندان موظف اند به آن گردن نهند. برخی از نویسندگان، این تعریف را متأثر از نظریه مشروعیت 'ماکس وبر' می دانند که بر مفاهیم کلیدی همچون موظف کردن و حق دادن و وظیفه استوار است.»^(۲)

«قدرت برای آنکه بتواند ثبات و تداوم حاصل کند، باید به وسیله اصول و قواعد، ایجاد هنجارهای لازم و رسم خطوط رفتاری توجیه شده، 'مشروعیت' یابد. استقرار قدرت، زمانی تحقق پذیر است که بتواند برای خود 'حقانیت' یا 'پذیرش اجتماعی' دست و پا کند؛ لذا تداوم این استقرار و نهایی شدن آن، یکی از عوامل حقانیت بوده و ایجاب می کند که قدرت در قالب حقوق شکل بگیرد و قوام یابد؛ بنابراین، قدرت در فرآیند

۱- عبدالحمید ابوالحمد، مبانی علم سیاست، ص ۲۵۶ و ۲۴۷.

۲- ماتیو دوگان، «سنجش مفهوم مشروعیت و اعتماد»، مجله اطلاعات سیاسی اقتصادی، ش ۹۷ و ۹۸، ص ۴.

استقرار، خودبه خود به سوی حقوقی کردن عملکردهای خود پیش می رود و ضمن تحمیل قواعد رفتاری بر فرمانروایان، چاره ای ندارد جز آنکه محدودیت هایی را که ناشی از طبع نظم آفرین حقوق است، تحمل کند. پس، حقوق چه فطری، چه موضوعه، ابزار 'حقانیت سازی' قدرت است. (۱)

۳.۱.۱.۲. جامعه شناسی سیاسی

گروهی نیز «مشروعیت حکومت را، مقوله ای ارزشی و هنجاری دانسته»؛ (۲) بنابراین مباحث مربوط به مشروعیت را از موضوعات جامعه شناسی می دانند. سیمور مارتین لیپست در کتاب خود آورده است: «مشروعیت، توانایی هر نظام در ایجاد و حفظ این باور است که نهادهای سیاسی موجود، برای جامعه مناسب ترین است.» از نظر او «مشروعیت به معنای ظرفیت نظام سیاسی برای ایجاد و حفظ اعتقاد به این اصل است که نهاد های سیاسی موجود در جامعه از صحت عمل برخوردار بوده و تأسیس نهادهای مزبور به منظور رفع نیازهای جامعه می باشد. مشروعیت نظام های سیاسی معاصر بیشتر معلول موفقیت آن ها در حل و فصل اختلافات درونی سیستم ها و از میان بردن تفرقه در جامعه است.» (۳)

۱- ابوالفضل قاضی، بایسته های حقوق اساسی، ص ۲۴.

۲- حسین بشیریه، جامعه شناسی سیاسی، ص ۲۴.

۳- سیمور مارتین لیپست، زمینه های اجتماعی دموکراسی، ترجمه سیدعبدالعلی قوام، ص ۱۲۵.

۲.۱.۲. مشروعیت در فرهنگ اسلامی

«مشروعیت، مصدر جعلی از کلمه مشروع است و مشروع، یعنی هر چیزی که شرع آن را روا و جایز دانسته باشد؛^(۱) بنابراین، مشروعیت به معنای «مطابقت با شرع» و «روا و جایز از نظر شرع» معنی میشود.»^(۲)

«شیخ طوسی (رحمه الله علیه) از بزرگان اندیشه و حکمت، در مورد مشروعیت حاکم و حکومت، بر این نظر است که حکومت های ناعادل و غیربرخوردار از «منشأ الهی» نامشروع است و مسلمانی که با اراده و اختیار و بی هیچ شرطی با آنان همکاری کند در ظلم و ستم آنان شریک می باشد.»^(۳)

محقق نراقی در مورد مبنای مشروعیت، اذعان می دارد که: منبع همه قدرت ها در جهان هستی از جمله قدرت سیاسی، خداوند است؛ چراکه براساس بینش اسلامی همه جهان مُلک خداوند است و هیچ کس حق حاکمیت بر دیگری را ندارد؛ مگر آنکه از سوی خداوند اجازه داشته باشد.»^(۴)

شهید ثانی براساس خاستگاه و منشأ حکومت که وی حقیقت آن را در «حاکمیت الله» دانسته به حکومت مشروع و مطلوب براساس خاستگاه الهی و حکومت نامشروع و نامطلوب متکی بر غیر حاکمیت الله توجه می کند.»^(۵)

۱- ابن منظور، لسان العرب، ج ۸، ص ۱۷۵: «ما سنَّ الله من الدین و امر به؛ آنچه خدا آن را در دین، سنّت قرار داده و به آن امر فرموده است.»

۲- علی خالقی، مشروعیت قدرت، ص ۲۱.

۳- ابوجعفر حمد بن حسن بن علی طوسی (شیخ طوسی)، المبسوط، ج ۴، ص ۷۰.

۴- احمد بن محمد مهدی النراقی، عوائد الایام، ص ۵۲۲.

۵- محمدرضا کریمی، حقایق الایمان، ص ۱۵۶.

بدین ترتیب روشن می شود که راجع به مشروعیت حکومت از دیرباز علما و اندیشوران نامی جهان اسلام، نظری قاطع و اجماعی داشته باشند.^(۱)

از جمع بندی دیدگاه های علما در این خصوص، درمی یابیم که «مشروعیت حکومت در منابع و فرهنگ اسلامی، به معنی عناصری است که وجود آن ها در یک حکومت، موجب تأیید و امضای شرع بر آن نظام حکومتی است.» به دیگر بیان، مشروعیت، پاسخ این پرسش است که اگر حکومتی واجد چه ویژگی هایی باشد، شرع مقدس تأیید می کند؟

۲.۲. پایه های مشروعیت حکومت اسلامی؛ مردم سالاری دینی

اشاره

«جمهوری اسلامی دو جزء دارد: جمهوری است یعنی مردمی است؛ اسلامی است یعنی بر پایه ارزش های الهی و شریعت الهی است. مردمی است یعنی مردم در تشکیل این نظام، در بر روی کار آوردن مسئولان این نظام نقش دارند، پس مردم احساس مسئولیت می کنند؛ مردم برکنار نیستند. مردمی است یعنی مسئولان نظام از مردم و نزدیک به مردم باشند، خوی اشرافی گری، خوی جدایی از مردم، خوی بی اعتنائی و تحقیر مردم در آن ها نباشد... دوران جمهوری اسلامی یعنی دوران حاکمیت آن کسانی که از مردم اند، با مردم اند، منتخب مردم اند، در کنار مردم اند، رفتارشان

۱- محمدرضا کریمی والا، مقارنه مشروعیت حاکمیت در حکومت علوی و حکومت های غیردینی، ص ۳۳.

شبهه رفتار مردم است. این، معنای مردمی است. مردمی است یعنی باید به عقاید مردم، به حیثیت مردم، به هویت مردم، به شخصیت مردم، به کرامت مردم اهمیت گذاشته بشود. این ها مردمی است.»^(۱)

۱۲- «آنچه مهم است ضوابطی است که در این حکومت باید حاکم باشد که مهم ترین آن ها عبارت است از اینکه اولاً- متکی به آرای ملت باشد به گونه‌ای که تمامی آحاد ملت در انتخاب فرد یا افرادی که باید مسئولیت و زمام امور را در دست بگیرند، شرکت داشته باشند و دیگر اینکه در مورد این افراد نیز خط مشی سیاسی و اقتصادی و سایر شئون اجتماعی و کلیه قواعد و موازین اسلامی مراعات شود. در این حکومت به طور قطع باید زمامداران امور دائماً با نمایندگان ملت در تصمیمگیری ها مشورت کنند و اگر نمایندگان موافقت نکنند، نمی توانند به تنهایی تصمیم گیرنده باشند. افرادی که به عنوان نمایندگان یا مسئولین دولت در جمهوری اسلامی انتخاب می شوند، شرایطی دارند که با رعایت آن شرایط حقیقتاً نمایندگان واقعی مردم انتخاب می شوند، نه نمایندگان طبقه خاصی که به ضرر اکثریت ملت عمل کنند. خطوط اصلی در قانون اساسی این حکومت را اصول مسلم اسلام که در قرآن و سنت بیان شده تشکیل می دهد.»^(۲)

۱- بیانات رهبر معظم انقلاب (مدظله العالی)، در دیدار عمومی با مردم چالوس و نوشهر، ۱۵ مهر ۸۸.

۲- سیدروح الله موسوی خمینی، صحیفه نور، ج ۴، ص ۲۱۲.

امام خمینی (رضوان الله علیه): «ما خواستار جمهوری اسلامی هستیم. جمهوری، فرم و شکل حکومت را تشکیل می دهد و اسلامی یعنی محتوای آن فرم، قوانین الهی است.» (۱)

«حکومت بایستی جوری باشد که هم مظهر دین باشد، هم مظهر عواطف و خواست و اراده مردم باشد؛ با این دشمن اند؛ این را نمی خواهند؛ آنی که باهاش مبارزه می کنند، این است و اصلاً مسئله ولایت فقیه و رهبری در قانون اساسی، معنایش این دو چیز است در حقیقت: یعنی نماد و تجسم دین و نماد و تجسم حضور مردم؛ این دو چیز است. این (ولایت فقیه) وقتی که در یک جامعه ای وجود داشته باشد، این دو معنا تأمین شده است.» (۲)

امام خمینی (رضوان الله علیه): «حکومت جمهوری اسلامی^۲ مورد نظر ما، از روئے پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) و امام علی (علیه السلام) الهام خواهد گرفت و متکی به آرای عمومی ملت خواهد بود و شکل حکومت با مراجعه به آرای ملت تعیین خواهد گردید.» (۳)

۱۴- امام خمینی (رضوان الله علیه): «ما هم که حکومت اسلامی می گوئیم، می خواهیم یک حکومتی باشد که هم دلخواه ملت باشد و هم حکومتی باشد که خدای تبارک و تعالی نسبت به او گاهی بگوید

۱- سیدروح الله موسوی خمینی، صحیفه امام (رحمه الله علیه)، ج ۵، ص ۳۹۸.

۲- بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی (مدظله العالی)، در دیدار اعضای ستاد ارتحال حضرت امام (رحمه الله علیه)، ۱۲ خرداد ۸۰.

۳- سیدروح الله موسوی خمینی، صحیفه امام (رحمه الله علیه)، ج ۴، ص ۳۳۴.

که این‌هایی که با تو بیعت کردند، با خدا بیعت کردند، انما یبایعون الله^(۱) یک همچو دستی حاکم باشد که بیعت با او بیعت با خدا باشد... دست او را دست خدا بدانند: ظل الله باشد؛ یدالله باشد؛ حکومت، حکومت الهی باشد. ما حکومتی را که می‌خواهیم، یک همچو حکومتی می‌خواهیم. آرزوی ما این است که یک همچو حکومتی سرِ کار بیاید که تخلف از قانون الهی نکنند... ما می‌خواهیم یک حکومت الهی باشد، موافق میل مردم، رأی مردم و موافق حکم خدا. آن چیزی که موافق با ارادهٔ خداست، موافق میل مردم هم هست. مردم مسلمان اند، الهی هستند.»^(۲)

«ارزش‌هایی که ما در انقلاب برای آن‌ها می‌خواهیم تلاش کنیم و کارمان برای آن‌هاست، دو مبنا و پایه دارد: مکتب و مردم. مکتب بدون مردم متصور نیست؛ چون مکتب ما مکتبی نیست که از مردم جدا بشود. اصلاً این یک فریب است که ما بیاییم اسلام را از نفع و خیل مردم جدا کنیم و بگوییم مردم و سرنوشت آن‌ها را رها کنید و به دین و خدا و اسلام بچسبید! این، همان اسلام تحریف شده‌است. این، همان چیزی است که امام (رحمه الله علیه) از اول شروع مبارزه با آن جنگید. بسیاری از آدم‌های خوب و عالم، حرف امام را در این راه فهمیدند و البته بعضی از متحجران و نادان‌ها هم تا آخر نفهمیدند و هنوز هم بعضی این حقیقت را نمی‌فهمند. تفکر اسلامی، از خیل

۱- فتح، ۱۰: «تنها با خدا بیعت می‌نمایند.»

۲- سیدروح الله موسوی خمینی، صحیفهٔ امام (رحمه الله علیه)، ج ۴، ص ۴۶۰.

مردم و برای مردم بودن جدا نیست. هر چیزی که شما دیدید به نظرتان اسلامی است، اما از صلاح مردم مجرد است، بدانید در شناخت و فهم اینکه آن اسلام است، اشتباه می کنید یا در فهم خود آن شیء، محققاً اشتباهی وجود دارد؛ پس پایه ارزش های اسلامی و انقلاب ما، بر دو پایه مکتبی و مردمی است.»^(۱)

۱.۲.۲. حق خداوند در تعیین حاکم اسلامی

«در بینش اسلامی، ولایت متعلق به خداست؛ یعنی هیچ احدی بر دیگری ولایت ندارد. این که زیدی که بنده باشم، به عمروی که شما باشید، بگویید؛ آقا! شما باید آن جور که من می گویم عمل کنید؛ نه! این را در اسلام نداریم.

هیچ کس بر کس دیگری ولایت ندارد. ولایت مال خداست. اگر خدای متعال برای این ولایت مجرای مشخص کرد و روشن کرد، این مجرا می شود همان مجرای الهی و مورد قبول و قابل اتباع، که این مجرا را خدای متعال مشخص کرده است؛ در اسلام مشخص شده است.

قانون و اجرا بایستی با معیارهای خدایی و با مقررات الهی باشد؛ یعنی با احکام اسلامی یا با احکام مشخص یا با کلیات و آنچه که از اسلام دانسته شده و فهمیده شده است، منطبق باشد و

۱- سخنرانی رهبر معظم انقلاب (مدظله العالی)، در دیدار با مسئولان و کارگزاران نظام جمهوری اسلامی، در آستانه یازدهمین سالگرد پیروزی انقلاب اسلامی ایران، ۹ بهمن ۶۸.

معارض نباشد. افرادی هم که مجری هستند، مشخصات و خصوصیات دارند؛ باید عادل باشند، فاسق نباشند خصوصیات که در قانون اساسی ما متجسّد شده و قانون اساسی هم همان شکل اجرایی و دالان عبور به سمت آن چیزی است که ولایت الهی برای ما ترسیم می کند.»^(۱)

«در منطق اسلام، اداره امور مردم و جامعه، با هدایت انوار قرآنی و احکام الهی است. در قوانین آسمانی و الهی قرآن، برای مردم شأن و ارج معین شده است؛ مردم هستند که انتخاب می کنند و سرنوشت اداره کشور را به دست می گیرند. این مردم سالاری، راقی ترین نوع مردم سالاری ای است که امروز دنیا شاهد آن است؛ زیرا مردم سالاری در چارچوب احکام و هدایت الهی است. انتخاب مردم است، اما انتخابی که با قوانین آسمانی و مبرای از هرگونه نقص و عیب، توانسته است جهت و راه صحیحی را دنبال کند.

...امتیاز نظام اسلامی در این است که این چارچوب، احکام مقدس الهی و قوانین قرآنی و نور هدایت الهی است که بر دل و عمل و ذهن مردم پرتوافشانی و آن ها را هدایت می کند. مسأله هدایت مردم یکی از مسائل بسیار مهمی است که در نظام های سیاسی رایج دنیا به خصوص در نظام های غربی نادیده گرفته شده است. معنای هدایت مردم این است که بر اثر تعلیم و تربیت درست و راهنمایی مردم به سرچشمه های

۱- بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی (مدظله العالی)، در اولین دیدار با نمایندگان مجلس هشتم، ۲۱ خرداد ۸۷.

فضیلت، کاری بشود که خواست مردم در جهت فضایل اخلاقی باشد و هوس های فاسدکننده ای که گاهی به نام آراء و خواست مردم مطرح می گردد، از افق انتخاب مردم دور شود. امروز شما ملاحظه می کنید در بسیاری از دموکراسی های غربی، زشت ترین انحرافات، انحرافات جنسی و امثال آن، به عنوان اینکه خواست مردم است، صبغه قانونی پیدا می کند و رسمی می شود و به اشاعه آن کمک می گردد. این، غیبت عنصر معنوی و هدایت ایمانی را نشان می دهد. در نظام اسلامی یعنی مردم سالاری دینی مردم انتخاب می کنند، تصمیم می گیرند و سرنوشت اداره کشور را به وسیله منتخبان خودشان در اختیار دارند؛ اما این خواست و انتخاب و اراده در سایه هدایت الهی، هرگز به بیرون جاده صلاح و فلاح راه نمی برد و از صراط مستقیم خارج نمی شود. نکته اصلی در مردم سالاری دینی این است.»^(۱)

۱۶- امام خمینی (رضوان الله علیه): «به حرف های آن هایی که برخلاف مسیر اسلام هستند و خودشان را روشن فکر حساب می کنند و می خواهند ولایت فقیه را قبول نکنند، گوش ندهید. اگر چنانچه فقیه در کار نباشد، ولایت فقیه در کار نباشد، طاغوت است. یا خدا یا طاغوت. یا خداست یا طاغوت، اگر به امر خدا نباشد، رئیس جمهور با نصب فقیه نباشد، غیر مشروع است، وقتی غیر مشروع شد، طاغوت

۱- بیانات رهبر معظم انقلاب (مدظله العالی)، پس از مراسم تنفیذ حکم ریاست جمهوری آقای سیدمحمد خاتمی، ۱۱ مرداد ۸۰.

است، اطاعت او، اطاعت طاغوت است، وارد شدن در حوزه او وارد شدن در حوزه طاغوت است. طاغوت وقتی از بین می رود که به امر خدای تبارک و تعالی یک کسی نصب بشود. شما نترسید از این چهار نفر آدمی که نمی فهمند اسلام چه است، نمی فهمند فقیه چه است، نمی فهمند که ولایت فقیه یعنی چه؟! آن ها خیال می کنند که یک فاجعه به جامعه است. آن ها اسلام را فاجعه می دانند نه ولایت فقیه را. آن ها اسلام را فاجعه دانند؛ ولایت فقیه فاجعه نیست؛ ولایت فقیه، تبع اسلام است.»^(۱)

امام خمینی (رضوان الله علیه): «قدرت مقننه و اختیار تشریح در اسلام به خداوند متعال اختصاص یافته است. شارع مقدس اسلام یگانه قدرت مقننه است. هیچ کس حق قانون گذاری ندارد و هیچ قانونی جز حکم شارع را نمی توان به مورد اجرا گذاشت. به همین سبب، در حکومت اسلامی به جای 'مجلس قانون گذاری'، که یکی از سه دسته حکومت کنندگان را تشکیل می دهد، 'مجلس برنامه ریزی' وجود دارد که برای وزارتخانه های مختلف در پرتو احکام اسلام برنامه ترتیب می دهد و با این برنامه ها کیفیت انجام خدمات عمومی را در سراسر کشور تعیین می کند.»^(۲)

«شاخص مهم دیگر مکتب سیاسی امام بزرگوار ما پاسداری از ارزش هاست، که مظهر آن را امام

۱- سیدروح الله موسوی خمینی، صحیفه نور، ج ۹، ص ۲۵۳.

۲- سیدروح الله موسوی خمینی، ولایت فقیه، ص ۴۴.

بزرگوار در تبیین مسئله ولایت فقیه روشن کردند. از اول انقلاب اسلامی و پیروزی انقلاب و تشکیل نظام اسلامی، بسیاری سعی کرده اند مسئله ولایت فقیه را نادرست، بد و برخلاف واقع معرفی کنند؛ برداشت های خلاف واقع و دروغ و خواسته ها و توقعات غیرمنطبق با متن نظام سیاسی اسلام و فکر سیاسی امام بزرگوار. اینکه گاهی می شنوید تبلیغات چی های مجذوب دشمنان این حرف ها را می پراکنند، مربوط به امروز نیست؛ از اول، همین جریانات و دست آموزها و تبلیغات دیگران این حرف ها را مطرح می کردند... این مسئولیت بسیار حساس و مهم، به نوبه خود، هم از معیارها و ضابطه های دینی و هم از رأی و خواست مردم بهره می برد؛ یعنی ضابطه های رهبری و ولایت فقیه، طبق مکتب سیاسی امام بزرگوار ما، ضابطه های دینی است؛ مثل ضابطه کشورهای سرمایه داری، وابستگی به فلان جناح قدرتمند و ثروتمند نیست. آن ها هم ضابطه دارند و در چارچوب ضوابطشان انتخاب می کنند؛ اما ضوابط آن ها این است؛ جزو فلان باند قدرتمند و ثروتمند بودن که اگر خارج از آن باند باشند، ضابطه را ندارند. در مکتب سیاسی اسلام، ضابطه این ها نیست؛ ضابطه، ضابطه معنوی است. ضابطه عبارت است از: علم، تقوا و درایت. علم، آگاهی می آورد؛ تقوا، شجاعت می آورد؛ درایت، مصالح کشور و ملت را تأمین می کند؛ این ها ضابطه های اصلی است برطبق مکتب سیاسی اسلام. کسی که در آن مسند حساس قرار گرفته است، اگر یکی از این ضابطه ها

از او سلب شود و فاقد یکی از این ضابطه ها شود؛ چنانچه همه مردم کشور هم طرفدارش باشند، از اهلیت ساقط خواهد شد. رأی مردم تأثیر دارد؛ اما در چارچوب این ضابطه. کسی که نقش رهبری و نقش ولی فقیه را بر عهده گرفته، اگر ضابطه علم یا ضابطه تقوا یا ضابطه درایت از او سلب شد؛ چنانچه مردم او را بخواهند و به نامش شعار هم بدهند، از صلاحیت می افتد و نمی تواند این مسئولیت را ادامه دهد. از طرف دیگر کسی که دارای این ضوابط است و با رأی مردم که به وسیله مجلس خبرگان تحقق پیدا می کند، یعنی متصل به آراء و خواست مردم انتخاب می شود، نمی تواند بگوید من این ضوابط را دارم؛ بنابراین مردم باید از من بپذیرند. 'باید' نداریم! مردم هستند که انتخاب می کنند. حق انتخاب، متعلق به مردم است. ببینید چقدر شیوا و زیبا ضوابط دینی و اراده مردم ترکیب یافته است؛ آن هم در حساس ترین مرکزی که در مدیریت نظام وجود دارد. امام این را آورد.»^(۱)

«اوایل بعثت، نمایندگان قبیله بسیار معروفی نزد پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) آمدند و گفتند: ما حاضریم با تو بیعت کنیم؛ اما مشروط بر اینکه جانشینی خودت را به ما بدهی! این را در تواریخ معتبر نقل کرده اند و داستان نیست.»^(۲) پیغمبر در پاسخ

- ۱- بیانات رهبر معظم انقلاب (مدظله العالی)، در مراسم پانزدهمین سالگرد ارتحال امام خمینی (رحمه الله علیه)، ۱۴ خرداد ۸۳.
- ۲- ابن هشام، السیره النبویه، ج ۱، ص ۴۲۴؛ ابن اثیر، الکامل، ج ۲، ص ۹۳: «پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نزد قبایل می رفت و دین خود را بیان می نمود ... روزی نزد قبیله بنی عامرین صعصعه رفت و دین خود را آشکار نمود. یکی از آن ها (بیحره ابن فراس) به حضرت گفت: اگر ما از تو پیروی کنیم و تو بر مخالفین پیروز شوی آیا بعد از تو ما جانشین باشیم؟ حضرت فرمودند: این امر با خداست و هرچاکه خود صلاح بداند قرار می دهد.»

آن‌ها فرمود: نه؛ 'هَذَا امر سماوی' این را من قبول نمی‌کنم؛ چون مسأله‌ی جانشینی دست من نیست؛ یک مطلب آسمانی است و من در آن باره نمی‌توانم تصمیم بگیرم.» (۱)

«وقتی ولایت فقط از آن خداوند متعال باشد و ولایت احدی درست نباشد، مگر در امتداد ولایت خداوند...، باید که نصب امام و حاکم عالی امت مسلمان، توسط خداوند سبحان، به نحو عام یا خاص باشد و بدون آن، ولایت احدی از مردم مشروعیت نخواهد داشت...»

(وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ) (۲) و آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما، [مردم را] هدایت می‌کردند و انجام کارهای نیک و برپاداشتن نماز و ادای زکات را به آن‌ها وحی کردیم و تنها ما را عبادت می‌کردند.» (۳)

در تفسیر اطیب البیان آمده است: «جاعل خلافت باید همان کسی باشد که منصب خلافت را اعطاء می‌کند؛ یعنی خلیفه خدا باید از طرف خدا به خلافت نصب شده باشد؛ چنان که آیات زیر مؤید این مطلب است: (اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ) (۴) و در خطاب به حضرت ابراهیم (علیه السلام)

۱- بیانات مقام معظم رهبری (مدظله العالی) در دیدار مدیران صدا و سیما، ۱۵ بهمن ۸۱.

۲- انبیاء، ۷۳.

۳- محمد مهدی آصفی، مبانی نظری حکومت اسلامی، ص ۲۱۷.

۴- انعام، ۱۲۴: «خداوند آگاه تر است که رسالت خویش را کجا قرار دهد.»

می فرماید: «إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا» (۱) و به حضرت داود می فرماید: «يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً» (۲)». (۳)

مفسران، بطلان نظریاتی را که انتخاب امام و جانشین پیغمبر را به رأی مردم واگذار کرده اند، با توجه به مفاد این آیات اثبات می کنند.

آیت الله العظمی مکارم شیرازی (حفظه الله تعالی) نیز در این باره می نویسد: «حاکم در عالم، فقط خداست و هر کسی هم بخواهد حکومت کند، باید به فرمان و اذن الهی باشد؛ این را توحید حاکمیت که یکی دیگر از شاخه های توحید است، می نامند.

بنابراین مشروعیت تمام حکومت ها، حتی حکومت پیامبران، باید از سوی خداوند تأیید شود. اگر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در مدینه حکومتی تشکیل می دهد، به اذن و فرمان خداوند است. اگر علی (علیه السلام) در کوفه دست به تشکیل حکومت می زند، به فرمان رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و به اذن الهی است. حکومت ائمه (علیهم السلام) نیز چنین بوده است.

حکومت ولی فقیه در زمان ما نیز مشمول همین حکم است. طبق روایت امام زمان (علیه السلام) و سایر معصومان (علیهم السلام)، ولی فقیه در عصر غیبت، حکومت را به دست می گیرد؛ بنابراین مشروعیت حکومت ولی فقیه از ناحیه خداوند است.» (۴)

۱- بقره، ۱۲۴: «من تو را امام و پیشوای مردم قرار دادم.»

۲- ص، ۲۶: «ای داوود! ما تو را خلیفه و [نماینده خود] در زمین قرار دادیم.

۳- عبدالحسین طیب، أطیب البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۵۰۲.

۴- ناصر مکارم شیرازی، مثال های زیبای قرآن، ج ۲، ص ۱۷۳.

اشاره

«... آن کسی که این معیارها را دارد و از تقوا و صیانت نفس و دینداری کامل و آگاهی لازم برخوردار است، آن وقت نوبت می رسد به قبول ما، اگر همین آدم را با همین معیارها، مردم قبول نکردند، باز مشروعیت ندارد. چیزی به نام حکومت زور در اسلام نداریم. این منشأ حاکمیت است، منشأ الهی. این معیارها را هم خدا معین کرده و حکومت خدا در نظام اسلامی با حکومت مردم آمیخته است؛ لذا ما می گوئیم جمهوری اسلامی»^(۱).

امام خمینی (رضوان الله علیه): «از حقوق اولیه هر ملتی است که باید سرنوشت و تعیین شکل و نوع حکومت خود را در دست داشته باشد.»^(۲)

۱۸- امام خمینی (رضوان الله علیه): «اسلام به ما اجازه نداده است که دیکتاتوری بکنیم. ما تابع آرای ملت هستیم. ملت ما هرطور رأی داد، ما هم از آن ها تبعیت می کنیم. ما حق نداریم؛ خدای تبارک و تعالی به ما حق نداده است؛ پیغمبر اسلام به ما حق نداده است که ما به ملتمان یک چیزی را تحمیل بکنیم. بله! ممکن است گاهی وقت ها ما یک تقاضایی از آن ها بکنیم؛ تقاضای متواضعانه،

۱- بیانات رئیس جمهور آیت الله العظمی خامنه ای (مدظله العالی)، حکومت در اسلام، ص ۳۳.

۲- سیدروح الله موسوی خمینی، صحیفه امام (رحمه الله علیه)، ج ۴، ص ۳۶۷.

تقاضایی که خادم یک ملت از ملت می کند؛ لکن اساس این است که، مسئله دست من و امثال من نیست و دست ملت است.»^(۱)

«قبول مردم و پذیرش مردم، شرط در حاکمیت است و این همان چیزی است که در قانون اساسی جمهوری اسلامی در مورد حتی رهبر مورد نظر بوده است و بر روی آن فکر شده و تصمیم گیری شده. رهبر بر طبق قانون اساسی جمهوری اسلامی، آن مجتهد عادل مدیر مدبر صاحب نظر صاحب بصیرتی است که مردم او را شناخته باشند به مقام مرجعیت تقلید، از او تقلید کنند و به او گرایش پیدا کنند و رو بیاورند.

اگر مردم چنین کسی را شناختند، خبرگان امت جستجو می کنند، چنین کسی را پیدا می کنند، به مردم معرفی می کنند. باز در اینجا هم اولاً خبرگان، نمایندگان مردم اند؛ ثانیاً خود مردم بعد از معرفی خبرگان او را می پذیرند، بعد او می شود امام. ... و لذا شما امروز در کشور جمهوری اسلامی که پرتویی از حاکمیت اسلام در آن هست، می بینید مردم در همه صحنه ها حضور دارند.»^(۲)

«در منطق اسلام، اداره امور مردم و جامعه، با هدایت انوار قرآنی و احکام الهی است. در قوانین آسمانی و الهی قرآن، برای مردم شأن و ارج معین شده است؛ مردم هستند که انتخاب می کنند و سرنوشت اداره کشور را به دست می گیرند. این

۱- سیدروح الله موسوی خمینی، صحیفه امام (رحمه الله علیه)، ج ۱۱، ص ۳۴.

۲- بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی (مدظله العالی)، در خطبه نماز جمعه ۱۴ مرداد ۶۲.

مردم سالاری، راقی ترین نوع مردم سالاری ای است که امروز دنیا شاهد آن است؛ زیرا مردم سالاری در چارچوب احکام و هدایت الهی است. انتخاب مردم است؛ اما انتخابی که با قوانین آسمانی و مبرای از هرگونه نقص و عیب، توانسته است جهت و راه صحیحی را دنبال کند.

...در نظام اسلامی (مردم سالاری دینی)، مردم انتخاب می کنند [و] تصمیم می گیرند و سرنوشت اداره کشور را به وسیله منتخبان خودشان در اختیار دارند؛ اما این خواست و انتخاب و اراده در سایه هدایت الهی، هرگز به بیرون جاده صلاح و فلاح راه نمی برد و از صراط مستقیم خارج نمی شود؛ نکته اصلی در مردم سالاری دینی این است.»^(۱)

«به نظر ما 'مردم' اصل قضایا و همه کاره هستند. در تفکر اسلامی و برداشت اسلامی، اندیشه خدامحوری با اندیشه مردم محوری هیچ منافاتی ندارد؛ اینها بر روی هم قرار می گیرند. اولاً تا مردم متدین و معتقد به دینی نباشند، حکومت دینی در آن کشور اصلاً به وجود نمی آید و جامعه دینی شکل نمی گیرد؛ بنابراین، وجود حکومت دینی در یک کشور، به معنای تدین مردم است؛ یعنی مردم این حکومت را خواستند، تا این حکومت بیاید. وقتی که ما می گوئیم حکومت دینی که جمهوری اسلامی هم براساس احکام و تعالیم الهی است؛ آیا معنایش این است که مردم هیچکاره اند؟ نه. اگر مردم با حاکمی بیعت

۱- بیانات رهبر معظم انقلاب (مدظله العالی) پس از مراسم تنفیذ حکم ریاست جمهوری آقای سید محمد خاتمی، ۱۱ مرداد ۸۰.

نکنند و او را نخواهند، ولو امیرالمؤمنین (علیه السلام) باشد، او سرِ کار خواهد آمد؟ در جمهوری اسلامی که نقش مردم واضح است.

در تفکر دینی، اساس حاکمیت دین و نفوذ دین و قدرت دین، در اعمال آن روش های خودش برای رسیدن به اهدافش به چیست؟ تکیه اصلی به چیست؟ به مردم است. تا مردم نخواهند، تا ایمان نداشته باشند، تا اعتقاد نداشته باشند، مگر می شود؟!

پیامبر را اگر مردم مدینه نمی خواستند و در انتظار او نمی نشستند و بارها سراغش نمی رفتند، مگر به مدینه می آمد و جامعه مدنی تشکیل می شد؟ پیامبر که با شمشیر نرفت مدینه را بگیرد. کما اینکه فتوحات اسلامی تا آنجایی که درست انجام گرفته است... رزمندگان اسلام رفتند آن مانع را که قدرت حکومت فاسد و ظالم آن محل بود، از سرِ راه برداشتند؛ مردم خودشان از رزمندگان استقبال کردند...؛ بنابراین، خواست و اراده و ایمان مردم حتی بالاتر از این، عواطف آن ها، پایه اصلی حکومت است؛ این نظر اسلام است و ما هم به همین معتقدیم. در قانون اساسی جمهوری اسلامی، همین نکته به یک شکل معقول و منطقی و قانونی گنجانده شده است... در قانون اساسی، توزیع قدرت به نحو منطقی و صحیح وجود دارد و همه مراکز قدرت هم، مستقیم یا غیرمستقیم با آراء مردم ارتباط دارند و مردم تعیین کننده و تصمیم گیرنده هستند و اگر مردم حکومتی را نخواهند، این حکومت در واقع

پایه مشروعیت خودش را از دست داده است. نظر ما درباره مردم این است.»^(۱)

«نظام جمهوری اسلامی نظام های انتصابی قدرت ها را نسخ کرد و انتخاب مردم را در مدیریت کشور دارای نقش کرد. این حق آحاد ملت است که بتوانند انتخاب کنند و در تعیین مدیر کشور دارای نقش باشند. از سوی دیگر وظیفه هم هست؛ به این خاطر که این شرکت می تواند روح نشاط و احساس مسئولیت را همیشه در جامعه زنده نگه دارد... انتخابات فقط یک وظیفه نیست، فقط یک حق هم نیست؛ هم حق شماس، هم وظیفه عمومی است.»^(۲)

«این بیعت چندین باره مردم با نظام جمهوری اسلامی و وفاداری هوشمندانه و شجاعانه آنان به اصل متری ولایت فقیه، مسئولیت خطیر و سنگین منتخبان معتمد آنان... را به آنان یادآوری می کند و الطاف و تأییدات الهی را در پیمودن مسیر حیاتی این نظام در برابر آن مجسم می سازد.»^(۳)

۲۰- امام خمینی (رضوان الله علیه): «اینجا آراء ملت حکومت می کند. اینجا ملت است که حکومت را در دست دارد. این ارگان ها را ملت تعیین کرده است و تخلف از حکم ملت برای هیچ یک از ما جایز نیست و امکان ندارد.»^(۴)

۱- بیانات رهبر معظم انقلاب (مدظله العالی)، در جلسه پرسش و پاسخ با مدیران مسئول و سردبیران نشریات دانشجویی، ۱۰۴ اسفند ۷۷.

۲- بیانات رهبر معظم انقلاب (مدظله العالی)، در صحن جامع رضوی، ۱ فروردین ۸۴.

۳- پیام رهبر معظم انقلاب (مدظله العالی)، به مناسبت افتتاح چهارمین دوره مجلس خبرگان رهبری، ۱ اسفند ۸۵.

۴- سیدروح الله موسوی خمینی، صحیفه امام (رحمه الله علیه)، ج ۱۴، ص ۱۶۵.

امام خمینی (رضوان الله علیه): «برحسب حق شرعی و حق قانونی ناشی از آراء اکثریت قاطع قریب به اتفاق ملت ایران...^۱ جنابعالی (۱) را مأمور تشکیل دولت موقت می نمایم.» (۲)

امام خمینی (رضوان الله علیه): «اگر مردم به خبرگان رأی دادند تا مجتهد عادل را برای رهبری حکومتشان تعیین کنند، وقتی آن ها هم فردی را تعیین کردند تا رهبری را به عهده بگیرد، قهراً او مورد قبول مردم است. در این صورت او ولی منتخب مردم می شود و حکمش نافذ است.» (۳)

امام خمینی (رضوان الله علیه): «ماهیت جمهوری اسلامی این است که با شرایطی که اسلام برای حکومت قرار داده است، با اتکا به آرای عمومی ملت، حکومت تشکیل شده و مجری احکام اسلام باشد.» (۴)

امام خمینی (رضوان الله علیه): «وقتی مردم یک خدمتگزاری را نخواستند باید کنار برود.» (۵)

«آن بخش انتخاب مردم، یکی از دو بخش مردم سالاری دینی است که البته آن، هست. مردم بایستی بخواهند، بشناسند، تصمیم بگیرند و انتخاب کنند تا تکلیف شرعی درباره آن ها منجر شود. بدون شناختن و دانستن و خواستن، تکلیفی نخواهند داشت.» (۶)

۱- اشاره به آقای بازرگان.

۲- سیدروح الله موسوی خمینی، صحیفه نور، ج ۵، ص ۲۷.

۳- سیدروح الله موسوی خمینی، صحیفه نور، ج ۲۱، ص ۱۲۹.

۴- سیدروح الله موسوی خمینی، صحیفه نور، ج ۳، ص ۱۰۵.

۵- سیدروح الله موسوی خمینی، صحیفه امام (رحمه الله علیه)، ج ۵، ص ۲۴۴.

۶- بیانات رهبر معظم انقلاب (مدظله العالی)، در دیدار مسئولان و کارگزاران نظام جمهوری اسلامی ایران، ۱۲ آذر ۷۹.

«امیرالمؤمنین (علیه الصلوة والسلام) با اینکه خود را به لحاظ واقع منصوب پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و صاحب حق واقعی برای زمامداری می داند، آن وقتی که کار به رأی مردم و انتخاب مردم می کشد، روی نظر مردم و رأی مردم تکیه می کند؛ یعنی آن را معتبر می شمارد و بیعت در نظام اسلامی یک شرط برای حقانیت زمامداری، زمامدار است.

اگر یک زمامداری بود که مردم با او بیعت نکردند؛ یعنی آن را قبول نکردند، آن زمامدار خانه نشین خواهد شد و مشروعیت ولایت و حکومت به بیعت مردم وابسته است یا بگوئیم مشروعیت زمامداری و حکومت به بیعت مردم وابسته است.

آن وقتی که بعد از قتل عثمان مردم آمدند اطراف خانه امیرالمؤمنین (علیه السلام) را گرفتند؛ امیرالمؤمنین (علیه السلام) خطاب به مردم فرمود که شما چه کاره اید؟ رأی شما چه تأثیری دارد؟ فرمودند: 'دعونی والتمسوا غیری؟' وقتی می خواست استنکاف کند از قبول خلافت و زمامداری، به مردم گفت من را رها کنید به سراغ دیگری بروید؛ یعنی اراده شما، خواست شما، انتخاب شماست که تعیین کننده است؛ پس از من منصرف بشوید به سراغ دیگری بروید.

در مکاتباتی که امیرالمؤمنین (علیه السلام) با معاویه در پیش از جنگ صفین داشتند و استدلال می کردند، هر کدام یک دلیل، یک استدلالی در نامه خود می آوردند. هم معاویه به یک چیزهایی استدلال

می کرد تا روش سیاسی خودش را توجیه کند، هم امیرالمؤمنین (علیه السلام) استدلال هایی می کردند. آنجا یکی از جملاتی که امیرالمؤمنین (علیه السلام) به کار برده و احتمال می دهم بیش از یک بار هم امیرالمؤمنین (علیه السلام) این را به کار برده، این است که 'انه با یعنی القوم الذی بایعوا ابابکر و عمر؟ یعنی تو چرا در مقابل من می ایستی و تسلیم نمی شوی؟ درحالی که همان مردمی که با ابوبکر و عمر بیعت کرده بودند و تو به خاطر بیعت آن مردم خلافت آن ها را قبول داری، همان مردم با من هم بیعت کردند؛ این یعنی مشروعیت دادن به رأی مردم و بیعت مردم، این یک اصل اسلامی است.»^(۱)

«می بینیم که علی (علیه السلام) از این فرصت که پس از ۲۵ سال برای او فراهم شده است، بلافاصله در صدد بهره برداری، بر نمی آید؛ بلکه آن قدر در پذیرش خلافت امتناع می کند تا احراز نماید، 'شرط اعمال ولایت که پذیرش مردم و رضایت آنان است، فراهم آمده' و لذا در ابتدا به آنان هشدار می دهد که بدانید اگر مرا برگزینید، آن چنان که می دانم بر شما حکومت خواهم کرد و به سخن ملامت گران گوش نخواهم سپرد. این هشدار بدان جهت است که مردم بدانند در چه وادی گام می گذارند تا در نتیجه، ابراز رضایت آنان از روی علم و آگاهی باشد؛ نه از روی احساسات مقطعی و هیجانات زودگذر؛ چرا که چنین رضایتی ارزشمند نیست.

۱- بیانات رهبر معظم انقلاب (مدظله العالی) در خطبه های نماز جمعه تهران، ۲۲ خرداد ۶۶.

به راستی اگر در اعمال ولایت، رضایت مردم شرط نبود، آنگاه بر چه اساسی می شد این کار امیرالمؤمنین (علیه السلام) را تبیین نمود؟»^(۱)

«گذشته از این، حتی با دقت در تاریخ زمان رحلت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) می توان دریافت که برای علی (علیه السلام) این امکان وجود داشت که از بیعت با ابوبکر همچنان خودداری ورزد و از اوضاع آشفته آن روزگار به نفع خویش بهره برداری کند؛ چراکه افراد زیادی نسبت به آنچه در سقیفه گذشته بود، معترض بودند. بعضی از این افراد در منزل فاطمه (علیها السلام) گرد آمدند تا از رهبری و جانشینی امیرالمؤمنین (علیه السلام) حمایت کنند.»^(۲)

بسیاری از این افراد، بزرگانی بودند که بیعت نکردنشان با خلیفه، سهم زیادی در تضعیف موقعیت سیاسی او داشت و هریک از آنان می توانست جماعتی را نیز با خود همراه کند. کافی بود که علی (علیه السلام) با درایتی که داشت، رهبری این حرکت را به دست گیرد و زمینه خلافت خود را فراهم کند؛ چنان که عباس عموی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نیز به صراحت به آن حضرت (علیه السلام) پیشنهاد کرده

۱- محمد جواد ارسطا، «اهتمام به آرای عمومی و دید مردم در نگاه علی (علیه السلام)»، مجله حکومت اسلامی، ش ۱۷، ص ۱۱۲.

۲- ابن عبدربه، العقد الفرید، ج ۳، ص ۶۴؛ اصغر قائدان، تحلیلی بر مواضع سیاسی علی بن ابی طالب (علیه السلام)، ص ۶۰: «از این گروه می توان اشخاص زیر را نام برد: ابوذر، سلمان، مقداد، عمار، حذیفه بن یمان، خزیمه بن ثابت، ابوالهیثم التیهان، فضل بن عباس، قثم بن عباس، دحیه بن خلیفه، براء بن عازب، بریده اسلمی (که از شیعیان مذهبی علی (علیه السلام) بودند) زبیر بن عوام، طلحه بن عبیدالله، عباس و عبدالله بن عباس [که از حامیان سیاسی آن حضرت بودند] و گروه دیگری از مخالفان و شیعیان علی (علیه السلام) نیز بودند که در خانه حضرت زهرا (علیها السلام) حضور نداشتند؛ همچون قیس بن سعد بن عباد، سهل بن حنیف، عثمان بن حنیف، مالک اشتر نخعی، ابویوب انصاری، عدی بن حاتم طایی، ابی بن کعب، ابی سعید خدری و عبدالله بن مسعود.

[و] «گفت: 'امدد يدك ابايك فيقول الناس: عم رسول الله بايع ابن عم رسول الله، فلا يختلف عليك اثنان؟' (۱) دستت را دراز کن تا با تو بیعت کنم که در این صورت، مردم خواهند گفت: عمومی رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) با پسر عمومی رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بیعت کرده؛ آنگاه حتی دو نفر نیز در مورد تو اختلاف نخواهند کرد.

ولی امیرالمؤمنین (علیه السلام) از قبول این پیشنهاد خودداری کرد. امیرالمؤمنین (علیه السلام) در این رفتار، دستور پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) را اطاعت نموده که به آن حضرت (علیه السلام) فرموده بود: 'يا ابن أبي طالب لك ولأئمتي فإن ولو ك في عافيه و أجمعوا عليك بالرضا فقم بأمرهم وإن اختلفوا عليك فدعهم و ما هم فيه؟' (۲) ای پسر ابوطالب! ولایت بر امت من از آن تو است؛ پس اگر در سلامتی [و آرامش] پذیرای ولایت تو شدند و به [حکومت] تو رضایت دادند، اداره امور آنان را بر عهده بگیر و اگر در مورد تو اختلاف کردند، آنان را به خودشان واگذار.

مطابق این حدیث، پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) ولایت را به طور صریح از آن علی (علیه السلام) می داند؛ لکن در خصوص اعمال ولایت و به اجرا گذاشتن این حق الهی، به آن حضرت دستور می دهد که تا زمانی که مردم پذیرای حکومتش نشده اند، از به دست گرفتن قدرت و حکومت خودداری نماید و تأکید می فرماید که اگر مردم در مورد تو اختلاف کردند، آنان را به حال خودشان واگذار. (۳)

۱- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۶۰.

۲- سیدبن طاووس، کشف المحججه لثمره المهجه، ص ۲۴۸.

۳- محمد جواد ارسطو، «اهتمام به آرای عمومی و دید مردم در نگاه علی (علیه السلام)»، مجله حکومت اسلامی، ش ۱۷، ص ۱۱۲.

«در تأیید این مطلب که از حدیث پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و سیره علی (علیه السلام) به دست آمد، می توان به روایات متعددی که بیشتر آن ها از امیرالمؤمنین است، استناد نمود؛ به برخی از آن ها اشاره می کنیم:

۱. ابن اثیر، مورخ معروف در کتاب کامل خود آورده است: «چون روز بیعت [با علی (علیه السلام)] که روز جمعه بود، فرا رسید. مردم در مسجد گرد آمدند و علی (علیه السلام) بر منبر بالا رفت و درحالی که مسجد پر از جمعیت و همه سراپا گوش بودند، فرمود: 'ایها الناس عن ملاء و اذن انّ هذا امرکم لیس لاحد فیه حق الا من امرتم و قد افترقنا بالامس علی امر و کنت کارهاً لامرکم فابیتم الا ان اکون علیکم...؟' (۱) ای مردم! این امر [حکومت]، امر شما است. هیچ کس به جز کسی که شما او را امیر خود گردانید، حق امارت بر شما را ندارد. ما دیروز هنگامی از هم جدا شدیم که من قبول ولایت را ناخوشایند داشتم؛ ولی شما جز به حکومت من رضایت ندادید...»

مطابق این نقل، امیرالمؤمنین (علیه السلام) به صراحت می فرماید که در حکومت بر جامعه، فقط کسی حق اعمال ولایت دارد که مردم او را به این سمت برگزیده باشند. واضح است که در اینجا سخن از ثبوت ولایت نیست تا آنکه عبارت فوق را به معنای اعطای ولایت از سوی مردم بدانیم و آنگاه در صدد توجیه و تأویل آن برآییم؛ بلکه سخن از اعمال ولایت و تصدی امور مسلمین است و امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرماید: هیچ کس مجاز به

۱- ابن اثیر، الکامل، ج ۳، ص ۱۹۳.

تصدی حکومت نیست؛ مگر اینکه مورد رضایت مردم باشد و این دقیقاً مطابق همان سخن پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) است که به علی (علیه السلام) فرمود: 'فَإِنْ وَلَّوْكَ فِي عَافِيهِ وَ أَجْمَعُوا عَلَيْكَ بِالرِّضَا فَتَقُمْ بِأَمْرِهِمْ'.^(۱)

۲. علی (علیه السلام) در یکی از نامه‌های خود، بر حق مردم در گزینش رهبر تأکید نموده؛ ولی به دلیل جمعیت فراوان مسلمین و زندگی آنان در نقاط مختلف سرزمین وسیع اسلامی آن روزگار، انجام این وظیفه را بر عهده مهاجرین و انصار می داند که در آن زمان به عنوان اهل خبره و اشخاص مورد اعتماد مسلمین شناخته شده بودند، می فرماید: 'إِنَّمَا الشُّورَى لِلْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ فَإِنْ اجْتَمَعُوا عَلَى رَجُلٍ وَ سَمَّوْهُ إِمَامًا كَانَ ذَلِكَ لِلَّهِ رِضًا فَإِنْ خَرَجَ عَنْ أَمْرِهِمْ خَارِجٌ بَطْعِنٍ أَوْ بَدْعَةٍ رَدُّوهُ إِلَى مَا خَرَجَ مِنْهُ فَإِنْ أَبِي قَاتَلُوهُ عَلَى اتِّبَاعِهِ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ وَ وُلَّاهُ اللَّهُ مَا تَوَلَّى؟'^(۲) شورا [در امر تعیین رهبر] از آن مهاجرین و انصار است؛ پس اگر آنان بر شخصی وحدت نظر پیدا کرده و او را امام خویش قرار دادند، این امر مورد رضایت خداوند خواهد بود. آنگاه اگر کسی به سبب عیب جویی یا بر اثر بدعتی از جرگه آنان خارج گردید [و بر امام خود خروج نمود]، او را به راهی که از آن خروج نموده بازگردانند و اگر امتناع کند، به دلیل پیروی از غیر راه مؤمنان با او بجنگند و خداوند او را به آنچه خود انتخاب کرده است، واگذار خواهد کرد.

۱- سیدبن طاووس، کشف المحججه لثمره المهجه، ص ۲۴۸.

۲- نهج البلاغه، نامه ۶.

مهاجرین و انصار در صدر اسلام به عنوان کسانی که در مهبط وحی و در کنار پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) می زیستند و با احکام و معارف اسلامی، آشنایی بیشتری داشتند، از سوی دیگر مسلمانان شناخته شده و مورد قبول بودند و لذا در هنگام تعیین خلیفه، مردم از سایر نقاط به مدینه می آمدند و از مهاجرین و انصار می پرسیدند که چه کسی را به عنوان خلیفه رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) برگزیدند. براساس این اعتماد عمومی، آنان همچون اهل خبره ای بودند که مردم در کارهای مهم به ایشان مراجعه می کردند. امیرالمؤمنین (علیه السلام) نیز بر این عمل، صحه گذاشته، تعیین خلیفه را برعهده مهاجرین و انصار دانسته اند. اصولاً با وجود کثرت جمعیت مسلمین و پراکندگی آنان در سطح سرزمین پهناور اسلامی، اگر بنا می شد که همه مسلمانان در تعیین زمامدار رأی داده و نظر خود را ابراز کنند، این کار هیچ گاه به سامان نمی رسید. چنان که علی (علیه السلام) در خطبه ۱۷۲ نهج البلاغه می فرماید: «وَلَعَمْرِي لَئِنْ كَانَتْ الْإِمَامَةُ لَا تَنْعَقِدُ حَتَّى يَخْضُرَهَا عَامَةُ النَّاسِ مَا فَمَا إِلَى ذَلِكَ سَبِيلٌ وَ لَكِنْ أَهْلُهَا يَحْكُمُونَ عَلَيَّ مَنْ غَابَ عَنْهَا ثُمَّ لَيْسَ لِلشَّاهِدِ أَنْ يَرْجِعَ وَ لَا لِلْغَائِبِ أَنْ يَخْتَارَ؟» به جان خودم سوگند! اگر امامت و رهبری امت چنین باشد که تا زمانی که همه مردم حاضر نشده اند، منعقد نگردد، هرگز صورت نگرفته و راهی برای انعقاد آن نخواهد بود؛ ولی کسانی که اهل آن هستند [همچون مهاجرین و انصار] بر آنان که هنگام تعیین رهبر حاضر نیستند، حکم می کنند؛

در نتیجه آن کس که حاضر بوده، اجازه برگشت ندارد و آنکه غایب بوده، نمی تواند دیگری را [به عنوان رهبر] اختیار کند.

۳. علی (علیه السلام) در خطبه شمشقیه، آنگاه که دلایل پذیرش خلافت را از سوی خود بیان میکند، سه عامل را برمی شمارد که دوتای آن ها به خواست و اراده عمومی برمیگردد. [این بزرگوار (علیه السلام)] می فرماید: «أَمَّا وَ الَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَ بَرَأَ النَّسِيمَةَ لَوْ لَا حُضُورُ الْحَاضِرِ وَ قِيَامُ الْحُجَّةِ بِوُجُودِ النَّاصِرِ وَ مَا أَخَذَ اللَّهُ عَلَى الْعُلَمَاءِ أَلَّا يُقَارُّوا عَلَى كِظِّهِ ظَالِمٍ وَ لَا سِيَغِبَ مَظْلُومٍ لَأَلْقَيْتُ حَبْلَهَا عَلَى غَارِبِهَا وَ لَسَيَقِيَتْ آخِرَهَا بِكَأْسِ أَوْلِيهَا وَ لَأَلْفَيْتُمْ دُنْيَاكُمْ هَيْدِهِ أَرْهَدَ عِنْدِي مِنْ عَفْطِهِ عَنزٌ؟» (۱) سوگند به خدایی که دانه را شکافت و انسان را آفرید، اگر نبود حضور آن جمعیت بسیار که [برای بیعت با من] حاضر شدند و اتمام حجت بر من که [برای رسیدن به مقاصد الهی و انجام وظیفه خود] یاور دارم و پیمانی که خداوند از علما گرفته است که در مقابل شکم بارگی ظالم و گرسنگی مظلوم صبر نکنند، بدون شک ریسمان شتر خلافت را بر کوهان آن می انداختم و همچون گذشته از خلافت چشم می پوشیدم و آنگاه درمی یافتید که دنیای شما در نظر من از عطسه بز ماده ای کم ارزش تر است.

۳۶- نتیجه آنکه میزان اهتمام علی (علیه السلام) به خواست عمومی مردم در مرحله تعیین رهبر، به اندازه ای است که رضایت مردم را شرط جواز اعمال ولایت می داند؛ بدین معنی که اگرچه برای داراشدن

ولایت، وجود شرایط و خصوصیات در شخصی لازم است و اعطا کننده ولایت خداوند متعال است که بدون واسطه [درباره معصومین (علیهم السلام)] یا با واسطه [درباره فقهای جامع شرایط] آن را به یک شخص اعطا می کند؛ لکن چنین شخصی برای جواز اعمال ولایت خود، به شرط دیگری نیز احتیاج دارد و آن، پذیرش مردمی^۴ است؛ البته مردم شرعاً موظف اند فرد واجد شرایط را به عنوان والی خود برگزینند و لذا اگر عمداً برخلاف این وظیفه رفتار کنند، در نزد خداوند، مسئول و معاقب خواهند بود.

۴. اهتمام به آرای عمومی در مرحله تعیین زمامدار، در گفتار و رفتار بعضی دیگر از ائمه معصومین (علیهم السلام) نیز به چشم می خورد؛ چنان که امام حسن (علیه السلام) در نامه ای به معاویه، با تصریح به حقانیت الهی و سزاوارتر بودن خود به تصدی حکومت، او را به پذیرش امارت خویش فراخوانده، می فرماید: مسلمانان مرا به این مقام برگزیده اند: 'إِنَّ عَلِيًّا لَمَّا مَضَى لِسَبِيلِهِ... وَلَإِنِّي الْمُسْلِمُونَ الْأَمْرَ بَعْدَهُ... فَدَعِ التَّمَادِي فِي الْبَاطِلِ وَ ادْخُلْ فِيْمَا دَخَلَ فِيهِ النَّاسُ مِنْ بَيْعَتِي فَإِنَّكَ تَعْلَمُ أَنَّي أَحَقُّ بِهَذَا الْأَمْرِ مِنْكَ عِنْدَ اللَّهِ وَعِنْدَ كُلِّ أَوَّابٍ حَفِيظٍ وَمَنْ لَه قَلْبٌ مُنِيبٌ'.^(۱)

۳۸- امام حسین (علیه السلام) نیز فقط زمانی به درخواست مردم کوفه پاسخ مثبت داد و به سوی آنان حرکت کرد که رضایت عمومی آنان را احراز نمود و اصولاً برای همین احراز اراده و خواست عمومی مردم

۱- محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۴۰.

بود که مسلم بن عقیل را به سوی آن‌ها فرستاد. آن حضرت در نامه‌ای خطاب به مردم کوفه به این حقیقت تصریح کرده چنین نوشت: «...وَإِنِّي يَا عِثُ إِلَيْكُمْ أَخِي وَابْنُ عَمِّي وَثِقَتِي مِنْ أَهْلِ بَيْتِي فَإِنْ كَتَبَ إِلَيَّ أَنَّهُ قَدْ اجْتَمَعَ رَأْيُ مَلَئِكُمْ وَذَوِي الْحِجَا وَالْفَضْلِ مِنْكُمْ عَلَى مِثْلِ مَا قَدِمْتُ بِهِ رُسُلَكُمْ وَقَرَأْتُ فِي كُتُبِكُمْ، أَقْدَمَ عَلَيْكُمْ وَشَيْكَا؛ إِنْ شَاءَ اللَّهُ...» (۱) (۲).

۱.۲.۲.۲. راه حل تناقض ظاهری موجود در روایات

اشکالی که ممکن است از نقل این قبیل روایات [که مشروعیت حکومت را به مردم نسبت می‌دهد] پیش آید، این است که روایات ذکر شده، با دسته دیگری از روایات که در آن‌ها امیرالمؤمنین (علیه السلام) و یا دیگر ائمه هدی (علیهم السلام) حکومت را حق خویش دانسته‌اند، تناقض ظاهری دارد. از این دسته روایات، می‌توان به این چند مورد اشاره کرد:

۱. حضرت امیر (علیه السلام) پس از بیعت مردم با ایشان، بر اختصاص حق حکومت به خاندان و اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) تصریح می‌فرماید: «لَا يُقَاسُ بِآلِ»

۱- الارشاد فی معرفه حجج الله علی العباد، ج ۲، ص ۳۹: «دانستم، سخن بیشتر شما این بود که: برای ما امام و پیشوایی نیست پس به سوی ما بیا، شاید خداوند به وسیله تو ما را بر حق و هدایت گرد آورد و من هم اکنون برادرم و پسر عمویم و آن کس که مورد اطمینان و وثوق من در میان خاندانم می‌باشد [یعنی] مسلم بن عقیل را به سوی شما گسیل داشتم، تا اگر مسلم برای من نوشت که رأی و اندیشه گروه شما و خردمندان و دانایانتان همانند سخن فرستادگان شما و آنچه من در نامه هاتان خواندم می‌باشد، ان شاء الله به زودی به نزد شما خواهم آمد.»

۲- محمدجواد ارسطو، «اهتمام به آرای عمومی و دید مردم در نگاه علی (علیه السلام)»، مجله حکومت اسلامی، ش ۱۷، ص ۱۱۲.

مُحَمَّدٍ ص مِنْ هِدْيَةِ الْمَأْمَةِ أَحَدٌ وَ لَمَّا يُسَوَّى بِهِمْ مَنْ جَرَتْ نِعْمَتُهُمْ عَلَيْهِ أَيْدَاءُ هُمْ أَسْيَاسُ الدِّينِ وَ عِمَادُ الْيَقِينِ إِلَيْهِمْ يَفِيءُ الْعَالِي وَ بِهِمْ يُلْحَقُ التَّالِي وَ لَهُمْ خَصَائِصُ حَقِّ الْوَلَايَةِ وَ فِيهِمُ الْوَصِيَّةُ وَ الْوِرَاثَةُ الْآنَ إِذْ رَجَعَ الْحَقُّ إِلَى أَهْلِهِ وَ نُقِلَ إِلَى مُنْتَقَلِهِ»؛ (۱) کسی را با خاندان رسالت نمی شود مقایسه کرد و آنان که پرورده نعمت هدایت اهل بیت پیامبراند، با آنان برابر نخواهند بود. عترت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) اساس دین و ستون های استوار یقین می باشند. شتاب کننده، باید به آنان باز گردد و عقب مانده باید به آنان بیوندد؛ زیرا ویژگی های حق ولایت به آن ها اختصاص دارد و وصیت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نسبت به خلافت مسلمین و میراث رسالت، به آن ها تعلق دارد. هم اکنون [که خلافت را به من سپردید] حق به اهل آن بازگشت و دوباره به جایگاهی که از آن دور مانده بود، بازگردانده شد.

۲. همچنین پس از رحلت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) که برای گرفتن بیعت با ابوبکر نزد حضرت رفتند نیز به این حق تصریح کرده فرمودند: «أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ بِأَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ أَحَقُّ بِهَذَا الْأَمْرِ مِنْكُمْ أَمَا كَانَ الْقَارِئُ مِنْكُمْ لِكِتَابِ اللَّهِ الْفَقِيَهُ فِي دِينِ اللَّهِ الْمُضْطَلَعُ بِأَمْرِ الرَّعِيَةِ وَ اللَّهُ إِنَّهُ لَفِينَا لَأَفِيكُم فَلَا تَتَّبِعُوا الْهَوَى فَنَزِدُوا مِنَ الْحَقِّ بُعِيداً وَ تَفْسِدُوا قَدِيمَكُمْ بِشَرٍّ مِنْ حَدِيثِكُمْ»؛ (۲) به خدا سوگند که خداوند حکمی را تعیین نموده و پیغمبر او داناتر است و شما خود به این امر واقفید که ما اهل بیت (علیهم السلام) به تصدی

۱- نهج البلاغه، خطبه ۲.

۲- الاحتجاج علی أهل اللجاج، ج ۱، ص ۷۴.

امر خلافت از شما سزاوارتریم، آیا عالم به کتاب خدا و فقیه در دین او و خلاصه وارد به امور رعیت در میان شما است؟! به خدا قسم که فقط در میان ماست نه شما؛ پس از هوی و هوس پیروی نکنید که در این صورت بیش از پیش از حقیقت دور گشته و گذشته خود را با بدی جدیدتان تباه خواهید ساخت.

۳. همچنین در زمانی که مردم برای بیعت با عثمان حرکت می کردند نیز فرمودند: «لَقَدْ عَلِمْتُمْ أَنِّي أَحَقُّ النَّاسِ بِهَا مِنْ غَيْرِي وَ وَاللَّهِ لَأَسْلِمَنَّ مَا سَلِمَتْ أُمُورُ الْمُسْلِمِينَ وَ لَمْ يَكُنْ فِيهَا جُورٌ إِلَّا عَلَيَّ خَاصَّةً التَّمَا سَاءَ لِأَجْرِ ذَلِكْ وَ فَضْلِهِ وَ زُهْدًا فِيمَا تَنَافَسْتُمُوهُ مِنْ زُخْرُفِهِ وَ زِبْرَجِهِ»؛ (۱) همانا می دانید که من سزاوارتر از دیگران به خلافت هستم. سوگند به خدا! به آنچه انجام داده اید گردن می نهم، تا هنگامی که اوضاع مسلمین روبه راه باشد و از هم نپاشد و جز من به دیگری ستم نشود و پاداش این گذشت و سکوت و فضیلت را از خدا انتظار دارم و از آن همه زر و زیوری که به دنبال آن حرکت می کنید، پرهیز می کنم.

در پاسخ به این اشکال، می توان به تفاوت دقیقی اشاره کرد که بین مشروعیت «حاکم» و مشروعیت «حکومت» در بیان بزرگان دین وجود دارد: «در دوران نبوت و در دوران امامت که حاکم جامعه اسلامی از سوی خدا تعیین شده، مردم نقش ندارند. مردم چه بدانند، چه ندانند؛ چه بخواهند، چه نخواهند، پیغمبر امام و پیشوای جامعه است؛

رهبر و حاکم مردم است؛ البته اگر مردم دانستند و پذیرفتند، این حاکمیت حقیقی و این حاکمیت حقوقی جنبه واقعی هم پیدا می کند؛ اما اگر مردم ندانستند، نشناختند یا نپذیرفتند آن کسی که به حق حاکم مردم است، از منصب حکومت برکنار می ماند، اما حاکم او است؛ لذا ما معتقدیم در دوران ائمه معصومین (علیهم السلام) با اینکه آن ها در جامعه به عنوان حاکم شناخته نشده بودند و پذیرفته نشده بودند؛ اما همه شئون حاکم متعلق به آن ها بود و لذا بود که تلاش هم می کردند، فعالیت هم می کردند و ما در مورد زندگی ائمه (علیهم السلام) از جمله در مورد زندگی امام صادق (علیه السلام) از روی شواهد و قرائن تردیدناپذیر می دانیم که این بزرگواران تلاش می کردند تا حکومت را که متعلق به آن ها و از آن آن ها است، قبضه کنند.»^(۱)

۲۲- امام خمینی (رضوان الله علیه): «اگر یکی از فقیهان زمان به تشکیل حکومت توفیق یافت، بر سایر فقها لازم است که از او پیروی کنند و چنانچه امر تشکیل دولت اسلامی جز با هماهنگی و اجتماع همه آنان میسر نباشد، بر همگی آنان واجب است که مجتمعاً بر این امر اهتمام ورزیده، در صدد تحقق آن برآیند و اگر این امر، اصلاً برای آنان امکان عملی نداشت، منصب ولایت از آنان ساقط نمی شود و همچنان بر جایگاه خود باقی هستند؛ اگرچه از تشکیل حکومت معذورند.»^(۲)

۱- بیانات رهبر معظم انقلاب (مدظله العالی)، در خطبه نماز جمعه، ۱۴ مرداد ۶۲.

۲- سیدروح الله موسوی خمینی، کتاب البیع، ج ۲، ص ۶۲۴: «فاقامه الحکومه و تشکیل أساس الدوله الاسلامیه من قبیل الواجب الکفائی علی الفقهاء العدول. فإن وفق أحدهم لتشکیل الحکومه يجب علی غیره الانباع و إن لم یتیسر إلاً باجتماعهم يجب علیهم القيام مجتمعین و لو لم یکن لهم ذلك أصلاً لم یسقط منصبهم و إن كانوا معذورین فی تأسیس الحکومه.»

در نتیجه «شرط رضایت عمومی، فقط مربوط به تصدی حکومت است، نه هرگونه اعمال ولایتی از سوی معصومین (علیهم السلام)؛ بنابراین قبل از تحصیل رضایت عمومی، اعمال ولایت هایی که به حدّ تصدی حکومت نمی رسد، همچون اقامه امور حسبه در اموری مانند اموال و اشخاص بی سرپرست، قضاوت در میان اصحاب دعوا و امور دیگری از این قبیل، مانعی نداشته [و] مجاز می باشد؛ ولی برای تشکیل حکومت اسلامی و به دست گرفتن قدرت سیاسی، مطابق روایاتی که نقل شد، الزاماً باید شرط پذیرش مردمی وجود داشته باشد.

نتیجه آنکه باید بین این بیان و آنچه بعضی از نویسندگان ابراز داشته اند که حتی اعطای ولایت به بعضی از ائمه (علیهم السلام) نیز توسط مردم، از راه بیعت با آنان صورت می گرفته است، فرق گذاشت؛ زیرا دیدگاه مزبور، علاوه بر آنکه با روایات فراوانی که بر جعل منصب ولایت برای ائمه (علیهم السلام) از سوی خداوند دلالت می کند، منافات دارد؛ با ماهیت بیعت در صدر اسلام نیز سازگار نمی باشد؛ چرا که بیعت در آن زمان، فقط برای تأیید و تقویت حکومت، انجام می شده و به هیچ وجه عاملی برای اعطای ولایت و جعل منصب نبوده است. درحالی که مطابق آنچه در این مقاله اثبات گردید، هیچ یک از دو اشکال فوق لازم نخواهد آمد و بر این اساس،

بیعت فقط در مرحله اعمال ولایت نقش خواهد داشت؛ نه در مرحله ثبوت ولایت.

ولایت فقیه [نیز] استمرار حکومت معصومین (علیهم السلام) است. در زمان غیبت که تشکیل حکومت اسلامی به رهبری معصوم (علیه السلام) ممکن نیست، کسی که شبیه ترین افراد به او است، یعنی فقیه جامع الشرایط عهده دار اداره حکومت می شود؛ لذا میزان اختیارات حکومتی امام معصوم (علیه السلام) با ولّی فقیه فرقی ندارد؛ چراکه اقامه حکومت، نیاز دائمی تمامی جوامع و از جمله جامعه اسلامی است و این نیاز در زمان غیبت و حضور یکسان است؛ بنابراین اختیارات حاکم اسلامی نیز باید در هر دو زمان یکسان باشد.

بر این اساس، همان دلایلی که به رأی مردم در مرحله اعمال ولایت توسط معصوم (علیه السلام) اعتبار بخشیده بود، در مورد حکومت ولّی فقیه نیز همین اثر را خواهد داشت؛ لذا جواز اعمال ولایت توسط فقیه جامع الشرایط، فقط در سطح حکومت، نه در سطوح پایین تری همچون امور حسبیه، متوقف بر رضایت عمومی و پذیرش مردمی است. بعضی از فقهای معاصر به این مسأله تصریح کرده اند که در رأس آنان حضرت امام خمینی (رحمه الله علیه) قرار دارد. نمایندگان معظم له در دبیرخانه ائمه جمعه سراسر کشور از ایشان به شرح زیر استفتا کرده اند:

باسمه تعالی. حضرت آیت الله العظمی امام خمینی رهبر انقلاب و بنیانگذار جمهوری اسلامی؛ پس از اهدای سلام و تحیت؛ در چه صورت فقیه

جامع الشرايط بر جامعه اسلامی ولايت دارد؟

نمایندگان حضرت عالی در دبیرخانه ائمه جمعه سراسر کشور

و امام در جواب مرقوم کرده اند:

باسمه تعالی. ولايت در جميع صور دارد؛ لکن تولی امور مسلمین و تشکیل حکومت، بستگی دارد به آرای اکثریت مسلمین که در قانون اساسی هم از آن یاد شده است و در صدر اسلام تعبیر می شده به بیعت با ولی مسلمین.

روح الله الموسوی الخمينی (۱)

ملاحظه می شود که حضرت امام (رحمه الله علیه) در ابتدای پاسخ نوشته اند که 'ولايت در جميع صور دارد؟ این عبارت ناظر به مقام ثبوت ولايت است که رأی مردم در تحقق آن هیچ دخالتی ندارد؛ اما برای آنکه تصور نشود که این عبارت اطلاق دارد و شامل مرحله اعمال ولايت نیز می شود، با آوردن کلمه لکن، استدراک کرده و به مسئله تولی امور مسلمین پرداخته اند.

'تولی امور مسلمین' که همان تصدی امور آنان و اعمال ولايت است، شامل امور مختلفی همچون امور حسبيه و قضاوت و تشکیل حکومت می شود. آیا در تمام این موارد، ولی فقیه به رأی مردم نیاز دارد؟ پاسخ حضرت امام (رحمه الله علیه) آن است که تولی امور مسلمین، [فقط] در خصوص تشکیل حکومت، متوقف بر رأی مردم است؛ بنابراین با آوردن عطف تفسیری تعبیر کرده اند: 'تولی امور مسلمین و تشکیل حکومت بستگی دارد به آرای اکثریت مسلمین'.

۱- سیدروح الله موسوی خمینی، صحیفه امام (رحمه الله علیه)، ج ۲۰، ص ۴۵۹.

قسمت آخر کلام امام (رحمه الله عليه) که نوشته اند: 'در صدر اسلام تعبیر می شده به بیعت با ولیّ مسلمین'، اشعار [نه دلالت] به این مطلب دارد که از دیدگاه ایشان، تولیّ معصومین (علیهم السلام) نیز نسبت به امور مسلمانان متوقف بر رأی اکثریت آن ها بوده است و اصولاً هم باید چنین باشد؛ زیرا حضرت امام (رحمه الله عليه) در موارد متعددی به یکسانی ولایت فقیه جامع الشرایط و ائمه معصومین (علیهم السلام) در خصوص اداره حکومت تصریح کرده و نوشته اند: 'فللفقیه العادل جمیع ما للرسول و الائمه (علیهم السلام) مما یرجع الی الحکومه و السیاسه' (۱) و 'ان للفقیه جمیع ما للامام (علیه السلام) الّا اذا قام الدلیل علی ان الثابت له (علیه السلام) لیس من جهة ولایت و سلطنته بل لجهات شخصیّه' (۲) و دلیلی نیز ارائه نداده اند که مقتضی فرق بین معصوم (علیه السلام) و ولیّ فقیه در ناحیه تولیّ امور مسلمین باشد؛ بنابراین علی القاعده باید هر دو مورد را دارای یک حکم دانست؛ چنان که کلام ایشان هم در قسمت آخر استفتاء، ناظر به آن است. (۳)

۲.۲.۲.۲. تفاوت مردم سالاری دینی با دموکراسی غربی

اشاره

«در اسلام مردم یک رکن مشروعیت اند، نه همه پایه مشروعیت. نظام سیاسی در اسلام علاوه بر رأی و خواست مردم، بر پایه اساسی دیگری هم

۱- سیدروح الله موسوی خمینی، کتاب البیع، ج ۲، ص ۴۶۷.

۲- سیدروح الله موسوی خمینی، کتاب البیع، ج ۲، همان مأخذ، ص ۴۹۶.

۳- محمدجواد ارسطو، «اهتمام به آرای عمومی و دید مردم در نگاه علی (علیه السلام)»، مجله حکومت اسلامی، ش ۱۷، ص ۱۱۲.

که تقوا و عدالت نامیده می شود، استوار است. اگر کسی که برای حکومت انتخاب می شود، از تقوا و عدالت برخوردار نبود، همه مردم هم که بر او اتفاق کنند، از نظر اسلام این حکومت، حکومت نامشروعی است؛ اکثریت که هیچ... امیرالمؤمنین (علیه الصلاه والسلام) امام دادگران عالم و مظهر تقوا و عدالت است؛ وقتی بعد از قتل عثمان در خانه اش ریختند تا ایشان را به صحنه خلافت بیاورند، حضرت نمی آمد و قبول نمی کرد؛ البته دلیل هایی دارد که بحث بسیار مهم و پرمعنایی است. بعد از قبول هم فرمود: «لَوْ لَا حُضُورُ الْحَاضِرِ وَ قِيَامُ الْحُجَّهِ بِوُجُودِ النَّاصِرِ وَمَا أَخَذَ اللَّهُ عَلَى الْعُلَمَاءِ إِلَّا يُقَارُوا عَلَى كِظِّهِ ظَالِمٍ وَ لَا سِعَبٍ مَظْلُومٍ لَأَلْقَيْتُ حَبْلَهَا عَلَى غَارِبِهَا»^(۱) اگر وظیفه من با توجه، قبول، بیعت و خواست مردم بر من مسجل و منجز نمی شد که در مقابل ظلم بایستم و با تبعیض مبارزه و از مظلوم دفاع کنم، باز هم قبول نمی کردم؛ یعنی امیرالمؤمنین (علیه السلام) می گوید من قدرت را به خاطر قدرت نمی خواهم. حالا بعضی ها افتخار می کنند: ما باید برویم تا قدرت را به دست بگیریم! قدرت را برای چه می خواهیم؟ اگر قدرت برای خود قدرت است، وزر و وبال است؛ اگر قدرت برای مبارزه با ظالم در همه ابعاد ظلم و ستم، داخلی، اجتماعی و

۱- نهج البلاغه، خطبه ۳: «سوگند به خدایی که دانه را شکافت و جان را آفرید، اگر حضور فراوان بیعت کنندگان نبود و یاران حجت را بر من تمام نمی کردند، و اگر خداوند از علما عهد و پیمان نگرفته بود که برابر شکم بارگی ستمگران و گرسنگی مظلومان، سکوت نکنند، مهار شتر خلافت را بر کوهان آن انداخته...»

اقتصادی که حادث‌ترینش است، می‌باشد، خوب است؛ بنابراین، پایه مشروعیت حکومت فقط رأی مردم نیست؛ پایه اصلی تقوا و عدالت است؛ منتها تقوا و عدالت هم بدون رأی و مقبولیت مردم کارآیی ندارد؛ لذا رأی مردم هم لازم است. اسلام برای رأی مردم اهمیت قائل است. فرق بین دموکراسی غربی و مردم سالاری دینی که ما مطرح می‌کنیم، همین جاست.»^(۱)

«در این شرایط، شما می‌خواهید نظریه سیاسی اسلام و نظام جمهوری اسلامی، یعنی مردم سالاری دینی را به دنیا معرفی کنید. جمهوری، یعنی مردم سالاری؛ اسلامی، یعنی دینی. بعضی خیال می‌کنند ما که عنوان مردم سالاری دینی را مطرح کردیم، حرف تازه‌ای را به میدان آوردیم؛ نه! جمهوری اسلامی یعنی مردم سالاری دینی. حقیقت مردم سالاری دینی این است که یک نظام باید با هدایت الهی و اراده مردمی اداره شود و پیش برود. اشکال کار نظام‌های دنیا این است که یا هدایت الهی در آن‌ها نیست، مثل به اصطلاح دموکراسی‌های غربی که اراده مردمی علی‌الظاهر هست، اما هدایت الهی را ندارند یا اگر هدایت الهی را دارند یا ادعا می‌کنند که دارند؛ اراده مردمی در آن نیست؛ یا هیچ کدام نیست، که بسیاری از کشورها این گونه‌اند؛ یعنی نه مردم در شئون کشور دخالت و رأی و اراده‌ای دارند، نه هدایت الهی وجود دارد. جمهوری اسلامی، یعنی

۱- بیانات رهبر معظم انقلاب (مدظله العالی)، در دیدار استادان و دانشجویان قزوین، ۲۶ آذر ۸۲.

آنجایی که هدایت الهی و اراده مردمی توأم با یکدیگر در ساخت نظام تأثیر می گذارند. بر این نظریه، هیچ گونه خدشه و اشکالی در بحث های دانشگاهی و محافل تحقیقاتی وارد نمی شود؛ اما اگر شما بخواهید حقانیت این نظریه را برای مردم دنیا ثابت کنید، در عمل باید ثابت کنید. چالش عمده نظام جمهوری اسلامی این است.»^(۱)

«در مردم سالاری دینی و در شریعت الهی این موضوع مطرح است که مردم باید حاکم را بخواهند، تا او مورد قبول باشد و حق داشته باشد که حکومت کند. ای کسی که مسلمانی! چرا رأی مردم معتبر است؟ می گوید چون مسلمانم؛ چون به اسلام اعتقاد دارم و چون در منطق اسلام، رأی مردم بر اساس کرامت انسان پیش خدای متعال معتبر است. در اسلام هیچ ولایت و حاکمیتی بر انسان ها مقبول نیست؛ مگر اینکه خدای متعال مشخص کند. ما هر جا که در مسائل فراوان فقهی که به ولایت حاکم، ولایت قاضی یا به ولایت مؤمن که انواع و اقسام ولایات وجود دارد، ارتباط پیدا می کند، شک کنیم که آیا دلیل شرعی بر تجویز این ولایت قائم هست یا نه، می گوییم نه! چرا؟ چون اصل، عدم ولایت است. این منطق اسلام است. آن وقتی این ولایت مورد قبول است که شارع آن را تنفیذ کرده باشد و تنفیذ شارع به این است که آن کسی که ولایت را به او می دهیم، در هر مرتبه ای از ولایت، باید

۱- بیانات رهبر معظم انقلاب (مدظله العالی)، در اجتماع بزرگ مردم شهرستان کاشان و آران و بیدگل، ۲۰ آبان ۸۰.

اهلیت و صلاحیت؛ یعنی عدالت و تقوا داشته باشد و مردم هم او را بخواهند. این منطق مردم سالاری دینی است که بسیار مستحکم و عمیق است. یک مؤمن می تواند با اعتقاد کامل این منطق را بپذیرد و به آن عمل کند؛ جای شبهه و وسوسه ندارد.»^(۱)

«نباید اشتباه شود. این مردم سالاری به ریشه های دموکراسی غربی مطلقاً ارتباط ندارد. این یک چیز دیگر است. اولاً، مردم سالاری دینی دو چیز نیست؛ این طور نیست که ما دموکراسی را از غرب بگیریم و به دین سنجاق کنیم تا بتوانیم یک مجموعه کامل داشته باشیم؛ نه! خود این مردم سالاری هم متعلق به دین است. مردم سالاری هم دو سر دارد که من در یک جلسه دیگر هم به بعضی از مسئولان این نکته را گفتم. یک سر مردم سالاری عبارت است از اینکه: تشکل نظام به وسیله اراده و رأی مردم صورت گیرد؛ یعنی مردم نظام را انتخاب می کنند، دولت را انتخاب می کنند، نمایندگان را انتخاب می کنند، مسئولان اساسی را به واسطه یا بی واسطه انتخاب می کنند؛ این همان چیزی است که غرب ادعای آن را می کند و البته در آنجا این ادعا واقعیت هم ندارد. بعضی کسان لجشان می گیرد از اینکه ما بارها تکرار می کنیم که ادعای دموکراسی در غرب، ادعای درستی نیست. خیال می کنند که یک حرف تعصب آمیز است؛ درحالی که

۱- بیانات رهبر معظم انقلاب (مدظله العالی)، در دیدار استادان و دانشجویان قزوین، ۲۶ آذر ۸۲.

نه! این حرف، حرف ما نیست؛ تعصب آمیز هم نیست؛ ناشی از ناآگاهی هم نیست؛ متکی به نظرات و حرف ها و دقت ها و مثال آوردن های برجستگان ادبیات غربی است. آن ها خودشان این را می گویند. بله، در تبلیغات عمومی، آنجایی که با افکار عمومی سر و کار دارند، اعتراف نمی کنند. آنجا می گویند آراء مردم وجود دارد و هرچه هست، متکی به رأی و خواست مردم است؛ اما واقعیت قضیه این نیست. خودشان هم در سطوح و مراحل به این معنا اعتراف می کنند؛ در نوشته هایشان هم هست و ما هم از این قبیل اعتراف ها را فراوان دیده ایم؛ امروز هم که شما در کشور ایالات متحده آمریکا نمونه اش را می بینید؛ این به اصطلاح مردم سالاری است. ما آن را نمی گوئیم. آن بخش انتخاب مردم، یکی از دو بخش مردم سالاری دینی است که البته آن هست. مردم بایستی بخواهند، بشناسند، تصمیم بگیرند و انتخاب کنند تا تکلیف شرعی درباره آن ها منجز شود. بدون شناختن و دانستن و خواستن، تکلیفی نخواهند داشت. در قانون اساسی ترتیبی داده شده است که حضور و اراده و رأی و خواست مردم را با جهت گیری اسلامی، در همه ارکان نظام، ظهور و بروز می دهد. این نظام مستحکم، انتخاب مردمی، مجلس مردمی و دولت مردمی که بر پایه اسلام بود، مانع نفوذ دشمن شد.»^(۱)

۱- بیانات رهبر معظم انقلاب (مدظله العالی)، در دیدار اقشار مختلف مردم، به مناسبت ۱۹ دی ماه سالروز قیام مردم قم، ۱۹ دی ۸۰.

«نظام جمهوری اسلامی، نظام های انتصابی قدرت ها را نسخ کرد و انتخاب مردم را در مدیریت کشور دارای نقش کرد. این حق آحاد ملت است که بتوانند انتخاب کنند و در تعیین مدیر کشور دارای نقش باشند. از سوی دیگر وظیفه هم هست؛ به این خاطر که این شرکت می تواند روح نشاط و احساس مسئولیت را همیشه در جامعه زنده نگه دارد... انتخابات فقط یک وظیفه نیست، فقط یک حق هم نیست؛ هم حق شماست، هم وظیفه عمومی است.»^(۱)

«امام به مردم اعتماد داشتند. انقلاب که پیروز شد، امام می توانستند اعلان کنند که نظام ما، یک نظام جمهوری اسلامی است، از مردم هم هیچ نظری نخواهند، هیچ کس هم اعتراضی نمی کرد، اما این کار را نکردند. درباره اصل نظام و کیفیت نظام، رفراندم راه انداختند و از مردم نظر خواستند، مردم هم گفتند جمهوری اسلامی و این نظام تحکیم شد. برای تعیین قانون اساسی، امام می توانست یک قانون اساسی مطرح کند، همه مردم، یا یک اکثریت قاطعی از مردم هم یقیناً قبول می کردند. می توانست عده ای را معین کند و بگوید این ها بروند قانون اساسی بنویسند، هیچ کس هم اعتراض نمی کرد، اما امام این کار را نکرد. امام انتخابات خبرگان را به راه انداختند...»^(۲)

آیت الله العظمی موسوی خلیجی

۱- بیانات رهبر معظم انقلاب (مدظله العالی)، در صحن جامع رضوی، افروردین ۸۴.

۲- بیانات رهبر معظم انقلاب (مدظله العالی)، در خطبه های نماز جمعه تهران، ۱۴ خرداد ۷۸.

(حفظه الله تعالى) در تبیین این بحث می فرمایند: «در اسلام، حقّ حاکمیت در مراحل سه گانه، قوه مقننه و اجرائیه و قضائیه، به ولی امر یعنی رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) و سپس امامان و سپس نایب الامام داده شده؛ بلکه می توان گفت نقش ولی امر در تشریح احکام، فقط نقش تبلیغ از طرف خداست.

اکنون باید دید که این اصل اسلامی چگونه با مفهوم جمهوریت که به معنای انتقال حقّ حاکمیت از مردم است، تطبیق می کند و این دو مفهوم با هم قابل جمع است و باید دید آیا اسلام حقّ انتخاب رهبر را به مسلمانان داده است یا نه؛ ولی قبل از بررسی تفکر اسلامی درباره جمهوریت، لازم است به طرز تفکر جهانی درباره مفهوم آن نگاهی بیندازیم.

اصول جمهوریت

حکومت های جمهوری در جهان امروز بر سه اصل مبتنی است:

۱. تشکیل حکومت از سه قدرت:

الف. قدرت تشریح، یعنی قانون گذاری و آن در اختیار وکلای مجلس و احیاناً رئیس جمهور است و معمولاً از آن به (قوه مقننه) تعبیر می شود؛

ب. قدرت اجرا که با هیئت وزراءست (قوه مجریه)؛

ج. قدرت قضایی (قوه قضائیه).

۲. استقلال هر کدام از این سه قدرت از یکدیگر؛

۳. انتقال تمام این قدرت ها از ملت به مراکز گفته شده، از طریق انتخاب.

مفهوم انتخاب در جهان امروز

«انتخاب» لفظ عربی و به معنای برگزیدن است و جز این هیچ مفهوم دیگری ندارد. آری، انتخاب همیشه برای هدفی انجام می‌گیرد؛ از باب مثل: انتخاب انگشتر برای به دست کردن و انتخاب زن برای ازدواج و انتخاب معلم برای درس خواندن و امثال آن و انتخاب نمودن و کلای مجلس و یا رئیس جمهور نیز برای هدفی صورت خواهد گرفت و آن هدف جز این نیست که حکم و فرمان او را مردم بپذیرند و این عمل در حقیقت عهد و پیمانی بیش نیست و این کار در اسلام سابقه‌ی اساسی دارد و به عنوان 'بیعت' معمول و متعارف بوده است.

مفهوم بیعت در اسلام

'بیعت' در اسلام نقش اساسی داشت؛ زیرا بدون آن پیشرفت حکومت اسلامی از جنبه‌ی مردمی در هیچ عصر و زمانی ممکن نبود و در حقیقت بیعت همان معنای انتخاب را دارد که اگر به صورت جمعی تحقق یافت، معنای جمهوری را می‌دهد و امتیاز بیعت در اسلام بر انتخابات مردمی این است که اگر بیعت با کسی صورت می‌گرفت که از طرف خدا نیز انتخاب شده بود، دارای دو جنبه بود: حکومت الهی و حکومت مردمی.

در قرآن کریم از انتخاب الهی به 'اصطفاء' یاد شده است: قال الله تعالى: (إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَ نُوحًا وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ)؛ (۱) خداوند آدم و نوح و آل ابراهیم را برای رسالت برگزید.

و نیز تحت عنوان 'اختیار [کردن]' آمده است؛

چنانچه خدای عزیز به جناب موسی فرمود:

(وَأَنَا اخْتَرْتُكَ فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَىٰ)؛ (۱) من تو را اختیار کردم، پس به وحی گوش فراده!

از انتخاب و تعهد مردم در قرآن کریم به عنوان 'بیعت' تعبیر شده است؛ قوله تعالی: (إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَىٰ نَفْسِهِ وَمَنْ أَوْفَىٰ بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ اللَّهُ فَمَسِيئَةٌ تِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا)؛ (۲) آن ها که با تو (ای محمد!) بیعت می کنند، هر آینه با خدا بیعت می کنند، دست خدا بالای همه دست هاست، پس کسی که نقض [بیعت] کند، به زیان خود نقض نموده و هر کس که در عهد با خدا وفادار باشد به او پاداش بزرگ خواهد داد.

در آیه دیگر درباره خصوص 'بیعت رضوان' چنین می فرماید: (لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ)؛ (۳) خداوند از مؤمنین راضی شد که با تو در زیر درخت [در حدیبیه] بیعت می کنند.

در اسلام، بلکه پیش از آن، بیعت برای انتخاب زمامدار صورت می گرفت و احیاناً در پیشامدهای مهم که تجدید عهد و پیمان لازم و ضروری تشخیص داده می شد؛ تجدید بیعت می کردند و حدود اقدام و تعهدات افراد نیز مشخص میشد که تا چه مرحله باید ایستادگی کنند. در 'بیعت رضوان' برخی گفته اند که بیعت افراد با رسول

۱- طه، ۱۳.

۲- فتح، ۱۰.

۳- فتح، ۱۸.

خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) در [خصوص] جنگ با قریش، تا حدّ مرگ بوده؛ ولی برخی تا حدّ فرار نکردن از میدان جنگ ذکر کرده اند. به هر حال، بیعت یک نوع انتخاب مقرون به تعهد و پیمان است و بیعت کننده، تعهد می کند که تا پایان کار، وفادار بماند. ریشه لغوی آن از 'بیع' است؛ به معنای عهد و پیمان که پس از انتخاب ثمن و مثن صورت می گیرد و از این روی، در میان اعراب مرسوم بوده، پس از گفت و شنود در خرید و فروش، خریدار و فروشنده دست یکدیگر را به عنوان تنجیز و حتمی شدن معامله و پایدار ماندن به آن می فشردند و لذا این عمل مصافحه (باهم دست دادن) در مورد بیعت با زمامداران نیز رسم شد... خلاصه گفتار آنکه 'انتخاب' و 'بیعت' دارای یک مفهوم می باشند و یا آنکه بیعت، لازم لاینفک انتخاب است؛ یعنی ابتدا انتخاب می کند و سپس بیعت و در نتیجه از هم جدا نیستند و انتخابات کنونی در دنیا همین است و بس؛ به این ترتیب که انتخاب رئیس جمهور به معنای برگزیدن اوست برای بستن عهد و پیمان ضمنی که فرمانش را انجام دهند و قانون مصوب او را قبول کنند و این همان مفهوم بیعت در اسلام است؛ هر چند که خلیفه، واقعاً دارای حکومت الهی نبوده باشد؛ بلکه اصولاً باید گفت: کلیه مراحل حکومت اسلامی که از آن به 'حکومت خدا بر مردم' تعبیر می شود تا ترکیب با پذیرش مردم [انتخاب خلقی] پیدا نکند؛ هرگز به مرحله فعلیت در نخواهد آمد؛ بلکه لزوم تحقق این ترکیب در تمام مراحل قوس صعودی،

ضروری و حتمی است، به این معنا که تا ولایت نایب امام و بلکه خود امام و پیغمبر، حتی ذات اقدس ربوبی در جامعه ای مورد قبول و پذیرش [انتخاب عمومی] واقع نشود؛ هرگز آن جامعه، جامعه اسلامی نیست و آن حکومت، حکومت الهی نخواهد بود و مسئله بیعت با امام و پیغمبر، بلکه موضوع عهد و میثاق توحیدی با عموم خلق که در قرآن کریم به آن اشاره شده است، روشن کننده حقیقت جمهوریّت در اسلام است.

پذیرش فقهای منصوب

شاهد گویا بر ضرورت پذیرش خلق در نفوذ حکومت اسلامی، مطلبی است که در روایات اهل بیت (علیهم السلام) درباره 'حاکمیت فقها' به این عبارت رسیده است: 'فَارْضُوا بِه حَكَمًا فَإِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ عَلَيْكُمْ حَاكِمًا' (۱) حکومت [و قضاوت] او را قبول کنید؛ زیرا من او را حاکم بر شما قرار دادم. از فرموده امام چنین استفاده می شود که در پیشرفت حکومت فقیه، علاوه بر منصب الهی که از طرف امام به او واگذار شده است، مردم نیز باید او را بپذیرند و این جز انتخاب مردمی چیز دیگری نیست که اگر در سطح عموم صورت گرفت، به نام «جمهوری» نام گذارده می شود.

بیعت با امام یا امامت جمهوری

'امامت' تا به صورت 'جمهوری' در نیاید، به حکومت اسلامی نمی رسد، برای مثال حکومت

۱- الاحتجاج علی أهل اللجاج، ج ۲، ص ۳۵۶.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) را بعد از کشته شدن عثمان باید در نظر گرفت تا معلوم شود که نه تنها جمهوریت در اسلام بی سابقه نبوده؛ بلکه رکن اساسی حکومت اسلامی است؛ امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) با اینکه دارای مقام امامت و حق حاکمیت خدایی بود، ولی این حق به مدت ۲۵ سال به مرحله اجرا در نیامد؛ زیرا مخالفین اختیار حکومت را در دست گرفته و مانع خلافت آن حضرت شدند و مدت ۲۵ سال، علی (علیه السلام) کناره گیری کرد؛ ولی پس از انقلاب مسلمین علیه عثمان و کشته شدن او، مردم به طور بی سابقه ای به گرد علی (علیه السلام) اجتماع نموده و از او خواستند که زمام امور را به دست گیرد و این عمل مردم جز انتخاب اکثریت چیز دیگری نبود و به وسیله بیعت اکثریت به عنوان خلیفه، عنوان حق حاکمیت مردمی نیز به آن حضرت داده شد تا آنجا که خود او فرمود: این انتخاب برای من مسئولیت سنگینی به بار آورد که ناچار شدم حکومت را قبول کنم و فراموش نمی کنیم که علی (علیه السلام) قبل از آن، مقام ولایت شرعی و حق حاکمیت الهی را دارا بود؛ ولی به مرحله فعلیت نرسید تا مردم انتخابش نموده و با او بیعت کردند و مسئولیت جدیدی به عهده آن حضرت گذاردند.

برای توضیح بیشتر به سخنان خود علی (علیه السلام) در این باره توجه می کنیم:

در 'خطبه ششقیه'، این موضوع را با نقل به معنا، چنین شرح می دهد: «پس از مرگ دو خلیفه اسبق، عثمان زمام امور را به دست

گرفت... تا آنکه عثمان به دست مردم کشته شد. ناگهان مردم به دور من جمع شدند و از من درخواست قبول بیعت نمودند. اجتماع مردم آن قدر زیاد بود که همچون یال کفتار که بر گردنش بریزد و همچون گله های گوسفند که گرد هم آیند، می نمودند تا آنکه نزدیک بود از فشار مردم، حسنین زیر دست و پا بروند و از کثرت جمعیت عبا از دوشم افتاد و بالاخره من قبول بیعت کردم و چون قیام به امر نمودم، گروه هایی [ناکثین، مارقین و قاسطین] بر علیه من شورش کردند و فسخ بیعت نموده، گویا سخن خدا را نشنیده بودند. آری، شنیده بودند؛ ولی دنیا در نظر ایشان جلوه کرد و آخرت را فراموش کردند! به خدایی که دانه را شکافت و انسان را خلق کرد، اگر نبود آن جمعیت مردم که درخواست بیعت کردند و نبود قیام حجت خدا با وجود یار و ناصر و اینکه خدا از علما عهد و پیمان گرفته است که بر ظلم ظالم و بیچارگی مظلوم صبر نکنند؛ هرآینه زیر بار خلافت نمی رفتم و شتر خلافت را به حال خود رها می کردم.^۲

از این سخنان علی (علیه السلام) به خوبی پیداست که از انتخاب مردم، احساس مسئولیت تازه ای کرد و لذا به ناچار قبول حکومت نمود و نیز در پایان سخن از آن دسته ها که شورش کردند، گله می کند و آنان را به شدت محکوم نموده که چرا پس از آنکه مرا مسئول حکومت کردید، مخالفت نمودید؟! و این همان حق تکوینی است که مردم داشتند و به علی (علیه السلام) واگذار کردند؛ یعنی

حکومت خلقی. از اینجا به این مطلب می‌رسیم که جمهوری اسلامی، در حقیقت به معنای جمع دو انتخاب و نقطه تلاقی دو قدرت الهی و خلقی و موجب تضاعف دو مسئولیت خدایی و مردمی خواهد بود؛ بلکه می‌توان گفت که اساساً معنای 'بیعت' در اسلام، همان انتخاب مردمی است که معنای جمهوری را می‌دهد و موضوع بیعت در تمام دوران‌های اسلامی از زمان رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) و در عهد خلفای اسبق و بنی امیه و بنی العباس معمول و متعارف بوده؛ با این تفاوت که خلیفه یا واقعاً ولی امر بوده یا آنکه خود را چنین می‌دانسته [است]؛ ولی در عین حال تا مورد انتخاب عموم، تحت عنوان 'بیعت' قرار نمی‌گرفت، به مقام حکومت اسلامی نمی‌رسید. باز برای مثال، داستان بیعت غدیر خم را با علی (علیه السلام) می‌توان در نظر گرفت. به این معنا که رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) با اینکه در حضور ده‌ها هزار جمعیت مسلمانان، در بیابان غدیر خم، اعلان ولایت علی (علیه السلام) را نمود، مکرراً اقرار از مردم گرفت تا ایشان اعتراف به ولایت او کنند و به این مقدار هم اکتفا نکرد و دستور داد تا خیمه‌ای بر پا کنند و علی (علیه السلام) در آن بنشیند و مردم یکایک با او بیعت کنند و دست انتخاب و پذیرش برای «ولایت» به او بدهند و در ردیف اولین افرادی که با او دست بیعت دادند، خلفای اسبق، ابوبکر و عمر بودند که در آن روز، مقام ولایت او را رسماً پذیرفتند و به این ترتیب ولایت الهی علی (علیه السلام)، صورت مردمی به خود گرفت؛ هر چند پس از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) این بیعت نقض شد و

مردم از عهد و انتخاب روز غدیر، روگرداندند و به این ترتیب حکومت مردمی علی (علیه السلام) منتقض شد و پس از مرگ عثمان، مجدداً با آن حضرت تجدید بیعت نمودند و دو مرتبه حکومت مردمی برای آن حضرت مستقر گردید و زمام امور را به دست گرفت. (۱)

۳.۲. ریشه داشتن مشروعیت دیگر اجزای حکومت اسلامی در مشروعیت ولی فقیه

«در رأس نیروهای اجرایی کشور، رئیس جمهور قرار دارد که به وسیله امام، رأی مردم نسبت به او تنفیذ می شود؛ یعنی در حقیقت، از سوی امام منصوب می شود. مردم در میان کسانی که شایسته ریاست جمهوری هستند، یک نفر را انتخاب می کنند و امام، رأی مردم را تنفیذ می کند؛ یعنی اگر امام تنفیذ نکند، این شخص، رئیس جمهور نیست. امام فقیه عادل و ولی امر مسلمین، درباره بالاترین مقام اجرایی کشور، سررشته دار امور است.

در قوه مقننه، امام شش نفر فقهای شورای نگهبان را نصب می کند و این به معنای حضور امام در قانونگذاری کشور است که اگر امام در قانونگذاری کشور حضور نداشته باشد، قانونگذاری زیر نظر ولی فقیه انجام نگرفته است؛ همچنان که امام، بالاترین مقامات قوه قضائیه را نصب می کند؛ یعنی در قوه قضائیه هم، حضور امام همه کاره است.

۱- سیدمهدی موسوی خلیجی، حاکمیت در اسلام، ص ۶۴۸.

رئیس دیوان عالی کشور و دادستان کل کشور، دو مقامی هستند که همه مسائل قضایی کشور به آن ها ارتباط پیدا می کند و این دو نفر در حقیقت نواب امام، نائبان امام و منصوبان امام اند؛ یعنی حضور امام را تأمین می کند.»^(۱)

«مسئول در نظام جمهوری اسلامی، مأمور در نظام جمهوری اسلامی، مأمور 'مِنَ اللَّهِ' است؛ امر او از طرف خداست. البته این فکری که در بعضی ها رایج است که هر کس رئیس چهار تا آدم در یک اطاق است، می گوید من ولی فقیه تو هستم و به عنوان ولایت فقیه به آن ها دستور می دهد؛ این حرف مفت است؛ ولی فقیه یک نفر است؛ اما سیستم، نظام، نظام ولایت فقیه است؛ یعنی مشروعیت ما به آنجا منتهی می شود؛ مشروعیت الهی است. باید هر چه ممکن است، خودمان را به معنای حقیقی امامت نزدیک کنیم.»^(۲)

«حاکم اسلامی، حق دارد مالیات بگذارد و حاکم اسلامی، آن کسی است که با ولایت خود و با بینات اداره جامعه که از پیغمبر و امام دارد، می تواند این حقوق را از مردم بگیرد؛ البته بعضی ها این فکر در ذهنشان بود، بعضی از علما و برادران عزیز و بزرگوارمان که آیا امام در اینجا، این حق را دارند یا دولت اسلامی و کارگزاران دولت هم این حق را دارند؟ که البته شکی نیست که ما این حقوق را برای امام قائل هستیم؛ اما دولت

۱- بیانات مقام معظم رهبری (مدظله العالی)، در خطبه نماز جمعه، ۳۰ اردیبهشت ۶۲.

۲- سخنرانی رهبر معظم انقلاب (مدظله العالی)، در جمع مسئولان استان خراسان، ۲۸ تیر ۶۵.

اسلامی و دستگاه های اسلامی، مگر غیر از مجرای ولایت فقیه هستند؟ امروز در جامعه اسلامی ما، در جمهوری اسلامی، دولت و رئیس جمهور و دستگاه قضایی و شورای نگهبان و بقیه دستگاه های کارگزار مملکت، جدای از امام نیستند؛ جدای از ولایت فقیه نیستند؛ و الا اگر ما از ولایت فقیه بریده باشیم، جدا باشیم، اعتباری نداریم اصلاً؛ وجودمان یک وجود بی دلیلی است. ولی فقیه برای اعمال ولایت خود در جامعه اسلامی، بازوهایی دارد؛ مجاری ای دارد؛ این مجاری و این بازوها را قانون اساسی معین کرده [است]. یکی از این مجاری، دستگاه قضایی است؛ یکی از این مجاری، شورای نگهبان است؛ یکی از این مجاری، دولت جمهوری اسلامی است و کارگزاران دولت هستند. از این مجاری، امام استفاده می کند، کارهای اجتماع را انجام می دهد. ولی فقیه و امام مسلمین که امور جنگ و صلح و اداره جامعه و مسائل اقتصادی و مسائل فرهنگی و غیره و غیره همه در اختیار او است، خودش شخصاً که مباشر همه این امور نیست...» (۱)

«آنچه که امروز در جامعه اسلامی، به همین شکلی که دستگاه قانونگذاری مملکت، دارد اجرا می کند و قانون می گذارد و دستگاه اجراکننده مملکت، آن را اجرا می کند، اینها همه اش احکام حکومت ولی فقیه است. مالیاتی که امروز طبق قانون وضع می شود، مقررات صادرات و وارداتی که طبق قانون وضع می شود، تمام قوانینی که در

۱- بیانات مقام معظم رهبری (مدظله العالی)، در خطبه نماز جمعه، ۷ دی ۶۳.

مجلس شورای اسلامی می گذرد، همه آنچه که در حوزه اختیارات دولت هست و دولت آن را وضع می کند و اجرا می کند، همه آنچه که در حوزه دستگاه قضایی هست و دستگاه قضایی آن ها را وضع می کند یا اجرا می کند، همه این ها مظاهر حاکمیت ولایت فقیه است. این در حقیقت، به خاطر مشروعیت ولایت فقیه هست که این همه مشروعیت پیدا می کند. در جامعه اسلامی، تمام دستگاه ها چه دستگاه های قانونگذار، چه دستگاه های اجراکننده، اعم از قوه اجرائیه و قوه قضائیه، مشروعیتشان به خاطر ارتباط و اتصال به ولی فقیه است و الا به خودی خود، حتی مجلس قانونگذاری هم حق قانونگذاری ندارد. معنای قانون وضع کردن در مجلس شورای اسلامی چیست؟ معنای قانون وضع کردن این است که محدودیت هایی را در زندگی مردم بر طبق یک مصالحی ایجاد می کنند. خب! یک چنین کاری، بنابر مبانی فقهی اسلامی و بنابر اصل ولایت فقیه، برای هیچ کس جایز نیست و از هیچ کس مشروع نیست؛ مگر ولی فقیه. یعنی درحقیقت، قانون گذاری هم اعتبارش به اتکاء به ولایت فقیه است. قوه مجریه هم اعتبارش به اتکاء و امضاء تنفیذ ولی فقیه است؛ که اگر ولی فقیه اجازه ندهد و تنفیذ نکند و امضا نکند، تمام این دستگاه هایی که در مملکت مشغول کار هستند، چه قانونگذاری، چه اجرائیات، کارهایشان بدون دلیل و بدون حق است و واجب الاطاعه و الزامی نیست. به خاطر ارتباط و اتصال به ولی فقیه

هست که این ها همه مشروعیت پیدا می کنند. در حقیقت، ولایت فقیه، مثل روحی است در کالبد نظام.

بالاتر از این من بگویم، قانون اساسی در جمهوری اسلامی که ملاک و معیار و چارچوب قوانین است، اعتبارش به خاطر قبول و تأیید ولی فقیه است و الا- خبرگان، ۵۰ نفر، ۶۰ نفر، ۱۰۰ نفر از هر قشری، چه حقی دارند دور هم بنشینند، برای مردم مملکت و مردم جامعه، قانون وضع کنند؛ قانون اساسی وضع کنند؟! اکثریت مردم چه حقی دارند که امضا کنند قانون اساسی را و برای همه مردم این قانون را لازم الاجرا بکنند. آن کسی که حق دارد قانون اساسی را برای جامعه قرار بدهد؛ او ولی فقیه است؛ او همان امام اسلامی است و دستگاهی است که حاکمیت الهی را از طریق وراثت پیغمبر و وراثت ائمه معصومین، در اختیار دارد. او چون به خبرگان دستور داد که بنشینند قانون اساسی بنویسند و او چون امضا کرد قانون اساسی را، قانون اساسی شد قانون. حتی اصل نظام جمهوری اسلامی، مشروعیتش به عنوان یک حکم از طرف ولی فقیه است... درحقیقت ولایت و حاکمیت ولی فقیه، ولایت و حاکمیت فقه اسلامی است؛ ولایت و حاکمیت دین خداست. ولایت و حاکمیت ملاک ها و ارزش هاست؛ نه ولایت و حاکمیت یک شخص؛ یعنی خود ولی فقیه هم به عنوان یک شخص موظف است که از آنچه که حکم ولی فقیه است، اطاعت کند و تبعیت کند. بر همه واجب اطاعه است احکام ولی فقیه، حتی

بر خود ولی فقیه. این یک چنین گستره بسیار وسیع و عظیمی را، دامنه ولایت فقیه داراست، که منتهی هم می شود به ولایت خدا. یعنی چون ریشه ولایت فقیه، ولایت الهی است، ریشه آن ولایت پیغمبر است و همان چیزی است که از پیغمبر و اوصیاء معصومینش و اوصیاء معصومین به علمای امت، فقهای امت، آن کسانی که دارای این شرایط هستند، منتقل شد؛ لذاست که دارای یک چنین سعه اختیاراتی است؛ این معنای ولایت فقیه در جامعه اسلامی است؛ البته اگر ولی فقیه بخشی از این اختیارات را به کسی یا دستگاهی داد، آن شخص یا آن دستگاه، دارای آن اختیاری که ولی فقیه به او داده خواهد بود؛ همچنانی که طبق قانون اساسی، اختیاراتی را دستگاه ها دارند انجام می دهند، فراتر از آن هم اگر اختیار خاصی را ولی فقیه به یک دستگاهی، به دولت، به یک وزارتخانه، به یک شخص، به یک بنیاد، به یک دستگاه، تنفیذ کند و بدهد آن اختیار متعلق به آن شخص یا به آن دستگاه خواهد بود، اما در حقیقت، اختیار واقعی و ولایت واقعی و حق واقعی یا به تعبیری وظیفه واقعی، متعلق به شخص ولی فقیه است. این پایه و قاعده این بحث است که البته در زمینه های گوناگون و اطراف این اصل و محور اساسی، بحث های متعددی وجود دارد.»^(۱)

«مشروعیت سایر نهادهای موجود در حکومت نیز، مستند به حکم ولی فقیه است. مشروعیت ولایت سیاسی فقیه، مبدأ مشروعیت سایر

۱- بیانات مقام معظم رهبری (مدظله العالی) در خطبه های نماز جمعه، ۲ بهمن ۶۶.

نهادهای موجود در ساختار حکومت می گردد؛ زیرا اگر تنفیذ ولی فقیه نباشد، همه نهادهای درون حاکمیت، دچار بحران مشروعیت می شوند...؛ بنابراین، شأن و جایگاه ولایت فقیه در نظام سیاسی شیعه بسیار بااهمیت است؛ زیرا مبدأ مشروعیت تمامی ارکان نظام سیاسی است. براساس همین مبنا در قانون اساسی جمهوری اسلامی، که مبتنی بر ولایت فقیه است، قانون اساسی و ریاست جمهوری، پس از رأی مردم باید مورد تنفیذ و امضای رهبر قرار گیرد؛ زیرا صرف اینکه عده ای قانونی را نوشتند و اکثر مردم به آن رأی مثبت دادند، لزوم اطاعت شرعی را به دنبال نمی آورد، مگر آنکه صاحب ولایت از ناحیه شریعت آن را تنفیذ کند و مطابقت آن را با شرع گواهی دهد. به همین ترتیب، مشروعیت اوامر و نواهی رئیس جمهور و دولت نیز منوط به تنفیذ رهبر است؛ زیرا رأی مردم به رئیس جمهور، او را صاحب ولایت شرعی بر حکم رانی نکرده است.»^(۱)

آیت الله العظمی جوادی آملی (حفظه الله تعالی) در این رابطه می فرماید: «فقیه عادل، متولی و مسئول همه ابعاد دین در عصر غیبت امام معصوم (علیه السلام) است و شرعیت نظام اسلامی و اعتبار همه مقررات آن، به او بر می گردد و با تأیید و تنفیذ او مشروعیت میابد.»^(۲)

شهید آیت الله العظمی بهشتی (رحمه الله علیه) نیز در این باره می فرماید: «شورای انقلاب را امام تعیین کردند.

۱- احمد واعظی، حکومت اسلامی در سنامه اندیشه سیاسی اسلام، ص ۱۹۸.

۲- عبدالله جوادی آملی، ولایت فقیه ولایت فقاقت و عدالت، ص ۲۵۱.

مشروعیت شورای انقلاب مستقیماً از طریق نصب امام بود؛ اگر ملت به این ها اعتماد داشت، بیشتر از طریق اعتمادش به امام بود. به خصوص که آن اول ها اسمی هم گفته نمی شد [روی مصالح امنیتی و مصالح دیگر] دولت موقت تشکیل شد، با پیشنهاد شورا و نصب امام. مشروعیت دولت موقت از طریق امام بود و امت این مشروعیت را داد؛ اما از طریق امام و امام مشروعیت را داد؛ اما هماهنگ با امت» (۱).

آیت الله العظمی مصباح یزدی (حفظه الله تعالی) هم، مشروعیت قانون را به تأیید رهبری مشروط کرده و می فرمایند: «قانون به خودی خود هیچ اعتباری ندارد حتی اگر همه مردم به آن رأی داده باشند... اگر ما قانون اساسی فعلی جمهوری اسلامی ایران را معتبر می دانیم، نه به لحاظ این است که قانون اساسی یک کشور است و درصد زیادی از مردم هم به آن رأی داده اند؛ بلکه به این دلیل است که این قانون اساسی به امضا و تأیید ولی فقیه رسیده و ولی فقیه کسی است که به اعتقاد ما منصوب از جانب امام زمان (علیه السلام) است و امام زمان (علیه السلام) نیز منصوب از جانب خداست و همان طور که حضرت در مقبوله عمر بن حنظله فرمود: رد کردن حکم ولی فقیه رد کردن حکم امام معصوم (علیه السلام) است و رد کردن حکم امام معصوم (علیه السلام) نیز رد کردن حکم خداست و اگر غیر از این باشد و امضا و تأیید ولی فقیه در کار نباشد؛ قانون اساسی ارزش و اعتبار ذاتی برای ما ندارد

و اگر احیاناً بر پای بندی به آن به عنوان مظهر میثاق ملی تأکید می شود؛ به جهت آن است که ولی فقیه به قانون اساسی مشروعیت بخشیده و مشروعیت، از ولی فقیه به قانون اساسی سرایت کرده نه آن که قانون اساسی به ولایت فقیه وجهه و اعتبار داده باشد.»^(۱)

این بحث را با کلام آیت الله العظمی محی الدین حائری شیرازی (حفظه الله تعالی) به پایان میبریم: «...رئیس جمهور منصوب از رهبر است؛ رهبر، منتخب خبرگان و خبرگان منتخب مردم. پس رئیس جمهور با این سلسله مراتب منتخب مردم می شود؛ رسماً و قبلاً به وسیله آراء مردم به مقام شأنت و اهلیت رسیده بود؛ [بنابراین] رأی مردم، رأی تمایل بود. رسمیت و مشروعیت و نفاذ، نتیجه نصب ولی فقیه است؛ [چراکه] «مَجَارِي الْأُمُورِ وَالْأَحْكَامِ عَلَى أَيْدِي الْعُلَمَاءِ.»^(۲)»^(۳)

۴.۲. رابطه مردم و حکومت در نظام مردمسالاری دینی

اشاره

در این قسمت به رابطه مردم و حکومت می پردازیم که در دو بخش درخور بررسی است: بخش اول شناخت وظایف مردم در ایجاد و پاسداری از حکومت اسلامی و دوم بررسی وظایف حکومت اسلامی در قبال مردم و نظام اسلامی.

۱- محمدتقی مصباح یزدی، مردم سالاری دینی و نظریه ولایت فقیه، ص ۱۱۵.

۲- تحف العقول عن آل الرسول (صلی الله علیه و آله و سلم)، ص ۲۳۸.

۳- <http://www.irna.ir/View/FullStory/?NewsId> (صلی الله علیه و آله و سلم) ۶۱۴۵۴۳

۱.۴.۲. وظایف مردم در حکومت اسلامی

اشاره

در حکومت اسلامی همان گونه که وظایفی برعهده حکومت اسلامی است، وظایفی نیز برعهده مردم نهاده شده است. در این قسمت، وظایف مردم در قبال حکومت اسلامی، واکاوی و درباره آن بحث می شود.

۱.۱.۴.۲. ایجاد حکومت (گزینش بر اساس ضوابط و بیعت)

امام خمینی (رضوان الله علیه): «هرکسی، هرجمعیتی، هراجمعی، حق اولی اش این است که خودش انتخاب بکند یک چیزی را که راجع به مقدرات مملکت خودش است.»^(۱)

۲۴- «امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرماید: «... وَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَبَرَأَ النَّسِيمَةَ، لَوْ لَا حُضُورُ الْحَاضِرِ وَ قِيَامُ الْحُجَّةِ بِوُجُودِ النَّاصِرِ وَ مَا أَخَذَ اللَّهُ عَلَى الْعُلَمَاءِ أَنْ لَا يُقَارُوا عَلَى كَيْفِهِ ظَالِمٌ وَلَا سَعْبٌ مَظْلُومٌ، لِأَلْقَيْتُ حَبْلَهَا عَلَى غَارِبِهَا وَ لَسَقَيْتُ آخِرَهَا بِكَأْسِ أَوْلِيهَا وَ لَأَلْفَيْتُمْ دُنْيَاكُمْ هَذِهِ مِنْ عِنْدِي مِنْ عَفْطِهِ عَنِّي؟»^(۲) سوگند به آن که بذر را بشکافت و جان را بیافزید، اگر حضور یافتن بیعت کنندگان نبود و حجت بر لزوم تصدیق من با وجود یافتن نیروی مددکار تمام نمی شد...، زمام حکومت را رها می ساختم و از پی آن نمی گشتم.»^(۳)

۱- سیدروح الله موسوی خمینی، صحیفه امام (رحمه الله علیه)، ج ۴، ص ۴۹۲.

۲- نهج البلاغه، خطبه ۳.

۳- سیدروح الله موسوی خمینی، کتاب ولایت فقیه، ص ۳۸.

«قانون و اجرا بایستی با معیارهای خدایی و با مقررات الهی باشد؛ یعنی با احکام اسلامی یا با احکام مشخص یا با کلیات و آنچه که از اسلام دانسته شده و فهمیده شده‌است، منطبق باشد و معارض نباشد. افرادی هم که مجری هستند، مشخصات و خصوصیات دارند؛ باید عادل باشند، فاسق نباشند، خصوصیات که در قانون اساسی ما متجسد شده و قانون اساسی هم همان شکل اجرایی و دالان عبور به سمت آن چیزی است که ولایت الهی برای ما ترسیم می کند.

خب! مسئله اقلیت و اکثریت هم یک ضرورت است؛ اگرچه ما در اسلام به این صورت چیزی نداریم که آنجایی که آراء مختلف شد، اکثریت را بر اقلیت ترجیح دهیم؛ لکن یک چیز 'لا بُد منه' ای است که در مسائل گوناگون بشری پیش می آید. وقتی پنج نفر درباره یک چیزی تصمیم گیری می کنند، اگر سه نفر بر این امری که به سرنوشت پنج نفر ارتباط دارد اتفاق نظر کردند، آن دو نفر قاعدتاً باید تسلیم بشوند؛ این هم یک چیز عقلایی روشنی است که اسلام این ها را تصویب و امضاء کرده‌است.

بنابراین ولایتی که امروز شما دارید؛ قانونگذاری، ولایت است، یک ولایت الهی است؛ ریشه در ولایت الهی دارد؛ برخاسته و پدید آمده از ولایت الهی است. این مردم سالاری دینی که ما می گوئیم، معنایش این است؛ یعنی نماینده مجلس شورای اسلامی از این طریقی که در قانون اساسی برای مجاری اعمال ولایت الهی معین

شده، یک ولایتی پیدا کرده‌است که این شد یک تکلیف؛ بنابراین آنچه که در مجلس شورای اسلامی تصویب می‌شود، برای من شخصی و نوعی واجب الاتباع است و بایستی بر طبق او عمل کنم. این مبنا، مبنای اسلامی است... .

تفکر اسلامی بر مبنای یک پایه محکم، برخاسته از ولایت الله، با شیوه مشخص و تدوین شده در قانون اساسی جمهوری اسلامی که خدای متعال به انسان ها حق داده که یک حقی را به کسی بسپرنند، بنا شده که بگویند آقا! شما بیا برای ما این کارها را انجام بده. مردم هم این حق را در آراء خودشان در مجلس، در ریاست جمهوری، در آن چیزهایی که به آراء مردم وابسته است، به افراد می دهند؛ بنابراین پایه مردم سالاری دینی این است؛ یعنی یک پایه اصیل و عمیق که حقیقتاً مورد اعتقاد است.»^(۱)

«در مردم سالاری دینی و در شریعت الهی این موضوع مطرح است که مردم باید حاکم را بخواهند، تا او مورد قبول باشد و حق داشته باشد که حکومت کند. ای کسی که مسلمانی، چرا رأی مردم معتبر است؟ می گوید: چون مسلمانم؛ چون به اسلام اعتقاد دارم و چون در منطق اسلام، رأی مردم بر اساس کرامت انسان پیش خدای متعال معتبر است.»^(۲)

«در قانون اساسی ترتیبی داده شده‌است

۱- بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی (مدظله العالی)، در اولین دیدار با نمایندگان مجلس هشتم، ۲۱ خرداد ۸۷.

۲- بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی (مدظله العالی)، در دیدار استادان و دانشجویان قزوین ۲۶ آذر ۸۲.

که حضور و اراده و رأی و خواست مردم را با جهت گیری اسلامی، در همه ارکان نظام، ظهور و بروز می دهد. این نظام مستحکم، انتخاب مردمی، مجلس مردمی و دولت مردمی که بر پایه اسلام بود، مانع نفوذ دشمن شد.»^(۱)

«جمهوری اسلامی، یعنی آنجایی که هدایت الهی و اراده مردمی توأم با یکدیگر در ساخت نظام تأثیر می گذارند. بر این نظریه، هیچ گونه خدشه و اشکالی در بحث های دانشگاهی و محافل تحقیقاتی وارد نمی شود؛ اما اگر شما بخواهید حقانیت این نظریه را برای مردم دنیا ثابت کنید، در عمل باید ثابت کنید. چالش عمده نظام جمهوری اسلامی این است.»^(۲)

- سیره عملی ائمه اطهار (علیهم السلام) نیز به روشنی جایگاه بلند «بیعت» را در تشکیل حکومت اسلامی تبیین می کند که برای نمونه به چند مورد اشاره می کنیم:

۱. «تاریخ زندگی امیرالمؤمنین (علیه السلام) بعد از رحلت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) و به ویژه چگونگی قبول حکومت و خلافت از سوی آن حضرت، گواه روشنی بر اهتمام وی به تأثیر آرای عمومی در تعیین زمامدار می باشد.

توضیح اینکه بعد از ارتحال پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) با وجود نصوص و تصریحات فراوان آن حضرت بر اینکه امامت و خلافت بعد از ایشان برعهده

۱- بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی (مدظله العالی)، در دیدار اقشار مختلف مردم، به مناسبت ۱۹ دی ماه، سالروز قیام مردم قم، ۱۹ دی ۸۰.

۲- بیانات رهبر معظم انقلاب (مدظله العالی)، در اجتماع بزرگ مردم شهرستان کاشان و آران و بیدگل، ۲۰ آبان ۸۰.

علی (علیه السلام) بود و در وجود وی تبلور می یابد، برنامه سقیفه شکل گرفت و موجب انحراف خلافت از مسیر اصلی خود گردید. علی (علیه السلام) که در زمان رحلت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به همراهی بعضی از اصحاب به غسل و تجهیز آن حضرت اشتغال داشت، پس از آنکه از بیعت مردم با ابوبکر آگاه شد در صدد تحصیل حق مسلم خود برآمد تا چنین پنداشته نشود که وی اعتقادی به حقانیت خود نداشته و لذا در این خصوص اقدامی نکرده است، از این رو بود که آن حضرت به همراه همسرش فاطمه زهرا (علیها السلام) به خانه های انصار رفته از آنان یاری می طلبید. فاطمه (علیها السلام) نیز آنان را به یاری امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرا می خواند؛ لیکن آنان در جواب می گفتند: ای دختر رسول خدا، کار بیعت با این مردم اتمام یافته است، چنانچه پسرعمویت زودتر از ابوبکر از ما بیعت می خواست، به یقین کسی را با او برابر نمی کردیم و جز او را نمی پذیرفتیم. علی (علیه السلام) پاسخ می داد: شگفتا! انتظار داشتید جنازه رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) را بدون انجام کفن و دفن میان خانه بگذارم و برای به دست آوردن حکومتی که از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به جا مانده بود، به نزاع و کشمکش پردازم؟ فاطمه (علیها السلام) نیز می گفت: ابوالحسن آنچه سزاوار بود، عمل کرد و وظیفه خود را انجام داد. آنان نیز کاری کردند که خدا از آنان بازخواست خواهد کرد.»^(۱)

۲. «هنگامی که مردم پس از کشته شدن

۱- اصغر قائدان، تحلیلی بر مواضع سیاسی علی بن ابی طالب (علیه السلام)، ص ۸۳؛ به نقل از: ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۶، ص ۱۳.

خلیفه سوم به نزد علی (علیه السلام) آمده و با اصرار فراوان خواستند با آن حضرت بیعت کنند، فرمود: 'دَعُونِي وَ التَّمِسُوا غَيْرِي... وَ اعْلَمُوا أَنِّي إِنِ اجْتَبَيْتُمْ رِكْبَتِي بَكُمْ مَا أَعْلَمُ وَ لَمْ أُصْغِرْ إِلَى قَوْلِ الْقَائِلِ وَ عَتَبِ الْعَاتِبِ وَ إِن تَرَكْتُمُونِي فَأَنَا كَأَحَدِكُمْ وَ لَعَلِّي أَسْمِعُكُمْ وَ أَطُوعُكُمْ لِمَنْ وَ لَيْتُمُوهُ أَمْرَكُمْ؛ (۱) مرا واگذارید و شخص دیگری را برای این مسئولیت انتخاب کنید... و بدانید که اگر من دعوت شما را اجابت کنم، براساس آنچه خود می دانم بر شما حکومت خواهم کرد و به گفته این و آن و سرزنش افراد گوش نخواهم داد؛ ولی اگر مرا واگذارید، من نیز همانند یکی از شما هستم و شاید من شنواترین و مطیع ترین شما باشم، نسبت به کسی که حکومت خویش را به وی بسپارید.'

بدون شک امام معصوم (علیه السلام) از مبالغه و مجامله و تعارفات غیر واقعی و گزاف گویی منزه است؛ بنابراین وقتی می فرماید به سراغ دیگری بروید و بدانید که اگر مرا واگذارید و شخص دیگری را به حکومت بر خود برگزینید، نسبت به او از همه شما شنواتر و مطیع تر خواهم بود، حقیقت را بیان می کند.

تأمل در این قطعه زیبای تاریخی، گویای آن است که یک امام معصوم (علیه السلام) که در زمان خود، تنها کسی است که دارای ولایت الهی می باشد و پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) در مواضع متعددی بر این مقام او تأکید کرده است، با وجود ظلم های فراوانی که در حق او روا داشته شده و به سکوتی طولانی در

طی ۲۵ سال، به گونه ای دردناک، خار در چشم و استخوان در گلو، مجبور گشته است؛ اینک که مردم به او روی آورده اند، آن را یک فرصت طلایی برای خود نمی شمرد؛ بلکه در صدد آگاهی دادن به مردم بر می آید تا رضایت و انتخاب آنان از روی علم باشد.»^(۱)

علی (علیه السلام) در یکی از نامه های خود به این حقیقت اشاره کرده می فرماید: «و ان العامه لم تبایعنی لسلطان غالب و لا لعرض حاضر»^(۲) توده مردم به خاطر قدرت و زور و حادثه ای ناگهانی با من بیعت نکردند.

۳. «در تاریخ طبری به نقل از محمد بن حنفیه آمده است که گفت: من پس از کشته شدن عثمان در کنار پدرم علی (علیه السلام) بودم. آن حضرت به منزل وارد شد و اصحاب رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) اطراف وی اجتماع نمودند و گفتند: این مرد [عثمان] کشته شد و مردم ناگزیر باید امام و رهبری داشته باشند و ما امروز کسی را سزاوارتر از تو برای این امر نمی یابیم. نه کسی سابقه تو را دارد و نه کسی از تو به رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نزدیک تر است.

علی (علیه السلام) فرمود: «این کار را انجام ندهید؛ چرا که من وزیر شما باشم، بهتر از این است که امیرتان باشم. گفتند: نه به خدا سوگند، ما دست بر نخواهیم داشت تا با تو بیعت کنیم.» حضرت فرمود: «فَفِي الْمَسْجِدِ إِنَّ بَيْعَتِي لَأَتَكُونُ خَفِيًّا وَلَا

۱- محمدجواد ارسطو، «اهتمام به آرای عمومی و دید مردم در نگاه علی (علیه السلام)» مجله حکومت اسلامی، ش ۱۷، ص ۱۱۲.

۲- نهج البلاغه ترجمه فیض الاسلام، نامه ۵۴.

تَكُونُ إِلَّا عَنْ رِضَا الْمُسْلِمِينَ؟^(۱) پس [مراسم بیعت] در مسجد باشد؛ چراکه بیعت من مخفی نیست و جز با رضایت مسلمانان عملی نمی باشد.^(۲)

۴. «در نهایت نیز آنجا که امیرالمؤمنین (علیه السلام) حکومت را می پذیرد؛ در روایت های متعددی از جمله روایت «لولا حضور الحاضر» که در فصل قبل آورده شد، دلیل آن را همین «بیعت» پرشور مردم بیان می فرماید؛ حضور جمعیت فراوان و وجود یاورانی که باعث اتمام حجت بر علی (علیه السلام) شدند و هر دو گواه بر اقبال عمومی مردم به آن حضرت است؛ اقبالی که وسعت و عظمتش به اندازه ای بود که علی (علیه السلام) درباره آن فرمود: «وَبَسَّطْتُمْ يَدِي فَكَفَفْتُهَا وَمَدَدْتُ مَوْهَا فَقَبَضْتُهَا ثُمَّ تَدَاكَتُمْ عَلَيَّ تَدَاكَتْ الْإِبِلُ الْهَيْمَ عَلَى حِيَاضِهَا يَوْمَ وَرَدَهَا حَيْثِي انْقَطَعَتِ النَّعْلُ وَسَقَطَ الرَّدَاءُ وَوُطِئَ الضَّعِيفُ وَبَلَغَ مِنْ سُرُورِ النَّاسِ بَبَيْعَتِهِمْ إِيَّايَ أَنْ ابْتَهَجَ بِهَا الصَّغِيرُ وَهَدَجَ إِلَيْهَا الْكَبِيرُ وَتَحَامَلَ نَحْوَهَا الْعَلِيلُ وَحَسِرَتْ إِلَيْهَا الْكِعَابُ»^(۳) شما دستم را گشودید من آن را بستم، شما دستم را کشیدید من جمع کردم، آنگاه شما به من هجوم آوردید؛ همانند هجوم شتران تشنه به آبشخور خویش هنگام خوردن آب تا جایی که کفش از پای در آمد و عبا افتاد و افراد ناتوان زیر دست و پا ماندند و شادمانی مردم از بیعت با من تا آنجا رسید که کودکان به وجد آمده و افراد مسن، خرامان برای

۱- بحار الأنوار، ج ۳۲، ص ۲۳.

۲- محمدجواد ارسطو، «اهتمام به آرای عمومی و دید مردم در نگاه علی (علیه السلام)»، مجله حکومت اسلامی، ش ۱۷، ص ۱۱۲.

۳- نهج البلاغه، خطبه ۲۲۹.

بیعت به راه افتادند و افراد علیل و دردمند از جا حرکت کردند و دختران نوجوان از شوق، بدون روبند برای بیعت شتافتند.» (۱)

۲.۱.۴.۲. تبعیت و اطاعت از اوامر ولی

امام خمینی (رضوان الله علیه): «تبعیت از رسول اکرم (علیه السلام) هم، به حکم خدا است که می فرماید: (و اطیعوا الرَّسُولَ)؛ از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) پیروی کنید. پیروی از متصدیان حکومت یا 'اولی الامر' نیز به حکم الهی است، آنجا که می فرماید: (أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ) (۲).» (۳)

«امروز در دنیای اسلام این مطلب میان مسلمان ها پذیرفته شده است که اگر کسی (اولی الامر منکم) بود؛ یعنی از خود مردم، از میان مردم، دارای قدرت حاکمیت شد، اطاعت او واجب است؛ یعنی 'اطاعت از پیغمبر' را به عنوان 'حاکمیت مسلمان ها' منتقل کرده اند به افراد دیگری در جامعه بشری، به شکل های مختلف؛ البته بعضی ممکن است از برادران اهل سنت، عقاید افراطی در این مورد داشته باشند و تصور کنند که این حاکم هر جور بود؛ فاسق بود؛ فاجر بود؛ وابسته بود؛ بی دین بود، اطاعت او هم واجب است؛ لکن مسلماً عده زیادی از مسلمان ها، مسلمانان اهل سنت، برادران سنی ما معتقد

۱- محمدجواد ارسطو، «اهتمام به آرای عمومی و دید مردم در نگاه علی (علیه السلام)» مجله حکومت اسلامی، ش ۱۷، ص ۱۱۲.

۲- نساء، ۵۹.

۳- روح الله موسوی خمینی، کتاب ولایت فقیه، ص ۴۶.

هستند بر اینکه حکومت اسلامی که متعلق به پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بود، این به انسان هایی با یک شرایط عادی و معمولی و بدون فسق و الحاد و فجور منتقل خواهد شد. (۱)

امام خمینی (رضوان الله علیه): «واجب است اطاعت کنید از اولی الامر... بر شما واجب است به حکم اسلام، که تبعیت کنید و به حکم قرآن، به حسب رأی علمای خودتان، به حسب رأی مشایخ خودتان. شما اگر چنانچه مسلم هستید، چرا تبعیت از قرآن نمی کنید؟ چرا به حسب آن طوری که علمای شما استفاده [کرده اند] از آیه شریفه (أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ) (۲) اطاعت نمی کنید؟ شما در صورت مسلمان هستید، در ظاهر اظهار اسلام می کنید؛ به حسب واقع مسلم نیستید.» (۳)

۲۶- امام خمینی (رضوان الله علیه): «من باید یک تنبیه دیگری هم بدهم و آن اینکه من که ایشان را حاکم کردم، یک نفر آدمی هستم که به واسطه ولایتی که از طرف شارع مقدس دارم، ایشان (نخست وزیر) را قرار دادم... ایشان را که من قرار دادم، واجب الاتباع است، ملت باید از او اتباع کند. یک حکومت عادی نیست؛ یک حکومت شرعی است؛ باید از او اتباع کنند. مخالفت با این حکومت

۱- بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی (مدظله العالی)، در خطبه های نماز جمعه، ۱۶ بهمن ۶۶.

۲- نساء، ۵۹.

۳- سیدروح الله موسوی خمینی، صحیفه امام (رحمه الله علیه)، ج ۹، ص ۳۳۷.

مخالفت با شرع است، قیام بر علیه شرع است. قیام بر علیه حکومتِ شرع، جزایش در قانون ما هست؛ در فقه ما هست و جزای آن بسیار زیاد است. من تنبه می دهم به کسانی که تخیل این معنی را می کنند؛ که کارشکنی بکنند یا اینکه خدای نخواستہ یک وقت قیام بر ضد این حکومت بکنند. من اعلام می کنم به آن ها که جزای آن ها بسیار سخت است؛ در فقه اسلام. قیام بر ضد حکومت خدایی، قیام بر ضد خداست؛ قیام بر ضد خدا کفر است.»^(۱)

«بالاخره ولی فقیه از امام معصوم (علیه السلام) که بالاتر نیست، امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرماید: 'لَوْ لَا حُضُورُ الْحَاضِرِ وَ قِيَامُ الْحُجَّةِ بِوُجُودِ النَّاصِرِ... لِأَلَقِيَتْ حَبَلَهَا عَلَى غَارِبِهَا'»^(۲) بنابراین باید وجود ناصر باشد؛ بایستی افراد بیایند، بخواهند. وقتی خواستند، اگر تکلیفی برعهده آن حاکم، آن تکلیف منجز خواهد شد؛ مجبور است که عمل بکند و الا آن تکلیف، اگر بر او تکلیفی باشد، تکلیف منجزی نخواهد بود. اینجاست که نقش مردم، نقش مهمی است. هرکسی که دغدغه مردم را دارد، باید برای این بخش فکر بکند، کاری کند که مردم به ایمان و تبعیت و اطاعت 'عن قلب'^(۳) کشانده بشوند؛ چون این کار مشکلی نیست؛ وقتی مردمی هستند مثل مردم ما، مردم مؤمن، دین باور، معتقد

۱- روح الله موسوی خمینی، صحیفه امام (رحمه الله علیه)، ج ۶، ص ۵۹: «معرفی آقای مهدی بازرگان به عنوان نخست وزیر دولت موقت».

۲- نهج البلاغه، خطبه ۳.

۳- از صمیم قلب.

به مبانی، حاضر برای فداکاری در این راه» (۱).

علامه حسینی طهرانی (رحمه الله علیه) در این باره می نویسد: «اولین حقی که والی، یعنی دولت اسلام (ولایت فقیه) بر مردم دارد، حق فرمانبرداری است و در تاریخ اسلام آن را «حق بالسمع والطاعة» می گویند و این هم از روایات پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) گرفته شده است که فرمودند: باید که امت بالسمع والطاعة، از والی و فرمانده اطاعت کند.

عباده بن ولید در کتاب موطأ، مالک (نویسنده این کتاب) روایتی دارد که پیغمبر آن را به عنوان حق شنوایی و فرمانبرداری در سختی و آسانی، در نشاط و بدحالی تعبیر فرمودند؛ یعنی امت از والی باید اطاعت کند و این از آیه قرآن گرفته شده است: «إِنَّمَا كَانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ أَنْ يَقُولُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» (۲).

این است و جز این نیست که قول مؤمنان، در زمانی که آن ها را به خدا و رسول دعوت کنند، برای اینکه میان آن ها حکم کند، این است که بگویند: «سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا»؛ گوش محض هستیم و اطاعت محض هستیم. «وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ»؛ بنابراین، اصل، اطاعت امت از والی طبق این آیه شریفه قرآن است» (۳).

ضرورت تبعیت از حاکم اسلامی، در کلام آیت الله روحانی (رحمه الله علیه) نیز انعکاس یافته است:

۱- بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی (مدظله العالی)، در دیدار اعضای مجلس خبرگان، ۱۵ بهمن ۷۶.

۲- نور، ۵۱.

۳- سید محمد حسین حسینی طهرانی، ولایت فقیه در حکومت اسلام، ص ۱۵۴.

«چنان که حاکم همان کسی باشد که خداوند او را حاکم قرار داده است و او امر به معصیت نکند، اطاعت از او واجب است. آیه کریمه (أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ) (۱) دلیل روشن این مطلب است. در این آیه کریمه، قطع نظر از اطاعت خدا به اطاعت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و اولی الامر هم امر شده است... اطاعت پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و اولی الامر غیر از عمل به احکام شرعی است، مانند نماز؛ زیرا عمل به احکام، اطاعت خدا است؛ اطاعت پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و اولی الامر عبارت است از: عمل کردن به دستورات آنان در اداره امور مملکتی و نظام اجتماعی.

... ابوامامه روایت میکند که: (أَطِيعُوا وُلَاةَ أَمْرِكُمْ تَدْخُلُوا جَنَّةَ رَبِّكُمْ)؛ (۲) شنیدم پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله و سلم) می فرماید: ای مردم! اطاعت بنمایید کسانی [را] که ولی امر شما هستند [کسی که پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) او را ولی امر بداند، همان است که خدا او را حاکم قرار داده است] و در سایه این اطاعت داخل بهشت می شوید.

صدوق (رحمه الله علیه) از امام صادق (علیه السلام) روایت می کند که فرمود: 'الْمُحَمَّدِيُّ السَّمْحَةُ إِقَامُ الصَّلَاةِ وَ إِيْتَاءُ الزَّكَاةِ وَ صِيَامُ شَهْرِ رَمَضَانَ وَ حِجُّ الْبَيْتِ الْحَرَامِ وَ الطَّاعَةُ لِلْإِمَامِ وَ آدَاءُ حُقُوقِ الْمُؤْمِنِ'؛ (۳) شریعت سهل و آسان محمدی عبارت است از: به پاداشتن نماز، دادن زکات و روزه گرفتن در ماه رمضان و حج

۱- نساء، ۵۹.

۲- شیخ صدوق، الخصال، ص ۲۲۸.

۳- شیخ صدوق، الخصال، ج ۱، ص ۳۲۸.

بیت الله الحرام و طاعت رهبر و پیشوا و ادای حقوق مؤمنین. ابو حمزه از امام باقر (علیه السلام) روایت می کند که بعد از آنکه از آن حضرت سؤال شد: حق امام و پیشوا بر مردم چیست؟ فرمود: 'حَقُّهُ عَلَيْهِمْ أَنْ يَسْمَعُوا لَهُ وَيَطِيعُوا قَوْلَ مَا حَقُّهُمْ عَلَيْهِمْ قَالَ يَقْسَمَ بَيْنَهُمْ بِالسَّوِيَّةِ وَيَعْدِلَ فِي الرِّعَايَةِ؟' (۱) حق امام بر مردم این است که به حرف او گوش بدهند و فرمانبردار او باشند.

می گوید: سؤال کردم: حق مردم بر امام چیست؟ فرمود: ثروت های عمومی را حیف و میل نکنند و به هرگونه که میل او باشد، تقسیم نکنند؛ بلکه به نحو مساوی تقسیم کند و نسبت به آحاد ملت به عدالت رفتار نماید.

عبدالاعلی از امام صادق (علیه السلام) روایت می کند که فرمود: 'السَّمْعُ وَالطَّاعَةُ أَبْوَابُ الْخَيْرِ السَّمْعُ الْمُطِيعُ لَا حُجَّةَ عَلَيْهِ وَالسَّمْعُ الْعَاصِي لِمَا حُجَّجَ لَهُ وَإِمَامُ الْمُسْلِمِينَ تَمَّتْ حُجَّتُهُ وَاجْتَرَأَ يَوْمَ يَلْقَى اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ؟' (۲) گوش دادن و فرمانبرداری نمودن موجب روی آوردن خیرات است و به خیر نمی رسد شخص، مگر با اطاعت. شخص مطیع، حجت بر علیه او نیست؛ [و شخص] غیر فرمانبردار، در روز قیامت حجت ندارد بر ترک اطاعت و امام مسلمین با اصدار فرامین، حجت و احتجاجش با مردم تمام است؛ در وقت ملاقات با خدا.

حضرت امیر (علیه السلام) در خطبه ای چنین می فرماید: 'أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ اللَّهَ جَعَلَكُمْ فِي الْحَقِّ جَمِيعاً سِوَاءَ'

۱- شیخ صدوق، الخصال، ص ۲۳۳.

۲- اصول کافی، ج ۱، ص ۱۸۹.

أَسْوَدُكُمْ وَأَحْمَرُكُمْ وَجَعَلَكُمْ مِنَ الْوَالِي وَجَعَلَ الْوَالِي مِنْكُمْ بِمَنْزِلَةِ الْوَلَدِ مِنَ الْوَالِدِ وَالْوَالِدِ مِنَ الْوَلَدِ فَجَعَلَ لَكُمْ عَلَيْهِ إِنْصَافَكُمْ وَالتَّغْدِيلَ بَيْنَكُمْ وَالْكَفَّ عَنْ فَيْئِكُمْ فَإِذَا فَعِلَ مَعَكُمْ ذَلِكَ وَجَبَتْ عَلَيْكُمْ طَاعَتُهُ فِيمَا وَافَقَ الْحَقَّ؟^(۱) خدا جمیع بشر را در حقوق، یکسان قرار داده... حق شما بر والی، آن است که انصاف و برابری بین شما معمول دارد... در صورتی که چنین کرد، واجب است بر شما اطاعت او در آنچه موافق حق است.

اساساً اگر اطاعت واجب نباشد، هرج و مرج لازم می آید و چنانچه حاکم به معصیت حکم کرد، اطاعت او واجب نیست؛ زیرا قطع نظر از آنکه در روایات، اطاعت مقید شده است به حکم موافق حق، روایت متواتره از ائمه معصومین (علیهم السلام) رسیده است که فرموده اند: «لَا طَاعَةَ لِمَخْلُوقٍ فِي مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ؟»^(۲) طاعت هیچ مخلوقی در صورتی که امر به معصیت خدا بکند، واجب نیست.»^(۳)

۳.۱.۴.۲. ارائه نظر مشورتی

«تشکیل مجالس مقننه به شکل فعلی در کشورهای اسلامی در یک قرن اخیر رایج شده؛ ولی در اصل، اسلام منادی و پیشروی برپایی حکومت های مردمی و شورایی در چارچوب وحی و قوانین الهی است. پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) به فرمان الهی (وَ شَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ)^(۴) در مهمات

۱- شرح ابن ابی الحدید، ج ۳، ص ۱۹۵.

۲- أمالی الصدوق، ص ۳۷۰.

۳- سید محمد صادق روحانی، نظام حکومت در اسلام، ص ۱۳۳.

۴- آل عمران، ۱۵۹

حکومتی اسلام مشورت می فرمودند و حتی در صورت غلبه رأی جمع، بر نظر مبارک ایشان، در مواردی به نظر اصحاب عمل می کردند. شاید بتوان گفت که این امر یکی از رموز پیشرفت سریع و بی سابقه مسلمانان در آغاز تاریخ اسلام بوده است. (۱)

«اسلام در ضمن اینکه احکام الهی و اراده الهی را در هدایت و صلاح انسان ها دارای کمال تأثیر می داند، اراده انسان، حضور انسان و حضور آحاد مردم را هم در همه کارها پیش بینی کرده است. یک نمونه آن همین مسئله شورا است. خدای متعال در علائم مؤمنین می فرماید: (وَأْمُرْهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ)؛ (۲) کارهایشان را با مشورت انجام می دهند؛ البته مشورت، با شکل های مختلفی ممکن است انجام گیرد؛ این [شوراهای اسلامی شهر و روستا] هم، یک شکل از اشکال مشورت است.» (۳)

استاد شهید مطهری (رحمه الله علیه) در ضرورت بحث مشورت می نویسند: «در دستورات دین مقدس اسلام به مشورت توصیه اکیدی شده؛ خصوصاً در کارهای اجتماعی. اولاً خود قرآن می فرماید: (وَالَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَمْرُهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ)؛ (۴) آن ها که

۱- پیام رهبر معظم انقلاب (مدظله العالی)، به کنفرانس بین المجالس اسلامی، ۲۵ خرداد ۷۸.

۲- شوری، ۳۸.

۳- بیانات رهبر معظم انقلاب (مدظله العالی)، در دیدار مسئولان شوراهای اسلامی شهر و بخش سراسر کشور ۴ خرداد ۷۸.

۴- الشوری، ۳۸.

دعوت الهی را پذیرفته و نماز را به پا داشته اند و کارهای خود را با مشورت حل و فصل می کنند و از روزی هایی که به آن ها داده ایم، انفاق می کنند.

یکی از مختصات اهل ایمان را این مطلب قرار می دهد که کارهایشان را با شور و هم فکری صورت می دهند؛ آن را هم ردیف نماز و انفاق قرار داده [است]. درباره رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) می فرماید: (فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ)؛ (۱) نسبت به مردم عفو و گذشت داشته باش، برای آن ها دعا و استغفار کن و در کارها با آن ها مشورت کن.

رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) با آنکه پیغمبر بود و با آنکه مردم توقع نداشتند که او رأی و عقیده و نظر آن ها را بخواهد و دخالت دهد؛ او خودش برای آنکه مردم را تحقیر نکرده باشد، برای آنکه به مردم شخصیت بدهد و شخصیت آن ها را محترم بشمارد، برای اینکه دستورالعمل امت باشد برای همیشه، با آن ها مشورت می کرد و از آن ها نظر می خواست.

داستان مشورت نظامی در جنگ خندق و نظردادن سلمان فارسی که در ایران در این گونه مواقع دور شهر خندق می کنند و به این وسیله از خود دفاع می کنند و پذیرفتن رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) نظر سلمان را، معروف است.

سخن امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) در آن خطبه (۲) همین که به اینجا رسید که فرمود: یک نفر در هر

۱- آل عمران، ۱۵۹.

۲- نهج البلاغه، خطبه ۱۶۵.

مقام و هردرجه ای باشد، مقامش در دین و در نزد خدا هرچه باشد، مافوق همکاری با دیگران نیست؛ افراد دیگر هم هراندازه در چشم ها حقیر و بی قدر نمایند، این حق از آن ها سلب نمی شود که به همکاری دعوت بشوند؛ سخن که به اینجا رسید، یکی از مستمعین مثل اینکه تهییج شد و تحت تأثیر احساسات خود قرار گرفت، از جا حرکت کرد و از آن حضرت تشکر و ثنای بلیغی کرد.

بعد از حرف های او دومرتبه حضرت به سخن درآمد و جمله هایی فرمود. از آن جمله ها من امشب فقط یک نکته را که باز در مورد حق است و مکمل مطالب گذشته است، عرض می کنم. آن نکته این است که حضرت آمادگی خود را برای شنیدن هر نوع انتقادی و عرضه داشتن پیشنهادهای اصلاحی ذکر می کند و می گوید: با من به تعارف و رودرواسی و مجامله رفتار نکنید، هرچه به نظرتان می رسد؛ بگویید. فرمود: «وَلَا تُخَالِطُونِي بِالْمُصَانَعَةِ وَلَا تَطْنُوا بِي اسْتِثْقَالًا فِي حَقِّ قِيلَ لِي وَ لَا اِلْتِمَاسَ اعْظَامَ لِنَفْسِي، فَانَّهُ مَنِ اسْتِثْقَلَ الْحَقَّ اِنْ يُقَالَ لَهُ اَوْ الْعِدْلَ اِنْ يُعْرَضَ عَلَيْهِ كَانَ الْعَمَلُ بِهِمَا اَثْقَلَ عَلَيْهِ؟» (۱) با من با تعارف و تملق و رودرواسی رفتار نکنید. گمان نبرید که گوش من برای شنیدن انتقاد و عرضه شدن اینکه مقتضای حق این است که چنین و چنان باشی، سنگین است. بدانید آن کس که شنیدن انتقاد و تذکرات و سخن حق بر گوشش ثقیل است، عمل بر طبق حق بر او سنگین تر خواهد بود. علامت

اهل حق و اهل عدل این است که از تذکرات و انتقادات پروا ندارند.

این جمله را برای این فرمود که قبلاً آن مرد برخاسته بود و از آن حضرت مقداری ثنا و ستایش کرده بود. خواست به مردم بفهماند که گمان نکنید من خوشم می آید که از من تعریف کنید؛ بنای کار را بر مصانعه و مجامله بگذارید؛ نه، برعکس؛ انتظار من اظهارنظرهای صریح و خیرخواهانه است در کارها: «فَلَا تَكْفُوا عَنْ مَقَالِهِ بِحَقِّ أَوْ مَشْوَرِهِ بِعَدْلٍ؟» (۱) مبدا از تذکرات بجا و از مشورت دادن ها مضایقه کنید.

اینکه می گویند حکومت علی (علیه السلام) عالی ترین مظهر دموکراسی بود، روی همین جهات بود؛ خودش با آنکه امام است و قدرت های مادی و معنوی را در اختیار دارد، به مردم پروبال می دهد، آن ها را بر انتقاد و اعتراض تشجیع می کند.» (۲)

آیت الله مکارم شیرازی (حفظه الله تعالی) نیز در تفسیر نمونه به این بحث پرداخته و فرموده اند: «پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) قبل از آغاز جنگ 'احد' در چگونگی مواجهه با دشمن، با یاران خود مشورت کرد و نظر اکثریت بر این شد که اردوگاه، دامنه احد باشد و دیدیم که این نظر، محصول رضایت بخشی نداشت. در اینجا این فکر به نظر بسیاری می رسید که در آینده، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نباید با کسی مشورت کند. قرآن به این طرز تفکر پاسخ می گوید و دستور می دهد که باز هم با آن ها مشورت کن،

۱- نهج البلاغه، خطبه ۲۱۶.

۲- مرتضی مطهری، مجموعه آثار، ج ۲۲، ص ۲۴۰.

هرچند نتیجه مشورت در پاره ای از موارد، سودمند نباشد؛ زیرا از نظر کلی که بررسی کنیم، منافع آن روی هم رفته به مراتب بیش از زیان های آن است و اثری که در آن برای پرورش فرد و اجتماع و بالابردن شخصیت آن ها وجود دارد، از همه این ها بالاتر است.

اکنون ببینیم پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در چه موضوعاتی با مردم مشورت می کرد. گرچه کلمه 'الامر' در 'و شاورهم فی الامر' (۱) مفهوم وسیعی دارد و همه کارها را شامل می شود؛ ولی مسلم است که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) هرگز در احکام الهی با مردم مشورت نمی کرد؛ بلکه در آن ها صرفاً تابع وحی بود؛ بنابراین مورد مشورت، تنها طرز اجرای دستورات و نحوه پیاده کردن احکام الهی بود و به عبارت دیگر، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در قانون گذاری، هیچ وقت مشورت نمی کرد و تنها در طرز اجرای قانون، نظر مسلمانان را می خواست و لذا گاهی که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) پیشنهادی را طرح می کرد، مسلمانان نخست سؤال می کردند که آیا این یک حکم الهی است؟ و یک قانون است که قابل اظهار نظر نباشد؟ یا مربوط به چگونگی تطبیق قوانین می باشد؟ اگر از قبیل دوم بود، اظهار نظر می کردند و اگر از قبیل اول بود، تسلیم می شدند. چنان که در جنگ بدر، لشکر اسلام طبق فرمان پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می خواستند در نقطه ای اردو بزنند. یکی از یاران به نام «جباب بن منذر» عرض کرد: ای رسول خدا! این محلی را که برای

لشکرگاه انتخاب کرده اید، طبق فرمان خدا است که تغییر آن جایز نباشد یا صلاح دید خود شما می باشد؟ پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: فرمان خاصی در آن نیست. عرض کرد: اینجا به این دلیل و آن دلیل، جای مناسبی برای اردوگاه نیست؛ دستور دهید لشکر از این محل حرکت کند و در نزدیکی آب برای خود محلی انتخاب نماید. پیغمبر اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم) نظر او را پسندید و مطابق رأی او عمل کرد. آنگاه، قرآن در ادامه می افزاید: به هنگام تصمیم نهایی باید توکل بر خدا داشته باشی: (فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ (۱))

همان اندازه که به هنگام مشورت، باید نرمش و انعطاف به خرج داد، در موقع اتخاذ تصمیم نهایی، باید قاطع بود؛ بنابراین، پس از برگزاری مشاوره و روشن شدن نتیجه مشورت، باید هرگونه تردید، دودلی و آراء پراکنده را کنار زد و با قاطعیت تصمیم گرفت و این همان چیزی است که در آیه فوق از آن تعبیر به عزم شده و آن تصمیم قاطع می باشد. قابل توجه اینکه: در جمله بالا، مشاوره به صورت جمع ذکر شده [است]: (وَ شَاوِرْهُمْ)؛ ولی تصمیم نهایی تنها به عهده پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) و به صورت مفرد ذکر شده [است]: (عَزَمْتَ). این اختلاف تعبیر، اشاره به یک نکته مهم می کند و آن اینکه: بررسی و مطالعه جوانب مختلف مسائل اجتماعی، باید به صورت دسته جمعی انجام گیرد، اما هنگامی که طرحی تصویب شد، باید برای اجرای آن، اراده واحدی به کار افتد. در غیر

این صورت، هرج و مرج پدید خواهد آمد؛ زیرا اگر اجرای یک برنامه، به وسیله رهبران متعدد، بدون الهام گرفتن از یک سرپرست صورت گیرد، قطعاً مواجه با اختلاف و شکست خواهد شد؛ به همین جهت، در دنیای امروز نیز مشورت را به صورت دسته جمعی انجام می دهند؛ اما اجرای آن را به دست دولت هایی می سپارند که تشکیلات آن ها زیر نظر یک نفر اداره می شود.»^(۱)

۴.۱.۴.۲. نظارت بر اجزای حکومت

امام خمینی (رضوان الله علیه): «باید همه زن ها و هم مردها در مسائل اجتماعی، مسائل سیاسی وارد باشند و ناظر باشند، هم به مجلس ناظر باشند، هم به کارهای دولت ناظر باشند، اظهار نظر بکنند.

ملت باید الان همه ناظر امور باشند؛ اظهار نظر بکنند در مسائل سیاسی، در مسائل اجتماعی، در مسائلی که عمل می کند دولت؛ استفاده بکنند [، انتقاد بکنند]، اگر یک کار خلاف دیدند.»^(۲)

امام خمینی (رضوان الله علیه): «ملت وظیفه دارد که در جمهوری اسلامی پشتیبانی از دولت ها [یی] بکند که به خدمت ملت هستند؛ اگر دولتی را دید که خلاف می کند، ملت باید به او تودهنی بزند.»^(۳)

امام خمینی (رضوان الله علیه): «آگاهی مردم و مشارکت و نظارت

۱- ناصر مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج ۳، ص ۱۴۳.

۲- سیدروح الله موسوی خمینی، صحیفه نور، ج ۱۳، ص ۷۰.

۳- سیدروح الله موسوی خمینی، صحیفه نور، ج ۵، ص ۲۳۷.

و همگامی آن‌ها با حکومت منتخب خودشان، خود بزرگترین ضمانت حفظ امنیت در جامعه می‌باشد.»^(۱)

حضرت آیت الله العظمی جوادى آملی (حفظه الله تعالى) در این باره می‌فرماید: «اسلام برای اینکه نظام الهی از هر گزندى محفوظ بماند؛ مردم را نیز به عنوان ناظر ملی موظف کرده است و این گونه نیست که مردم، فقط مشمول قانون باشند و دیگر هیچ ستمی نداشته باشند. اسلام، مردم را ناظرِ حُسن اجرای قانون دینی و الهی قرار داده [است].»^(۲)

نقش نظارت مردمی در کلام آیت الله العظمی مکارم شیرازی (حفظه الله تعالى) چنین انعکاس یافته است: «مردم به عنوان حامیان حکومت و بازوهای دولت اسلامی و نیز به عنوان نظارت و امر به معروف و نهی از منکر و نصیحت و ارشاد، در حکومت نقش دارند.»^(۳)

ایشان در جای دیگر می‌نویسند: «کارهای مهم اجتماعی، بدون حضور مردم در صحنه‌های اجتماعی، امکان پذیر نمی‌باشد. بدین جهت مشارکت مردم در امور اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و حتی نظامی، لازم و ضروری است و برای جلب مشارکت مردم، نفوذ در دل‌ها و محبوبیت اجتماعی مورد نیاز می‌باشد.»^(۴)

استاد شهید مطهری (رحمه الله علیه) نیز می‌گویند: «آنچه

۱- سیدروح الله موسوی خمینی، صحیفه نور، ج ۲، ص ۲۵۹.

۲- عبدالله جوادى آملی، ولایت فقیه؛ ولایت فقاہت و عدالت، ص ۸۲.

۳- ناصر مکارم شیرازی، استفتائات جدید، ج ۳، ص ۵۴۵.

۴- ناصر مکارم شیرازی، آیات ولایت در قرآن، ص ۳۷۳.

می تواند جلوی استبداد را بگیرد، شعور و آگاهی سیاسی و اجتماعی مردم و نظارت آن ها بر کار حاکم است.»^(۱)

۲.۴.۲. وظایف حکومت اسلامی در قبال مردم

اشاره

«جوهر اصلی در مکتب امام بزرگوار ما، رابطه دین و دنیا است؛ یعنی همان چیزی که از آن به مسئله دین و سیاست و دین و زندگی هم تعبیر می کنند. امام در بیان ارتباط دین و دنیا، نظر اسلام و سخن اسلام را به عنوان مبنا و روح و اساس کار خود قرار داده بود. اسلام، دنیا را وسیله ای در دست انسان برای رسیدن به کمال می داند. از نظر اسلام، دنیا مزرعه آخرت است. دنیا چیست؟ در این نگاه و با این تعبیر، دنیا عبارت است از انسان و جهان. زندگی انسان ها، تلاش انسان ها، خرد و دانایی انسان ها، حقوق انسان ها، وظایف و تکالیف انسان ها، صحنه سیاست انسان ها، اقتصاد جوامع انسانی، صحنه تربیت، صحنه عدالت؛ این ها همه میدان های زندگی است. به این معنا، دنیا میدان اساسی وظیفه و مسئولیت و رسالت دین است.

دین آمده است تا در این صحنه عظیم و در این عرصه متنوع، به مجموعه تلاش انسان شکل و جهت بدهد و آن را هدایت کند.

دین و دنیا در این تعبیر و به این معنای از دنیا، از یکدیگر تفکیک ناپذیرند. دین نمی تواند غیر از

۱- مرتضی مطهری، مجموعه آثار، ج ۲۴، ص ۵۰.

دنيا عرصه ديگرى براى اداى رسالت خود پيدا كند. دنيا هم بدون مهندسي دين و بدون دستِ خلاق و سازنده دين، دنيايى خواهد بود تهى از معنويت، تهى از حقيقت، تهى از محبت و تهى از روح. دنيا يعنى محيط زندگى انسان بدون دين، تبديل مى شود به قانون جنگل و محيط جنگلى و زندگى جنگلى. انسان در اين صحنه عظيم بايد بتواند احساس امنيت و آرامش كند و ميدان را به سوى تعالى و تكامل معنوى باز نمايد. در صحنه زندگى بايد قدرت و زور مادى ملاك حقايق به حساب نيايد. در چنين صحنه اى، آنچه مى تواند حاكميت صحيح را بر عهده بگيرد، جز دين چيز ديگرى نيست. تفكيك دين از دنيا به اين معنى، يعنى خالى كردن زندگى و سياست و اقتصاد از معنويت؛ يعنى نابود كردن عدالت و معنويت. دنيا به معناى فرصت هاى زندگى انسان، به معناى نعمت هاى پراكنده در عرصه جهان، به معناى زيبايى ها و شيريني ها، تلخى ها و مصيبت ها، وسيله رشد و تكامل انسان است. اين ها هم از نظر دين ابزارهايى هستند براى اينكه انسان بتواند راه خود را به سوى تعالى و تكامل و بروز استعدادهايى كه خدا در وجود او گذاشته است، ادامه دهد. دنيايى به اين معنا، از دين قابل تفكيك نيست. سياست و اقتصاد و حكومت و حقوق و اخلاق و روابط فردى و اجتماعى به اين معنا، از دين قابل تفكيك نيست؛ لذا دين و دنيا در منطق امام بزرگوار ما مكمل و آميخته و درهم تنيده با يكديگر است و

قابل تفکیک نیست. این، درست همان نقطه ای است که از آغاز حرکت امام تا امروز، بیشترین مقاومت و خصومت و عناد را از سوی دنیاداران و مستکبران برانگیخته است؛ کسانی که زندگی و حکومت و تلاش و ثروت آن ها مبتنی بر حذف دین و اخلاق و معنویت از جامعه است.»^(۱)

۱.۲.۴.۲. زمینه سازی برای حضور و مشارکت مردم و توجه به خواست و نظر آنان

«نظام جمهوری اسلامی، نظام های انتصابی قدرت ها را نسخ کرد و انتخاب مردم را در مدیریت کشور دارای نقش کرد. این حق آحاد ملت است که بتوانند انتخاب کنند و در تعیین مدیر کشور دارای نقش باشند. از سوی دیگر وظیفه هم هست؛ به این خاطر که این شرکت می تواند روح نشاط و احساس مسئولیت را همیشه در جامعه زنده نگه دارد... انتخابات فقط یک وظیفه نیست، فقط یک حق هم نیست؛ هم حق شماسست، هم وظیفه عمومی است.»^(۲)

۳۰- امام خمینی (رضوان الله علیه): «ما بنای بر این نداریم که یک تحمیلی به ملتمان بکنیم و اسلام به ما اجازه نداده است که دیکتاتوری بکنیم. ما تابع آرای ملت هستیم. ملت ما هرطوری رأی داد ما هم

۱- بیانات رهبر معظم انقلاب (مدظله العالی) در مراسم شانزدهمین سالگرد ارتحال امام خمینی (رحمه الله علیه)، ۱۴ خرداد ۸۴.

۲- بیانات رهبر معظم انقلاب (مدظله العالی) در صحن جامع رضوی، ۱ فروردین ۸۴.

از آن‌ها تبعیت می‌کنیم. ما حق نداریم، خدای تبارک و تعالی به ما حق نداده است، پیغمبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) به ما حق نداده است که ما به ملتمان یک چیزی را تحمیل بکنیم.»^(۱)

امام خمینی (رضوان الله علیه): «ما خواهان استقرار یک جمهوری اسلامی هستیم و آن حکومتی است متکی به آرای عمومی. شکل نهایی حکومت با توجه به شرایط و مقتضیات کنونی جامعه ما توسط خود مردم تعیین خواهد شد.»^(۲)

«در انقلاب اسلامی ایران، چند خصوصیت مهم وجود داشت که همه منطبق بر حرکت اسلامی صدر اول بود:

... دوم آن که برای تحقق این هدف، از توده‌های مؤمن و آگاه و دردمند و فداکار و نه از احزاب و گروه‌ها و سازمان‌های سیاسی نیروی انسانی لازم گرفته شد و رهبر حکیم، نصرت را پس از توکل به خدا، از نیروی لایزال مردم جستجو کرد و در سایه مجاهدت پانزده ساله، جنود رحمان را از بندگان خدا به وجود آورد و در راه خدا به حرکت درآورد: «هوآلذی ایدک بنصره و بالمؤمنین»^(۳).

۳۲- امام خمینی (رضوان الله علیه): «بدون پشتیبانی مردم نمی‌شود کار کرد و پشتیبانی هم به این نیست که مردم اللهاکبر بگویند. این پشتیبانی نیست؛ پشتیبانی این است که همکاری کنند.»^(۴)

۱- سیدروح الله موسوی خمینی، صحیفه نور، ج ۱۰، ص ۱۸۱.

۲- سیدروح الله موسوی خمینی، صحیفه نور، ج ۲، ص ۲۶۰.

۳- پیام رهبر معظم انقلاب (مدظله العالی) به مناسبت اولین سالگرد ارتحال حضرت امام خمینی (رحمه الله علیه)، ۱۰ خرداد ۶۹.

۴- سیدروح الله موسوی خمینی، صحیفه نور، ج ۱۹، ص ۳۶.

امام خمینی (رضوان الله علیه): «...همین طور شرکت دادن مردم را در امور، این را کراً گفتم، شما هم خودتان گفتید که یک کشوری را که بخواهید اداره بکنید، یک دولت تا شرکت مردم نباشد نمی شود اداره صحیح بشود. وقتی بنا شد که مردم شرکت کردند در کارها، شما شرکت دادید مردم را، آنهایی که الان خدمت می کنند و سابق هم خدمت کردند به شما، به ما، به همه، به اسلام و شما را رساندند به اینجا، آن ها را کنار نگذارید، رد نکنید، آن ها را وارد کنید در کار.»^(۱)

استاد شهید مطهری (رحمه الله علیه) به تعلیل ریشه توجّه دین به آزادی انسان در امور اجتماعی پرداخته و می نویسد: «احتیاجات بشر در آب و نان و جامه و خانه خلاصه نمی شود. یک اسب یا یک کبوتر را می توان با سیر نگه داشتن و فراهم کردن وسیله آسایش تن، راضی نگه داشت؛ ولی برای جلب رضایت انسان، عوامل روانی به همان اندازه می تواند مؤثر باشد که عوامل جسمانی. حکومت ها ممکن است از نظر تأمین حوائج مادی مردم یکسان عمل کنند، در عین حال از نظر جلب و تحصیل رضایت عمومی یکسان نتیجه نگیرند؛ بدان جهت که یکی حوائج روانی اجتماع را برمی آورد و دیگری بر نمی آورد.

یکی از چیزهایی که رضایت عموم بدان بستگی دارد این است که حکومت با چه دیده ای به توده مردم و به خودش نگاه می کند؛ با این چشم که آن ها برده و مملوک و خود مالک و صاحب اختیار

۱- سیدروح الله موسوی خمینی، صحیفه نور، ج ۱۹، ص ۲۳۹.

است؟ یا با این چشم که آن‌ها صاحب حق‌اند و او خود تنها وکیل و امین و نماینده است؟ در صورت اول هر خدمتی انجام دهد، از نوع تیماری است که مالک یک حیوان برای حیوان خویش انجام می‌دهد و در صورت دوم از نوع خدمتی است که یک امین صالح انجام می‌دهد. اعتراف حکومت به حقوق واقعی مردم و احتراز از هر نوع عملی که مُشعر بر نفی حق حاکمیت آن‌ها باشد، از شرایط اولیه جلب رضا و اطمینان آنان است.»^(۱)

ایشان در جای دیگر می‌فرمایند: «بشر اگر بخواهد رشد پیدا کند، باید در کار خودش آزاد باشد؛ در انتخاب خودش آزاد باشد. شما بچه تان را تربیت می‌کنید، خیلی هم علاقه مند هستید که او آن طوری که دلتان می‌خواهد از آب دریابید؛ ولی اگر همیشه از روی کمال علاقه ای که به او دارید در تمام کارها از او سرپرستی کنید؛ یعنی مرتب به او یاد بدهید، فرمان بدهید که این کار را بکن، از اینجا برو، اگر می‌خواهد چیزی بخورد همراهش بروید، همواره به او دستور بدهید که این را بخور، آن را نخور؛ محال است که این بچه شما یک آدم باشخصیت از آب دریابید. در حدودی برای شما لازم است بچه تان را هدایت کنید و در حدودی هم لازم است او را آزاد بگذارید؛ یعنی هم هدایت و هم آزاد گذاشتن. وقتی این دو با یکدیگر توأم شد، آن وقت بچه شما اگر یک استعدادی هم داشته باشد، ممکن است که یک بچه با تربیت کاملی از آب درآید.

۱- مرتضی مطهری، مجموعه آثار، ج ۱۶، ص ۴۴۱.

در یکی از کتاب های حیوان شناسی خواندم که بعضی از پرندگان [به روش خاصی پرواز را به بچه هایشان یاد می دهند.] گویا کرکس را مثال زده بود. نوشته بود این حیوان وقتی می خواهد پرواز را به بچه اش یاد بدهد، بعد از اینکه این بچه پر درآورد، یعنی جهازش از نظر جسمانی کامل شد؛ ولی چون هنوز پرواز نکرده، پرواز کردن را بلد نیست، او را با نوک خودش برمی دارد، می اندازد روی بال خودش و پرواز می کند. یک مقدار که بالا رفت، یک دفعه این بچه را رها می کند. او به حکم اجبار شروع می کند به پروبال زدن؛ ولی پروبال های نامنظم؛ گاهی بالا- می رود، گاهی پایین؛ گاهی افقی می رود، گاهی عمودی. مادر هم مراقب و مواظب اوست تا وقتی که احساس می کند خسته شده که اگر او را نگیرد، سقوط می کند؛ آن وقت او را می گیرد و دومرتبه روی بال خود می گذارد. باز مقداری او را می برد و ضمناً به او ارائه می دهد که این طور باید حرکت کرد و بال زد. همین که رفع خستگی اش شد، دومرتبه آزادش می گذارد. باز مدتی پروبال می زند و همین طور مدت ها بچه خودش را این طور تربیت می کند تا پرواز کردن را به او یاد بدهد؛ یعنی راهنمایی را با به خود وا گذاشتن^۱ توأم می کند تا آن بچه پرواز کردن را یاد بگیرد.

بسیاری از مسائل اجتماعی است که اگر سرپرست های اجتماع، افراد بشر را هدایت و سرپرستی نکنند، گمراه می شوند؛ اگر هم بخواهند ولو با حسن نیت تا چه رسد به اینکه سوء نیت

داشته باشند، به بهانه این که مردم قابل و لایق نیستند و خودشان نمی فهمند و لیاقت ندارند، آزادی را از آن ها بگیرند، این مردم تا ابد بی لیاقت باقی می مانند. مثلاً انتخابی مانند انتخاب وکیل مجلس می خواهد صورت بگیرد. ممکن است شما که در فوق این جمعیت قرار گرفته اید، حُسن نیت هم داشته باشید و واقعاً تشخیص شما این باشد که خوب است این ملت فلان فرد را انتخاب کند و فرض می کنیم واقعاً هم آن فرد شایسته تر است؛ اما اگر شما بخواهید این را به مردم تحمیل کنید و بگویید شما نمی فهمید و باید حتماً فلان شخص را انتخاب کنید، این ها تا دامنه قیامت، مردمی نخواهند شد که این رشد اجتماعی را پیدا کنند. باید آزادشان گذاشت تا فکر کنند، تلاش کنند، آنکه می خواهد وکیل شود، تبلیغات کند، آن کسی هم که می خواهد انتخاب کند، مدتی مردد باشد که او را انتخاب کنم یا دیگری را، او فلان خوبی را دارد، دیگری فلان بدی را دارد. یک دفعه انتخاب کند، به اشتباه خودش پی ببرد، باز دفعه دوم و سوم تا تجربیاتش کامل شود و بعد آن، ملت به صورت ملتی در بیاید که رشد اجتماعی دارد. و الا اگر به بهانه اینکه این ملت رشد ندارد و باید به او تحمیل کرد، آزادی را برای همیشه از او بگیرند؛ این ملت تا ابد غیر رشید باقی می ماند. رشدش به این است که آزادش بگذاریم؛ ولو در آن آزادی، ابتدا اشتباه هم بکند. صد بار هم اگر اشتباه کند، باز باید آزاد باشد.

مَثَلَس مَثَل آدمی است که می خواهد به

بچه اش شناگری یاد بدهد. بچه ای که می خواهد شناگری یاد بگیرد، آیا با درس دادن و گفتن به او ممکن است شناگری را یاد بگیرد؟ اگر شما انسانی را ده سال هم ببرید سر کلاس، پیوسته به او بگویید: اگر می خواهی شناگری را یاد بگیری، اول که می خواهی خودت را در آب بیندازی به این شکل بینداز؛ دست هایت را این طور بگیر، پاهایت را این طور؛ بعد دست هایت را این طور حرکت بده، پاهایت را این طور، امکان ندارد که او شناگری را یاد بگیرد. باید ضمن اینکه قانون شناگری را به او یاد می دهید، رهایش کنید برود داخل آب و قهراً در ابتدا چند دفعه می رود زیر آب؛ مقداری آب هم در حلقش خواهد رفت؛ ناراحت هم خواهد شد؛ ولی دستور را که می گیرد، ضمن عمل، شناگری را یاد می گیرد؛ و الا با دستور فقط، بدون عمل، آن هم عمل آزاد، ممکن نیست شناگری را یاد بگیرد؛ یعنی حتی اگر او را ببرید در آب ولی آزادش نگذارید و همواره روی دست خودتان بگیرید، او هرگز شناگر نمی شود. این ها هم یک سلسله مسائل است که اصلاً بشر را باید در این مسائل آزاد گذاشت تا به حد رشد و بلوغ اجتماعی لازم برسد.»^(۱)

آیت الله العظمی جوادی آملی (حفظه الله تعالی) نیز در این خصوص مطلبی زیبا دارند. این بزرگوار فرموده اند: «حکومت اسلامی، هیچ گاه بدون خواست و اراده مردم متحقق نمی شود و تفاوت اساسی حکومت اسلامی با حکومت های جابر در

۱- مرتضی مطهری، مجموعه آثار، ج ۲۴، ص ۳۹۰.

همین است که حکومت اسلامی، حکومتی مردمی است و بر پایه زور و جبر نیست؛ بلکه براساس عشق و علاقه مردم به دین و حاکم اسلامی صورت می پذیرد... این گونه نیست که مردم، فقط مشمول قانون باشند و دیگر هیچ سمتی نداشته باشند... مردمی که در بخش قانونگذاری و در حوزه نبوت و امامت معصوم و در بخش حاکمیت و ولایت و رهبری، پذیرای حق می باشند، در مسائل اجرایی، تشخیص شان حجت است و با حضور و رأی آزادانه و اندیشمندانه، در سرنوشت خود سهیم هستند و برای رفع مشکلات و تأمین نیازهای خود، افرادی را به عنوان وکیل انتخاب می نمایند و به مجلس شورای اسلامی یا به مجلس خبرگان و مانند آن می فرستند؛ بنابراین، در نظام دینی و اسلامی، دو نوع رأی اکثریت محترم و معتبر است؛ یکی در مقام اجرا و عمل و دیگری در مقام تشخیص قانون الهی که توسط وحی و دین ارائه گردیده است. کسانی که خود توانایی تشخیص قانون دینی را ندارند، قانون شناسان را با رأی اکثریت تعیین می کنند و قانون شناسان، با رأی اکثریت خود، قانون الهی را می شناسند.»^(۱)

۲.۲.۴.۲. خدمتگزاری به مردم؛ نه استیلا و حاکمیت

«سر دیگر قضیه مردم سالاری این است که حالا بعد از آن که من و شما را انتخاب کردند؛ ما در قبال آن ها وظایف جدی و حقیقی داریم.

۱- عبدالله جوادی آملی، ولایت فقیه؛ ولایت فقاها و عدالت، ص ۸۲.

بعضی دوستان این روایات را از نهج البلاغه و غیر نهج البلاغه جمع کردند که البته مجال نیست که من همه آن ها را بخوانم؛ دو سه نمونه اش را می خوانم. 'إِيَّاكَ وَالْمَنَّ عَلَى رَعِيَّتِكَ يَا حَسَانَكَ أَوْ التَّرِيدَ فِيمَا كَانَ مِنْ فِعْلِكَ أَوْ أَنْ تَعِدَهُمْ فَتَتَّبِعَ مَوْعِدَكَ بِخُلْفِكَ فَإِنَّ الْمَنَّ يُبْطِلُ الْإِحْسَانَ وَالتَّرِيدَ يَذْهَبُ بِنُورِ الْحَقِّ وَالْخُلْفَ يُوجِبُ الْمَقْتَّ عِنْدَ اللَّهِ وَالنَّاسِ'.^(۱) می فرماید: نه سیر مردم منت بگذارید که ما این کارها را برای شما کردیم یا می خواهیم بکنیم؛ نه آنچه را که برای مردم انجام دادید، درباره اش مبالغه کنید؛ مثلاً کار کوچکی انجام دادید، آن را بزرگ کنید و نه اینکه وعده بدهید و عمل نکنید. بعد فرمود: اگر منت بگذارید، احسانتان باطل خواهد شد. مبالغه، نور حق را خواهد برد؛ یعنی همان مقدار راستی هم که وجود دارد، آن را در چشم مردم بی فروغ خواهد کرد. اگر خلف وعده کنید، 'يُوجِبُ الْمَقْتَّ عِنْدَ اللَّهِ وَالنَّاسِ'؟^(۲) در نظر مردم و در نظر خدا این مقت و گناه است. 'قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ'.^(۳) هر چند این ها کلام امیرالمؤمنین (علیه الصلاة والسلام) خطاب به مالک اشتر است؛ اما خطاب به ما هم هست.^(۴)

۱- نهج البلاغه، نامه ۵۳: «مبادا هرگز با خدمت هایی که انجام دادی، بر مردم منت گذاری یا آنچه را انجام داده ای، بزرگ بشماری یا مردم را وعده ای داده؛ سپس خلف وعده نمایی! منت نهادن، پاداش نیکوکاری را از بین می برد و کاری را بزرگ شمردن، نور حق را خاموش کرده و خلاف وعده عمل کردن، خشم خدا و مردم را بر می انگیزاند.»

۲- نهج البلاغه، نامه ۵۳.

۳- صف، ۳: «خداوند سخت به خشم می آید که چیزی بگویند و به جای نیاورند.»

۴- نهج البلاغه، نامه ۵۳.

۵- بیانات رهبر معظم انقلاب (مدظله العالی) در دیدار مسئولان و کارگزاران نظام جمهوری اسلامی ایران، ۱۲ آذر ۷۹

«نظام اسلامی، نظامی است که مسئولان، خدمتگزار مردم و برای مردم اند؛ هر نوع جدایی بین مسئولان و مردم محکوم است.»^(۱)

«نقطه محوری همین مسئولیت هم رعایت حدود و حقوق مردم، رعایت عدالت در میان مردم، رعایت انصاف در قضایای مردم و تلاش برای تأمین امور مردم است. برای حاکم اسلامی، حوایج و نیازهای مردم اصل است. چند روز قبل از این، بنده در صحبتی به مسئولان کشور همین را گفتم. یک روی مسئله مردم سالاری این است که مردم مسئولان را انتخاب می کنند. آن روی دیگر این است که وقتی مسئولان بر سر کار آمدند، همه همّتشان رفع نیازهای مردم و کار برای آن هاست. این معنا در کلمات امیرالمؤمنین (علیه السلام) موج می زند. در نامه به مالک اشتر از آن حضرت نقل شده است: 'مَنْ ظَلَمَ عِبَادَ اللَّهِ كَانَ اللَّهُ خَصِيْمَهُ دُونَ عِبَادِهِ وَمَنْ خَاصِمَهُ اللَّهُ أَذْخَصَ حُجَّتَهُ وَكَانَ لِلَّهِ حَرْبًا؟' (۲) اگر کسی به مردم ظلم کند، خدا طرف حساب اوست؛ خدا و کیل مدافع بندگان مظلوم در مقابل اوست؛ اصطلاحاً خصم اوست؛ 'و كان لله حرباً؟' او در حال جنگ و مقابله با خداست. البته فرق نمی کند؛ اگرچه امیرالمؤمنین (علیه السلام) این نامه ها را خطاب به استاندارانش مالک اشتر، اشعث بن قیس، عثمان بن حنیف و دیگران نوشته است؛ اما همه رده های مسئول که کاری

۱- بیانات رهبر معظم انقلاب (مدظله العالی) در مراسم دیدار گروه کثیری از سپاهیان و بسیجیان در مشهد، ۱۰ شهریور ۷۸.

۲- بیانات رهبر معظم انقلاب (مدظله العالی)، در مراسم دیدار گروه کثیری از سپاهیان و بسیجیان در مشهد، ۱۰ شهریور ۷۸.

در دستشان هست، مشمول این خطاب هستند.»^(۱)

امام خمینی (رضوان الله علیه): «کوشش کنید که پایگاه ملی برای خودتان درست کنید، این به این است که گمان نکنید که شما صاحب مقام هستید، منصب هستید و باید به مردم فشار بیاورید. هر چه صاحب منصب ارشد باشد، باید بیشتر خدمتگزار باشد، مردم بفهمند که هر درجه‌ای که این [منصب] بالا- می رود با مردم متواضع تر می شود. اگر یک همچو کاری شد و یک چنین توجهی به مسائل شد و یک همچو عبرتی از تاریخ برای ما شد، هر قوهای پایگاه ملی پیدا می کند و پایگاه ملی حافظ اوست.»^(۲)

آیت الله العظمی سبجانی (حفظه الله تعالی) به این موضوع پرداخته، می نویسد: «حاکم در حکومت اسلامی آن چنان نیست که به هرطوری شده، زمام امور جامعه را به دست بگیرد و هرطوری که دلش بخواهد امرونی کند و به قدرت و اقتدارش تکیه زده، بین مردم فرمان براند؛ بلکه حاکم در حکومت اسلامی در برابر خدا اولاً و در برابر مردم ثانیاً، مسئولیت سنگینی دارد.»^(۳)

آیت الله العظمی مکارم شیرازی (حفظه الله تعالی) نیز در تشریح آن می فرمایند: «تفاوت بین روش های سیاسی، از تفاوت دیدگاه ها در مسئله حکومت ناشی می شود. آن ها که حکومت را برای

۱- بیانات رهبر معظم انقلاب (مدظله العالی)، در خطبه های نماز جمعه تهران، ۲۵ آذر ۷۹.

۲- سیدروح الله موسوی خمینی، صحیفه نور، ج ۷، ص ۶.

۳- جعفر سبجانی، مبانی حکومت اسلامی، ص ۴۴.

حفظ منافع شخصی یا گروهی می طلبند، سیاستی در خور آن دارند و آن‌ها که حکومت را برای حفظ ارزش‌ها می خواهند، سیاستی هماهنگ با آن دارند. توضیح اینکه در گذشته، حکومت‌های دیکتاتوری بر محور افراد دور می زد و یک فرد قلدر زورمند و خودکامه، برای تأمین منافع شخصی خویش در جهت مال و مقام، با تکیه بر زور، بر مردم یک ناحیه یا یک کشور مسلط می شد؛ افرادی را به کار می گرفت که در حفظ قدرت او بکوشند و اصولی را محترم می شمرد که به تقویت پایه‌های حکومت او کمک کنند.

در دنیای مادی امروز، گرچه شکل حکومت‌ها تغییر یافته، ولی ماهیت آن‌ها با گذشته تفاوت چندانی ندارد؛ هرچند در این راه گروه‌ها مطرح اند. مثلاً در کشورهای بزرگ صنعتی دنیای امروز، احزابی تشکیل می شود که هر کدام، حافظ منافع گروه معینی می باشد؛ سپس از هر وسیله‌ای برای جلب آرای بیشتر و دستیابی به حکومت بهره می گیرند و هنگامی که به حکومت رسیدند افرادی را به کار می گیرند که قدرت آن‌ها را تحکیم کند و اصولی را به کار می بندند که منافع مادی گروهی آن‌ها را تضمین نماید. این متن کار حکومت‌ها است؛ هرچند در حاشیه آن گاهی مسائلی مانند حقوق بشر و آزادی انسان‌ها و گاه مسائل اخلاقی مطرح می شود؛ ولی هم خودشان و هم سایر مردم می دانند که این‌ها هرگز جدی نیست و در تعارض با منافع گروهی، کم رنگ و بی رنگ می شود. به همین دلیل، هرگاه یکی از

مخالفان نشان کمترین تخلفی از حقوق بشر مرتکب شود و به اصطلاح پای خود را پس و پیش بگذارد، داد و فریاد آن ها بلند می شود؛ اما اگر دوستانشان؛ یعنی حامیان منافعشان، همه روز و همیشه این حقوق را پایمال کنند، مورد اعتراض قرار نمی گیرند! در برابر این نوع حکومت، حکومت انبیا و اولیاء الله است که نه بر محور منافع فرد دور می زند و نه منافع گروه معینی؛ بلکه اساس و پایه آن بر حفظ ارزش های والای انسانی گذارده شده است.

گروه اول باصراحت می گویند که اخلاق و سیاست با یکدیگر جمع نمی شود؛ بنابراین فرمانروایی که خویشتن را ملزم به رعایت اصول اخلاقی می داند، در حقیقت مغز سیاسی ندارد و هرگز حاکمیتش دوام نخواهد یافت. هدف وسیله را توجیه می کند و هرآنچه در راه نیل به هدف دستاویز قرار گیرد، نیک شمرده می شود؛ درحالی که پیشوای گروه دوم می گوید: انما بعثت لاتمم مکارم الاخلاق؛ من تنها برای تکمیل ارزش های اخلاقی مبعوث شده ام.

بدیهی است اصولی که بر سیاست گروه اول حاکم است، با اصول سیاسی شناخته شده از سوی گروه دوم، کاملاً متفاوت؛ بلکه در تعارض است. گروه اول به شهادت تاریخ به آسانی همه ارزش ها را در پای حکومت خود قربانی کنند و گروه دوم، بارها و بارها حکومت و قدرت خود را فدای حفظ ارزش ها کردند.^(۱)

۱- ناصر مکارم شیرازی، پیام امام امیرالمؤمنین (علیه السلام)، ج ۲، ص ۴۵۵.

استاد شهید مطهری (رحمه الله علیه) با ارائه نمونه های تاریخی، می نویسد: «امیرالمومنین (علیه السلام) در نامه ای که به عامل آذربایجان می نویسد، چنین می فرماید: 'وَ اِنَّ عَمَلَكَ لَيْسَ لِمَكَ بِطُعْمِهِ وَ لَكِنَّهُ فِي عُنُقِكَ اَمَانَةٌ وَ اَنْتَ مُسْتَرْعَى لِمَنْ فَوْقَكَ. لَيْسَ لَكَ اَنْ تَفْتَاتَ فِي رَعِيَّتِهِ ...؟' (۱) مبدا پنداری که حکومتی که به تو سپرده شده است یک شکار است که به چنگت افتاده است؛ خیر، امانتی بر گردنت گذاشته شده است و مافوق تو، از تو رعایت و نگرهانی و حفظ حقوق مردم را می خواهد. تو را نرسد که به استبداد و دلخواه در میان مردم رفتار کنی.

در بخشنامه ای که برای مأمورین جمع آوری مالیات نوشته است، پس از چند جمله موعظه و تذکر می فرماید: 'فَانصِفُوا النَّاسَ مِنْ اَنْفُسِكُمْ وَ اصْبِرُوا لِخَوَائِجِهِمْ، فَاَنْتُمْ خُزَّانُ الرَّعِيَّةِ وَ وُكَلَاءُ الْاَمَّةِ وَ سُفْرَاءُ الْاِيْمَةِ؟' (۲) به عدل و انصاف رفتار کنید؛ به مردم درباره خودتان حق بدهید؛ پُر حوصله باشید و در برآوردن حاجات مردم، تنگ حوصلگی نکنید که شما گنجوران و خزانه داران رعیت و نمایندگان ملت و سفیران حکومتید.

در فرمان معروف، خطاب به مالک اشتر می نویسد: 'وَ اشْعِرْ قَلْبَكَ الرَّحْمَةَ لِلرَّعِيَّةِ وَ الْمَحَبَّةَ لَهُمْ وَ اللُّطْفَ بِهِمْ وَ لَا تَكُونَنَّ عَلَيْهِمْ سَبْعًا ضَارِيًا تَعْنَنُ اَكْلَهُمْ، فَاِنَّهُمْ صِنْفَانِ: اِمَّا اَخٌ لَكَ فِي الدِّينِ

۱- نهج البلاغه، خطبه ۵.

۲- نهج البلاغه، خطبه ۵۱.

أَوْ نَظِيرٍ لِّكَ فِي الْخَلْقِ؟^(۱) در قلب خود استشعار مهربانی، محبت و لطف به مردم را بیدار کن! مبدا مانند یک درنده که دریدن و خوردن را فرصت می‌شمارد رفتار کنی که مردم تو یا مسلمان اند و برادر دینی تو و یا غیرمسلمان اند و انسانی مانند تو. 'وَلَا تَقُولَنَّ إِنِّي مُؤَمَّرٌ أَمْرٌ فَاطِعٌ، فَإِنَّ ذَلِكَ ادْغَالٌ فِي الْقَلْبِ وَ مِنْهُكَ لِلدِّينِ وَ تَقَرُّبٌ مِنَ الْغَيْرِ؟'^(۲) و مگو من اکنون بر آنان مسلطم؛ از من فرمان دادن است و از آن‌ها اطاعت کردن؛ که این، عین راه یافتن فساد در دل و ضعف در دین و نزدیک شدن به سلب نعمت است.

در بخش نامه دیگری که به سران سپاه نوشته است، چنین می‌فرماید: 'فَأَنَّ حَقًّا عَلَى الْوَالِي أَنْ لَا يُغَيِّرَهُ عَلَى رِعْيَتِهِ فَضْلٌ نَالَهُ وَ لَا طَوْلٌ خُصَّ بِهِ وَ إِنْ يَزِيدُهُ مَا قَسَمَ اللَّهُ لَهُ مِنْ نِعْمِهِ دُنُوًّا مِنْ عِبَادِهِ وَ عَطْفًا عَلَى اخْوَانِهِ؟'^(۳) لازم است والی را که هرگاه امتیازی کسب می‌کند و به افتخاری نائل می‌شود، آن فضیلت‌ها و موهبت‌ها او را عوض نکند؛ رفتار او را با رعیت تغییر ندهد؛ بلکه باید نعمت‌ها و موهبت‌های خدا بر او، او را بیشتر به بندگان خدا نزدیک و مهربان تر گرداند.

در بخش نامه‌های علی (علیه السلام) حساسیت عجیبی نسبت به عدالت و مهربانی به مردم و محترم شمردن شخصیت مردم و حقوق مردم مشاهده می‌شود که راستی عجیب و نمونه است.

۱- نهج البلاغه، خطبه ۵۳.

۲- نهج البلاغه، خطبه ۵۳.

۳- نهج البلاغه، خطبه ۵۰.

در نهج البلاغه سفارش نامه ای (وصیتی) نقل شده که عنوان آن 'لمن يستعمله علی الصدقات' است؛ یعنی برای کسانی است که مأموریت جمع آوری زکات را داشته اند. عنوان حکایت می کند که اختصاصی نیست؛ صورت عمومی داشته است؛ خواه به صورت نوشته ای بوده است که در اختیار آن ها گذاشته می شده است و خواه سفارش لفظی بوده که همواره تکرار می شده است. دستورها این است: 'به راه بیفت، براساس تقوای خدای یگانه! مسلمانی را ارباب نکنی؛ طوری رفتار نکن که از تو کراهت داشته باشند؛ بیشتر از حقی که به مال او تعلق گرفته است، از او مگیر. وقتی که بر قبیله ای که بر سر آبی فرود آمده اند وارد شدی، تو هم در کنار آن آب، فرود آی؛ بدون آنکه به خانه های مردم داخل شوی. با تمام آرامش و وقار، نه به صورت یک مهاجم، بر آن ها وارد شو و سلام کن، درود بفرست بر آن ها، سپس بگو: بندگان خدا، مرا ولی خدا و خلیفه او فرستاده است که حق خدا را از اموال شما بگیرم؛ آیا حق الهی در اموال شما هست یا نه؟ اگر گفتند: نه، بار دیگر مراجعه نکن؛ سخنشان را بپذیر و قول آن ها را محترم بشمار. اگر فردی جواب مثبت داد، او را همراهی کن؛ بدون آنکه او را بترسانی و یا تهدید کنی؛ هرچه زر و سیم داد، بگیر. اگر گوسفند یا شتر دارد که باید زکات آن ها را بدهد؛ بدون اجازه صاحبش داخل شتران یا گوسفندان مشو، که بیشتر آن ها از اوست. وقتی که داخل گله شتر یا رمه گوسفندی

شدی، به عنف و شدت و متجربانه داخل مشو^(۱) تا آخر این وصیت نامه که مفصل است؛ به نظر می رسد همین اندازه کافی است که دید علی را به عنوان یک حکمران، درباره مردم، به عنوان توده محکوم روشن سازد.»^(۲)

۳.۲.۴.۲. تلاش برای تحقق اهداف دین در تشکیل حکومت اسلامی

اشاره

«هدف نهایی از این همه جنجال هایی که از اول تاریخ بوده است؛ یعنی آمدن پیامبران، مبارزات فراوان، دو صف شدن حق و باطل، جنگ ها، نبردها، درگیری ها، صبرها بر مشکلات، تلاش عظیم اهل حق، حتی تشکیل حکومت اسلامی و استقرار عدل اسلامی تکامل و کمال انسان و نزدیک شدن او به خداست. همه چیز، مقدمه این است.»^(۳)

«تمام آثار و گفتار آن بزرگوار [امام حسین (علیه السلام)] و نیز گفتاری که درباره آن بزرگوار از معصومین رسیده است، این مطلب را روشن می کند که غرض، اقامه حق و عدل و دین خدا و ایجاد حاکمیت شریعت و برهم زدن بنیان ظلم و جور و طغیان بوده است. غرض، ادامه راه پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) و دیگر پیامبران بوده است که: 'يَا وَارِثَ آدَمَ صَفْوَةَ اللَّهِ السَّلَامَ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ نُوحِ نَبِيِّ

۱- نهج البلاغه، نامه ۲۵.

۲- مرتضی مطهری، مجموعه آثار، ج ۱۶، ص ۴۴۸.

۳- سخنرانی رهبر معظم انقلاب (مدظله العالی)، در دیدار با اقشار مختلف مردم [روز بیست و سوم ماه مبارک رمضان]، ۳۰ فروردین ۶۹.

الله...^(۱) و معلوم است که پیامبران هم برای چه آمدند: (لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ).^(۲) اقامه قسط و حق و ایجاد حکومت و نظام اسلامی.^(۳)

«امروز اگر سخن از آزادی و کرامت بشر می رود، اگر حقوق انسان در جوامع مطرح می شود، اگر عدالت و رفع تبعیض همچنان در دنیا یک شعار جذاب است، اگر مبارزه با فساد و مفسدان و مبارزه با ظلم و توجه به ایثار و فداکاری در راه حق در چشم بشریت جذاب و شیرین است، به خاطر این است که این مفاهیم را پیغمبران، این مردان خدا، به تاریخ عرضه کردند و آن ها را در اختیار بشریت قرار دادند؛ بنابراین مردان خدا تاریخ را متحول می کنند. آن ها با امید به خدا و با خشیت از پروردگار، ناممکن ها را ممکن می کنند... امام بزرگوار ما از زمره چنین مردانی بود.»^(۴)

«مردم از اعماق وجودشان نظام اسلامی را می خواهند؛ منتها از این نظام اسلامی توقعاتی دارند و این توقعات باید برآورده شود. این توقعات، بحق هم هست؛ توقع عدل و رفاه و پیشرفت در امور زندگی و برطرف شدن مشکلات و کم شدن شکاف های طبقاتی و برخوردارنشدن عزیزان، بی جهت در میدان سیاست و اداره کشور

۱- من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۶۰۴: «درود بر توای وارث حضرت آدم برگزیده خدا، سلام بر توای وارث حضرت نوح پیغمبر خدا.»

۲- حدید، ۲۵: «تا مردم قیام به عدالت کنند.»

۳- سخنرانی رهبر معظم انقلاب (مدظله العالی)، در دیدار با اعضای جامعه روحانیت مبارز و مجمع روحانیون مبارز تهران، علما و ائمه جماعت و جامعه و اعجاز تهران و اعضای شورای هماهنگی سازمان تبلیغات اسلامی در آستانه ماه محرم، ۱۱ مرداد ۶۸.

۴- بیانات رهبر معظم انقلاب (مدظله العالی)، در مراسم شانزدهمین سالگرد ارتحال امام خمینی (رحمه الله علیه)، ۱۴ خرداد ۸۴.

را دارند. این توقعات، توقعات درستی است؛ همین چیزهایی است که اسلام به ما و مردم یاد داده؛ این ها تعلیمات اسلامی است. رفتار بزرگان صدر اسلام و کسانی که الگوی مردم و الگوی ما هستند، برای ما نقل شده؛ این جزو فرهنگ ملت ما در طول سال های متمادی است. ما باید به این توقعات عمل کنیم؛ حتی اگر لازم است، باید بر خودمان سخت بگیریم و فشار بیاوریم تا بتوانیم آنچه را که بر عهده ماست، انجام دهیم و ان شاءالله بر مشکلات فائق آییم. مردم نظام را دوست دارند؛ ما هستیم که وظیفه داریم طبق موازین نظام اسلامی در همه بخش ها عمل کنیم.»^(۱)

«امام ما را به راهی هدایت کرد، هدف هایی را برای ما تعریف کرد، شاخص هایی را در میانه راه به ما معرفی کرد تا راه را گم نکنیم. فقط در صورت پیمودن این راه است که ما می توانیم به حیات طیبه برسیم و طعم آن را بچشیم؛ یعنی می توانیم کابوس فقر و عقب افتادگی را از جامعه و ملت خودمان دور کنیم؛ می توانیم آرزوی دیرین بشر؛ یعنی عدالت را تحقق ببخشیم؛ می توانیم به تحقیر شدن ملت های مسلمان خاتمه دهیم؛ می توانیم طمع قدرت های استکباری را قدرتمندانه، نه با تملق و اظهار ذلت، از خودمان قطع کنیم؛ می توانیم اخلاق و تقوا و ایمان را، هم در رفتار فردی خود و هم در برنامه های کلان

۱- بیانات رهبر معظم انقلاب (مدظله العالی)، در دیدار اعضای مجلس خبرگان، ۱۳ اسفند ۸۱.

کشور حاکم کنیم؛ می توانیم آزادی را که نعمت بزرگ خداست، با همه برکاتی که در آن هست، به دست بیاوریم؛ این ها هدف های امام است. حرکت امام و انقلاب امام و نظامی که او معمار آن بود، برای تحقق این هدف ها به وجود آمده است. پس راه امام، راه ایمان و راه عدالت و راه پیشرفت مادی و راه عزت است. ما پیمان بسته ایم که این راه را ادامه دهیم و به توفیق الهی ادامه خواهیم داد. امام این راه را به روی ما باز کرد و این هدف ها را برای ما تعریف کرد.»^(۱)

«حضرت درباره اینکه چرا حاکم و فرمانده و عهده دار کار حکومت شده، تصریح می کند که برای هدف های عالی؛ برای اینکه حق را برقرار کند و باطل را از میان ببرد. فرمایش امام این است که خدایا، تو می دانی ما برای به دست آوردن منصب و حکومت قیام نکرده ایم؛ بلکه مقصود ما نجات مظلومین از دست ستمکاران است. آنچه مرا وادار کرد که فرماندهی و حکومت بر مردم را قبول کنم، این بود که خدای تبارک و تعالی از علما تعهد گرفته و آنان را موظف کرده که بر پرخوری و بهره مندی ظالمانه ستمگران و گرسنگی جان کاه ستمدیدگان سکوت ننمایند» یا می فرماید: «اللَّهُمَّ، إِنَّكَ تَعْلَمُ أَنَّهُ لَمْ يَكُنِ الْمَذِي كَانَ مِنَّا مُنَافَسَةً فِي سُلْطَانٍ وَلَا التَّمَاسَ شَيْءٌ مِنْ فُضُولِ الْخُطَامِ؟»^(۲) خدایا، تو خوب می دانی

۱- بیانات رهبر معظم انقلاب (مدظله العالی)، در مراسم شانزدهمین سالگرد ارتحال امام خمینی (رحمه الله علیه)، ۱۴ خرداد ۸۴.

۲- نهج البلاغه، خطبه ۱۳۱.

که آنچه از ما سر زده و انجام شده، رقابت برای به دست گرفتن قدرت سیاسی، یا جست و جوی چیزی از اموال ناچیز دنیا نبوده است و بلافاصله درباره اینکه پس او و یارانش به چه منظور کوشش و تلاش می کرده اند، می فرماید: «و لَكِنْ لِنُرَدَّ الْمَعَالِمَ مِنْ دِيَّتِكَ، نُظْهِرَ الْإِصْلَاحَ فِي بِلَادِكَ فَيَأْمَنَ الْمَظْلُومُونَ مِنْ عِبَادِكَ وَ تَقَامَ الْمُعْطَلَةُ مِنْ حُدُودِكَ»^(۱) بلکه برای این بود که اصول روشن دینت را بازگردانیم و به تحقق رسانیم و اصلاح را در کشورت پدید آوریم؛ تا در نتیجه آن بندگان ستمدیده ات ایمنی یابند و قوانین [یا قانون جزای] تعطیل شده و بی اجرا مانده ات به اجرا درآید و برقرار گردد.»^(۲)

«...پس قدم بعدی تشکیل حکومت است؛ اما تشکیل حکومت، هدف نیست. نکته اساسی اینجاست. تشکیل حکومت برای تحقق آرمان هاست. اگر حکومت تشکیل شد؛ ولی در جهت تحقق آرمان ها پیش نرفت، حکومت منحرف است. این یک قاعده کلی است؛ این معیار است. ممکن است تحقق آرمان ها سال هایی طول بکشد؛ موانع و مشکلاتی بر سر راه وجود داشته باشد؛ اما جهت حکومت، جهت و سمت گیری این قدرتی که تشکیل شده است، حتماً باید به سمت آن هدف ها و آرمان ها و آرزوهایی باشد که شعار آن داده شده است و داده

۱- نهج البلاغه، خطبه ۱۳۱.

۲- بیانات رهبر معظم انقلاب (مدظله العالی)، در دیدار با مسئولان وزارت امور خارجه و سفرا و کارداران جمهوری اسلامی ایران، ۱۸ تیر ۷۰.

می شود و در متن قرآن و احکام اسلامی وجود دارد. اگر در آن جهت نبود، بلاشک حکومت منحرف است. معیار، این است که عدالت اجتماعی و نظم متکی بر قانون به وجود آید و مقررات الهی همه جا مستقر شود؛ چنانچه مقررات الهی مستقر شد؛ نظم متکی به اسلام به وجود آمد و عدالت اجتماعی تحقق پیدا کرد، هنوز یک هدف متوسط یا درواقع یکی از مراحل راه، طی شده است. مرحله بعد آن است که مردمی که در این نظام، به آسودگی، بی دغدغه و با برخورداری از عدل زندگی می کنند، برای تخلق به اخلاق حسنه، فرصت و شوق پیدا کنند. این، آن چیزی است که من خواستم امروز روی آن تکیه کنم و می خواهم این نکته را عرض کنم که بعد از تشکیل حکومت، این هدف است؛ بلکه بعد از تشکیل نظام عادلانه و استقرار عدالت اجتماعی و حکومت واقعاً اسلامی، هدف این است. این، هدف بعدی است.»^(۱)

«هدف از قبول مناصب دولتی در نظام جمهوری اسلامی و نظام اسلامی چه باید باشد؟ هدف باید اجرای عدالت، تأمین آسایش مردم، فراهم کردن زمینه جامعه انسانی برای شکفتن استعدادها، برای تعالی انسان ها و برای هدایت و صلاح بنی آدم باشد. وقتی که در نظر امیرالمؤمنین (علیه الصلاه والسلام) هدف این شد، آنگاه این بیاناتی که از آن بزرگوار می شنویم، همه معنا پیدا می کند...»^(۲)

۱- بیانات رهبر معظم انقلاب (مدظله العالی) در دیدار با مسئولان و کارگزاران نظام جمهوری اسلامی ایران به مناسبت عید سعید مبعث، ۱۹ آذر ۷۵.

۲- بیانات رهبر معظم انقلاب (مدظله العالی) در خطبه های نماز جمعه تهران، ۲۵ آذر ۷۹.

امام خمینی (رضوان الله علیه): «تمام عبادات وسیله است؛ تمام ادعیه وسیله است؛ همه وسیله‌های برای این است که انسان این لب‌بش (۱) ظاهر بشود. آن که بالقوه است و لب انسان است به فعلیت برسد و انسان بشود آدم. انسان بالقوه بشود یک انسان بالفعل، انسان طبیعی بشود یک انسان الهی که همه چیزش الهی باشد. هرچه می بیند، حق ببیند. انبیا هم برای همین آمده‌اند. انبیاء نیامده‌اند حکومت درست کنند، حکومت را می خواهند چه کنند این هم هست؛ اما نه این است که انبیاء آمده‌اند که دنیا را اداره کنند، حیوانات هم دنیا دارند، کار خودشان را اداره می کنند؛ البته بسط عدالت، همان بسط صفت حق تعالی است برای اشخاصی که چشم دارند. بسط عدالت هم می دهند، عدالت اجتماعی هم به دست آن هاست، حکومت هم تأسیس می کنند، حکومتی که حکومت عادلانه باشد؛ لکن مقصد این نیست، این‌ها همه وسیله است که انسان برسد به یک مرتبه دیگری که برای آن انبیاء آمده‌اند.» (۲)

۱.۳.۲.۴.۲. تحقق عدالت

«پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) نظامی را به وجود آورد که خطوط اصلی آن چند چیز بود: ... خط اصلی دوم، عدالت مطلق و بی اغماض بود، عدالت در قضاوت، عدالت در برخورداری‌های عمومی و نه خصوصی، چیزهایی که متعلق به همه مردم

۱- به معنای عقل است.

۲- سیدروح الله موسوی خمینی، تفسیر سوره حمد، ص ۱۷۴.

است و باید بین آن‌ها با عدالت تقسیم بشود؛ عدالت در اجرای حدود الهی، عدالت در مناصب و مسئولیت دهی و مسئولیت پذیری؛ البته عدالت، غیر از مساوات است، اشتباه نشود.

گاهی مساوات، ظلم است. عدالت، یعنی هر چیزی را به جای خود گذاشتن و به هر کسی حق او را دادن. او عدل مطلق و بی اغماض بود. در زمان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)، هیچ کس در جامعه اسلامی از چارچوب عدالت خارج نبود. ^(۱)

«عدالت اجتماعی... یک امر اجتماعی محض و مربوط به حکومت، سیاست و شیوه فرمانروایی در جامعه است.» ^(۲)

«حاکم اسلامی در قبال مسائل مهم جامعه، در مقابل فقر مردم، در مقابل تبعیض و شکاف های اجتماعی، در مقابل اخلاق و معنویت مردم، در قبال حفظ استقلال کشور و حفظ آزادی مردم در آن حدودی که اسلام مقرر کرده است، مسئول است. این ها مسئولیت هاست و چون اسلام این را خواسته و این به مردم تعلیم داده شده است و مردم ما به اسلام اعتقاد دارند؛ لذا توقعشان از مسئولان امر در کشور در هر رده ای این است که به این مسئولیت ها عمل کنند و آنچه را که به عنوان وظیفه برعهده آنهاست، انجام دهند. کارآمدی حکومت به این معناست. اگر مردم این کارآمدی را در مسئولان کشور مشاهده کنند، اعتقادشان

۱- بیانات رهبر معظم انقلاب (مدظله العالی)، در خطبه های نماز جمعه تهران، ۱۸ اردیبهشت ۷۷.

۲- بیانات رهبر معظم انقلاب (مدظله العالی)، در دیدار وزیر و مسئولان «وزارت ارشاد» و اعضای «شوراهای فرهنگ عمومی کشور»،

به آن ها و به نظام اسلامی و اسلام روزه روز بیشتر خواهد شد. دشمنان اسلام و بلندگوهای تبلیغاتی دنیا به طور دائم این را تکرار می کنند که مردم با اسلام و نظام اسلامی مشکل دارند؛ در حالی که مردم خودشان این نظام اسلامی را به وجود آوردند و خودشان تا امروز آن را حفظ کرده اند. مردم با نظام اسلامی هیچ مشکلی ندارند؛ آن ها با تبعیض و فقر و فساد و عدم رعایت ضوابط در بخشی از تشکیلات اداری کشور درخصوص مدیران جامعه مشکل دارند. مردم با افراد مشکل دارند، نه با نظام اسلامی.» (۱)

عزیزان من، تلاش ما حکومت حق و عدل است؛ تلاش برای ایجاد عدالت است. شاید در اسلام در مورد مسائل اجتماعی، هیچ چیز به قدر عدالت، مورد توجه قرار نگرفته است. شما ببینید در مورد ظهور حضرت بقیه الله الاعظم (ارواحنا فداه و عجل الله فرجه)، در بیشتر روایات و ادعیه و زیاراتی که درباره آن بزرگوار است و اسمی از آن بزرگوار است، به دنبال مسئله ظهور و قیام آن حضرت، «يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَ عَيْدًا كَمَا مَلَأَتْ جَوْرًا وَ ظُلْمًا» (۲) هست. خدا به وسیله او، زمین را پر از قسط و عدل می کند؛ البته خدا به وسیله امام زمان (علیه السلام)، زمین را از دین خودش هم پر می کند؛ اما آن چیزی که در دعا و زیارت و روایت گفته می شود، «يَمْلَأُ الْأَرْضَ بِالدِّينِ»، دین الحق

۱- بیانات رهبر معظم انقلاب (مدظله العالی)، در دیدار اعضای مجلس خبرگان، ۱۳ اسفند ۸۱.

۲- أمالی الصدوق، ص ۲۶.

نیست؛ مگر در بعضی از جاها که تعبیراتی هست متعلق 'بملاً'، قسط و عدل، عدالت، دادگری و انصاف است. چرا؟ چون بشر بیشتر از همه چیز، از ظلم و بیدادگری رنج می برد. این حکومت در راه عدالت حرکت کرده و در راه عدالت هم حرکت می کند؛ قوامش هم به عدالت است.» (۱)

«هدف پیامبران، اقامه قسط است: (لَيَقُومَنَّ النَّاسُ بِالْقِسْطِ) (۲) اصلاً پیامبران آمدند تا اقامه قسط کنند. البته، اقامه قسط یک منزل در راه است و هدف نهایی نیست؛ لیکن آن ها که آمدند، کار اولشان این است که اقامه قسط کنند و مردم را از شر ظلم و جور طاغیان و ظالمان نجات دهند.» (۳)

«عدالت خواسته یک جماعت خاصی از مردم یا اهل یک کشور و اهل یک ملت نیست؛ عدالت خواسته طبیعی و تاریخی همه آحاد بشر در طول تاریخ بشریت است. همان چیزی است که بشر تشنه آن است و جز در حکومت انبیاء عظام الهی آنهایی که به حکومت رسیدند یا اولیاء برجسته مثل امیرالمؤمنین، عدالت به معنای واقعی کلمه اجرا نشده است.» (۴)

«حکومت معنایش چیست؟ حکومت معنایش

۱- بیانات رهبر معظم انقلاب (مدظله العالی)، در خطبه های نماز جمعه تهران، ۱۲ بهمن ۷۵.

۲- حدید، ۲۵: «تا مردم قیام به عدالت کنند.»

۳- بیانات رهبر معظم انقلاب (مدظله العالی) در دیدار با مسئولان و کارگزاران نظام جمهوری اسلامی، در آستانه یازدهمین سالگرد پیروزی انقلاب اسلامی ایران، ۹ بهمن ۶۸.

۴- بیانات رهبر معظم انقلاب (مدظله العالی) در دیدار اقشار مختلف مردم به مناسبت میلاد حضرت علی (علیه السلام)، ۲۶ تیر ۸۷.

این است که انسان حقی را احقاق کند؛ عدل را بر پا بدارد. امیرالمؤمنین (علیه الصلاه والسلام) در آن صحبتی که معروف است و همه شنیده اید، فرمودند: این حکومت به قدر این کفش یا بند این کفش برای من ارزش ندارد. بعد فرمودند: «إِلَّا أَنْ أُقِيمَ حَقًّا أَوْ أُدْفَعَ بَاطِلًا»^(۱) مگر اینکه حقی را اقامه کنم. در این راه انسان هرچه بکشد و هرچه زحمت تحمل کند و هرچه اضافه کار کند و هرچه شب بی خوابی بکشد و هرچه از آن امکاناتی که به طور معمول افراد جامعه دارند، محروم بماند؛ حقش است، جا دارد و انسان در این صورت ضرر نکرده است. باز از امیرالمؤمنین (علیه الصلاه والسلام) نقل شده است که در یکی از خطبه ها می فرماید: حاضر، مضمون این است، در راه اینکه اقامه حقی کنم و ابطال باطلی کنم، بر روی خارهای سخت کشانده شوم. به هر حال، این آن چیزی است که مبنای کار ماست و باید به آن توجه داشته باشید.»^(۲)

۳۴- امام خمینی (رضوان الله علیه): «استعمارگران به دست عمال سیاسی خود، که بر مردم مسلط شده اند، نظامات اقتصادی ظالمانه ای را تحمیل کرده اند و بر اثر آن مردم به دو دسته تقسیم شده اند: ظالم و مظلوم. در یک طرف، صد‌ها میلیون مسلمان گرسنه و محروم از بهداشت و فرهنگ قرار گرفته است و در

۱- نهج البلاغه، خطبه ۳۳: «مگر آنکه حقی را برپا سازم یا باطلی را براندازم.»

۲- بیانات رهبر معظم انقلاب (مدظله العالی)، در دیدار «هیأت دولت» در آغاز کار دوره دوم ریاست جمهوری آقای هاشمی رفسنجانی، ۳ شهریور ۷۲.

۳۶- طرف دیگر، اقلیت هایی از افراد ثروتمند و صاحب قدرت سیاسی، که عیاش و هرزه گرد و فاسدند. مردم گرسنه و محروم کوشش می کنند که خود را از ظلم حکام غارتگر نجات بدهند، تا زندگی بهتری پیدا کنند و این کوشش ادامه دارد؛ لکن اقلیت های حاکم و دستگاه های حکومتی جائر مانع آن هاست. ما وظیفه داریم مردم مظلوم و محروم را نجات دهیم. ما وظیفه داریم پشتیبان مظلومین و دشمن ظالمین باشیم. همین وظیفه است که امیرالمؤمنین (علیه السلام) در وصیت معروف به دو فرزند بزرگوارش تذکر می دهد و می فرماید: «وَكُونَا لِلظَّالِمِ حَصِيماً وَ لِلْمَظْلُومِ عَوْنًا»^(۱) علمای اسلام موظف اند با انحصارطلبی و استفاده های نامشروع ستمگران مبارزه کنند و نگذارند عده کثیری گرسنه و محروم باشند و در کنار آن ها ستمگران غارتگر و حرام خوار در ناز و نعمت به سر ببرند. امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرماید: من حکومت را به این علت قبول کردم که خداوند تبارک و تعالی از علمای اسلام تعهد گرفته و آن ها را ملزم کرده که در مقابل پرخوری و غارتگری ستمگران و گرسنگی و محرومیت ستمدیدگان ساکت ننشینند و بیکار نایستند: «أَمَا وَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَ بَرَأَ النَّسِيمَةَ، لَوْ لَا حُضُورُ الْحَاضِرِ وَ قِيَامُ الْحُجَّهِ بِوُجُودِ النَّاصِرِ وَ مَا أَخَذَ اللَّهُ عَلَى الْعُلَمَاءِ أَنْ لَا يَقَارُوا عَلَى كِظِّهِ ظَالِمٍ وَ لَا سِيَغِبِ مَظْلُومٍ، لِأَلْفَيْتُ حَبْلَهَا عَلَى غَارِبِهَا وَ لَسَقَيْتُ آخِرَهَا بِكَأْسِ أَوْلِيهَا وَ لَأَلْفَيْتُمْ

۱- نهج البلاغه، خطبه ۴۷: «با ستمکار در پیکار باشید و ستمدیده را یار.»

دُنْيَاكُمْ هَذِهِ اَزْهَيْدَ عِنْدِي مِنْ عَقْطِهِ عَنَزٍ؟^(۱) سو گند به آنکه بذر را بشکافت و جان را بیافرید، اگر حضور یافتن بیعت کنندگان نبود و حجت بر لزوم تصدی من با وجود یافتن نیروی مددکار تمام نمی شد و اگر نبود که خدا از علمای اسلام پیمان گرفته که بر پرخوری و غارتگری ستمگران و گرسنگی جانکاه و محرومیت ستمدیدگان خاموش نمانند، زمام حکومت را رها می ساختم و از پی آن نمی گشتم و دیدید که این دنیاتان و مقام دنیایی تان، در نظرم از نمی که از عطسه بزی بیرون می پرد، ناچیزتر است.

امروز چطور می توانیم ساکت و بیکار بنشینیم و بینیم عده ای خائن و حرام خوار و عامل بیگانه به کمک اجانب و به زور سرنیزه ثروت و دسترنج صدها میلیون مسلمان را تصاحب کرده اند و نمی گذارند از حداقل نعمت ها استفاده کنند؟ وظیفه علمای اسلام و همه مسلمانان است که به این وضع ظالمانه خاتمه بدهند و در این راه، که راه سعادت صدها میلیون انسان است، حکومت های ظالم را سرنگون کنند و حکومت اسلامی تشکیل دهند.^(۲)

آیت الله العظمی جوادی آملی (حفظه الله تعالی) ریشه های قرآنی این بحث را تشریح می فرمایند: «قرآن کریم حضرت داود پیامبر (علیه السلام) را به عنوان مجاهد نستوه و رهبر انقلاب و زمامدار عصر

۱- نهج البلاغه، خطبه ۳.

۲- امام خمینی، کتاب ولایت فقیه، ص ۳۸.

خویش معرفی نمود؛) وَقَتَلَ دَاوُدُ جَالُوتَ (۱) و او را از کتابی به نام 'زبور' برخوردار می داند؛) وَ آتَيْنَا دَاوُدَ زَبُورًا (۲) وی را پیشوای اهل تسبیح دانسته، کوه ها و پرندگان را هم نوا با او، تسبیح گوی خدا می شمارد؛) وَ سَخَّرْنَا مَعَ دَاوُدَ الْجِبَالَ يُسَبِّحْنَ وَ الطَّيْرَ (۳) و او را همچون پسرش، حضرت سلیمان (علیه السلام)، از علم خاص الهی متعم می داند؛) وَ لَقَدْ آتَيْنَا دَاوُدَ وَ سُلَيْمَانَ عِلْمًا (۴) و از منطق و زبان پرندگان آگاه می شمارد؛) وَ وَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ وَ قَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ عَلَّمْنَا مَنْطِقَ الطَّيْرِ (۵) و او را صاحب قدرت معنوی و اهل 'اوب' و رجوع مکرر به درگاه خدا معرفی می نماید؛) وَ اذْكُرْ عَبْدَنَا دَاوُدَ ذَا الْأَيْدِ إِنَّهُ أَوَّابٌ (۶) خدای سبحان، آنگاه که وی را به اوصاف راستین خلیفه الهی ستود و کمال های انسان نورانی را برای او اثبات نمود، فرمود: (یا داوود! إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ)؛ (۷) یعنی ای داود، ما تو را خلیفه خود در زمین قرار دادیم؛ پس در میان مردم براساس حق حکومت کن. از این کریمه روشن می شود که رهبر جامعه اسلامی که نمونه سالکان کوی کمال می باشد، خلیفه خداست و خود به مقام منبع خلافت الهی نائل می گردد و آنگاه حکومت اسلامی را تشکیل

۱- بقره، ۲۵۱.

۲- نساء، ۱۶۳.

۳- انبیاء، ۷۹.

۴- نمل، ۱۵.

۵- نمل، ۱۶.

۶- ص، ۱۷.

۷- ص، ۲۶.

می دهد و حاکمیت قانون خدا را تحقق می بخشد و از فروع آن مقام، 'به عدل و داد حکم نمودن' و حقوق متقابل انسان ها را رعایت کردن و از آنان حمایت نمودن است.» (۱)

شهید مطهری (رحمه الله علیه) نیز در تبیین جایگاه عدالت در منظومه معارف دینی مینویسند: «عدالت یکی از مسائلی است که به وسیله اسلام حیات و زندگی را از سر گرفت و ارزش فوقالعاده یافت. اسلام به عدالت، تنها توصیه نکرد و یا تنها به اجرای آن قناعت نکرد؛ بلکه عمده این است که ارزش آن را بالا برد. بهتر است این مطلب را از زبان علی (علیه السلام) در نهج البلاغه بشنویم. فرد باهوش و نکته سنجی از امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) سؤال می کند: 'الْعَدْلُ أَفْضَلُ أَمْ الْجُودُ؟' (۲) آیا عدالت شریف تر و بالاتر است یا بخشندگی؟ مورد سؤال دو خصیصه انسانی است. بشر همواره از ستم گریزان بوده است و همواره احسان و نیکی دیگری را که بدون چشم داشت پاداش انجام می داده، مورد تحسین و ستایش قرار داده است. پاسخ پرسش بالا، خیلی آسان به نظر می رسد جود و بخشندگی از عدالت بالاتر است؛ زیرا عدالت رعایت حقوق دیگران و تجاوز نکردن به حدود و حقوق آنهاست، اما جود این است که آدمی با دست خود، حقوق مسلم خود را نثار غیر می کند. آنکه عدالت می کند، به حقوق دیگران تجاوز نمی کند یا حافظ حقوق دیگران است از تجاوز و متجاوزان و اما آنکه جود

۱- عبدالله جوادی آملی، ولایت فقیه؛ ولایت فقاها و عدالت، ص ۱۰۳.

۲- نهج البلاغه، حکمت ۴۳۷.

می کند، فداکاری می نماید و حقّ مسلم خود را به دیگری تفویض می کند؛ پس جود بالاتر است. واقعاً هم اگر تنها با معیارهای اخلاقی و فردی بسنجیم، مطلب از این قرار است؛ یعنی جود بیش از عدالت معرف و نشانه کمال نفس و رقاء(۱) روح انسان است...

ولی علی(علیه السلام) برعکس نظر بالا- جواب می دهد. علی(علیه السلام) به دو دلیل می گوید: عدل از جود بالاتر است؛ یکی اینکه: 'الْعَدْلُ يَضَعُ الْأُمُورَ مَوَاضِعَهَا وَ الْجُودُ يُخْرِجُهَا مِنْ جِهَتِهَا' (۲) عدل جریان ها را در مجرای طبیعی خود قرار می دهد؛ اما جود جریان ها را از مجرای طبیعی خود خارج می سازد؛ زیرا مفهوم عدالت این است که استحقاق های طبیعی و واقعی، در نظر گرفته شود و به هر کس مطابق آنچه به حسب کار و استعداد لیاقت دارد، داده شود؛ اجتماع حکم ماشینی را پیدا می کند که هر جزء آن در جای خودش قرار گرفته است و اما جود، درست است که از نظر شخص جودکننده که 'ما يملك' (۳) مشروع خویش را به دیگری می بخشد، فوق العاده باارزش است، اما باید توجه داشت که یک جریان غیر طبیعی است؛ مانند بدنی است که عضوی از آن بدن بیمار است و سایر اعضا موقتاً برای اینکه آن عضو را نجات دهند، فعالیت خویش را متوجه اصلاح وضع او می کنند. از نظر اجتماعی، چه بهتر که اجتماع چنین اعضای

۱- به معنای کمال است.

۲- نهج البلاغه، حکمت ۴۳۷.

۳- دارایی شخصی.

بیماری را نداشته باشد تا توجه اعضای اجتماع به جای اینکه به طرف اصلاح و کمک به یک عضو خاص معطوف شود، به سوی تکامل عمومی اجتماع معطوف گردد. دیگر اینکه: 'الْعَدْلُ سَائِسٌ عَامٌّ وَالْجُودُ عَارِضٌ خَاصٌّ'؛ عدالت قانونی است عام و مدیر و مدبری است کلی و شامل که همه اجتماع را در بر می گیرد و بزرگ راهی است که همه باید از آن برونند، اما جود و بخشش یک حالت استثنائی و غیر کلی است که نمی شود رویش حساب کرد. اساساً جود اگر جنبه قانونی و عمومی پیدا کند و کلیت یابد، دیگر جود نیست. علی (علیه السلام) آنگاه نتیجه گرفت: 'فَالْعَدْلُ اشْرَفُهُمَا وَافْضَلُهُمَا' (۱) پس از میان عدالت و جود، آن که اشرف و افضل است، عدالت است.

این گونه تفکر درباره انسان و مسائل انسانی، نوعی خاص از اندیشه است، براساس ارزیابی خاصی. ریشه این ارزیابی، اهمیت و اصالت اجتماع است. ریشه این ارزیابی، این است که اصول و مبادی اجتماعی، بر اصول و مبادی اخلاقی تقدم دارد؛ آن یکی اصل است و این یکی فرع؛ آن یکی تنه است و این یکی شاخه؛ آن یکی رکن است و این یکی زینت و زیور. از نظر علی (علیه السلام) آن اصلی که می تواند تعادل اجتماع را حفظ کند و همه را راضی نگه دارد؛ به پیکر اجتماع، سلامت و به روح اجتماع، آرامش بدهد؛ عدالت است. ظلم و جور و تبعیض، قادر نیست حتی روح خود ستمگر و روح آن کسی که به نفع او ستمگری می شود،

راضی و آرام نگه دارد؛ تا چه رسد به ستم دیدگان و پایمال شدگان. عدالت بزرگ راهی است عمومی که همه را می تواند در خود بگنجانند و بدون مشکلی عبور دهد؛ اما ظلم و جور، کوره راهی است که حتی فرد ستمگر را به مقصد نمی رساند.»^(۱)

۲.۳.۲.۴.۲. زمینه سازی برای رشد علمی و هدایت جامعه

امام خمینی (رضوان الله علیه): «رژیم اسلامی مثل رژیم های مکتب های مادی نیست؛ مکتب های مادی تمام همتشان این است که مرتع درست بشود؛ تمام همت، این است که منزل داشته باشند، رفاه داشته باشند؛ آن هایی که راست می گویند؛ اسلام مقصدش بالاتر از این هاست. مکتب اسلام یک مکتب مادی نیست، یک مکتب مادی معنوی است. مادیت را در پناه معنویت، اسلام قبول دارد، معنویات، اخلاق، تهذیب نفس. اسلام برای تهذیب انسان آمده است، برای انسان سازی آمده است. همه مکتب های توحیدی برای انسان سازی آمده اند. ما مکلفیم انسان بسازیم.»^(۲)

«پیغمبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) برای چه می آید؟ پیغمبر برای به تکامل رساندن انسان می آید؛ برای تخلّق دادن انسان ها به خلاق الله می آید؛ برای کامل کردن و به اتمام رساندن مکارم اخلاق می آید و آنچه که مضمون احادیث است: بُعِثْتُ

۱- مرتضی مطهری، مجموعه آثار، ج ۶، ص ۴۳۴.

۲- سیدروح الله موسوی خمینی، صحیفه نور، ج ۷، ص ۱۵.

لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ 'پیغمبر برای ساختن انسان ها می آید؛ برای به قوام رساندن این مایه‌های که نامش انسان است، می آید.

اکنون باید دید که پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلم) از چه راهی و از چه وسیله‌های برای ساختن انسان استفاده می کند و چگونه انسان ها را می سازد؛ آیا مدرسه درست می کند؟ مکتب فلسفی درست می کند؟ صومعه و جایگاه عبادت درست می کند؟

پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلم) برای ساختن انسان، 'کارخانه انسان سازی' درست می کند. پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلم) ترجیح می دهد که ده سال، بیست سال، دیرتر موفق بشود، اما آنچه می سازد، یک انسان و دو انسان و بیست انسان نباشد؛ بلکه می خواهد کارخانه انسان سازی درست کند که به طور خودکار، انسان کامل پیغمبرپسند تحویل بدهد. پس پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلم) برای ساختن انسان ها و به قوام آوردن مایه انسان، از کارخانه انسان سازی استفاده می کند، کارخانه انسان سازی چیست؟ کارخانه انسان سازی، جامعه و نظام اسلامی است. آن پیچ و نقطه اساسی توجه و تکیه حرف اینجاست؛ همه می گویند پیغمبر می خواهد انسان بسازد؛ همه می گویند پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلم) برای تعلیم و تربیت می آید و همه این را می فهمند؛ آنچه که با دقت باید فهمید، این است که پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلم) یکی یکی گوش انسان ها را نمی گیرد که به یک کنج خلوتی برود و در گوششان زمزمه مهر خدا را بنوازد؛ پیغمبرها مکتب علمی و فلسفی تشکیل نمی دهند تا یک مشت شاگرد درست کنند،

این شاگردان را بفرستند تا مردم را در اقطار عالم هدایت کنند؛ پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) کارش از این مسائل محکم تر، استوارتر و ریشه دارتر است. چه کار می کند؟ یک کارخانه‌های که از آن کارخانه جز انسان بیرون نمی آید، می سازد و آن کارخانه، جامعه اسلامی است.»^(۱)

«اگر یک جامعه بخواهد رشد کند و اخلاق صحیح اسلامی را در خود به وجود آورد، محتاج همین روش است. شاید در چند آیه قرآن که 'یزکیهم' پس از 'یعلمهم' یا قبل از آن بیان شده است، مراد از تزکیه در این آیات همین مطلب باشد؛ یعنی پاک کردن و طاهر کردن و پیراسته کردن مردم؛ مثل طبیعی که به مریض خود فقط نمی گوید این کار را بکن و این کار را نکن؛ بلکه او را در محل مخصوصی قرار می دهد و آنچه را که او لازم دارد، به او می دهد و می خوراند و آنچه که برای او مضر است، از او باز می گیرد. پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) چنین وضعیت و روشی را در طول بیست و سه سال نبوت دنبال می کردند؛ مخصوصاً در ده سالی که در مدینه زندگی می کردند و دوران حاکمیت اسلام و تشکیل حکومت اسلامی بود.»^(۲)

«ما وظیفه داریم مردم خودمان را هدایت بکنیم؛ هدایت، ریاست در جامعه اسلامی، ریاست مادی محض و صرف نیست؛ اداره امور زندگی

۱- سیدعلی خامنه ای، کتاب ولایت، ص ۱۴ تا ۱۸.

۲- بیانات رهبر معظم انقلاب (مدظله العالی) در خطبه های نماز جمعه تهران، ۲۸ مهر ۶۸.

مردم، همراه با هدایت است. تا آنجایی که می‌توانیم، باید راه هدایت مردم را باز کنیم و مردم را هدایت کنیم. خیلی از ابزارهای هدایت در اختیار دستگاه‌های حکومتی است؛ حالا یک نمونه اش صدا و سیماست و نمونه‌های فراوان دیگر هم دارد؛ یک نمونه وزارت ارشاد است، یک نمونه وزارت علوم است، یک نمونه وزارت آموزش و پرورش است؛ این‌ها همه دستگاه‌های خدماتی هدایتی است. ما از این‌ها چگونه استفاده می‌کنیم؟ باید در جهتی حرکت کنیم که مردم، متدین‌بار بیایند، متدین عمل بکنند؛ به مبانی دینی معتقد بشوند؛ عملاً پایبند بشوند؛ جهت‌گیری ما در همه زمینه‌ها باید این باشد»^(۱).

«امتیاز نظام اسلامی در این است که این چارچوب، احکام مقدس الهی و قوانین قرآنی و نور هدایت الهی است که بر دل و عمل و ذهن مردم پرتوافشانی و آن‌ها را هدایت می‌کند. مسئله هدایت مردم یکی از مسائل بسیار مهمی است که در نظام‌های سیاسی رایج دنیا، به خصوص در نظام‌های غربی، نادیده گرفته شده‌است. معنای هدایت مردم این است که بر اثر تعلیم و تربیت درست و راهنمایی مردم به سرچشمه‌های فضیلت، کاری بشود که خواست مردم در جهت فضایل اخلاقی باشد و هوس‌های فاسدکننده‌ای که گاهی به نام آراء و خواست مردم مطرح می‌گردد، از افق انتخاب مردم دور شود. امروز شما

۱- بیانات رهبر معظم انقلاب (مدظله العالی) در دیدار اعضای هیئت دولت، ۱۸ شهریور ۸۸.

ملاحظه می کنید در بسیاری از دموکراسی های غربی، زشت ترین انحرافات، انحرافات جنسی و امثال آن، به عنوان اینکه خواست مردم است، صبغه قانونی پیدا می کند و رسمی می شود و به اشاعه آن کمک می گردد. این، غیبت عنصر معنوی و هدایت ایمانی را نشان می دهد. در نظام اسلامی، یعنی مردم سالاری دینی، مردم انتخاب می کنند، تصمیم می گیرند و سرنوشت اداره کشور را به وسیله منتخبان خودشان در اختیار دارند؛ اما این خواست و انتخاب و اراده در سایه هدایت الهی، هرگز به بیرون جاده صلاح و فلاح راه نمی برد و از صراط مستقیم خارج نمی شود. نکته اصلی در مردم سالاری دینی این است. (۱)

آیت الله العظمی جوادی آملی (حفظه الله تعالی) نیز مثل همیشه، نگاه قرآن به این موضوع را باز می شناساند: «قرآن کریم در آغاز سوره ابراهیم (علیه السلام)، هدف نزول قرآن را که همان هدف والای رسالت و غرض اصیل حکومت اسلامی می باشد، چنین ترسیم می نماید: (الر، كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِ رَبِّهِمْ إِلَى صِرَاطٍ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ)؛ (۲) قرآن کتابی است که ما آن را به سوی تو فرستادیم تا مردم را از هر تیرگی و تاریکی برهانی و آنان را به نور برسانی؛ البته این رهانیدن از ظلمت ها و رساندن به نور، به دستور و اجازه پروردگار آنان

۱- بیانات رهبر معظم انقلاب (مدظله العالی)، پس از مراسم تنفیذ حکم ریاست جمهوری آقای سید محمد خاتمی، ۱۱ مرداد ۸۰.

۲- ابراهیم، ۱.

می باشد و راه نورانی شدن مردم، همانا پیمودن راه راستِ خداوند عزیز و نفوذناپذیر و پیروز بر هر چیز است؛ که آن خداوند، عزیز [و] حمید و شایسته هر گونه ثناست.

دوری از خداوند که 'هستی محض' و 'کمال صرف' است، تیرگی است و جدایی از او که نور تام است، جز تاریکی نیست و تنها مبدئی که توان بیرون آوردن انسان از تیرگی و رهاندن او از تاریکی را دارد، همانا 'نور بالذات' و خداوندی است که نور آسمان ها و زمین می باشد و از این رو، در آیه الکرسی، ولایت این امر را فقط به خود نسبت داده، چنین فرمود: (اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ). (۱) و اگر در آیه مورد بحث، نورانی ساختن مردم را به رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) اسناد داد، برای این است که انسان کامل، خلیفه خداست و خلیفه، کار مستخلف^۲ عنه را انجام می دهد و چون انجام این کار توسط آن حضرت از راه خلافت و نیابت است نه اصالت؛ لذا در آیه مزبور، اخراج از ظلمت ها به سوی نور، به اذن خدا مقید شده است. غرض آنکه؛ هدف والای رسالت و نزول وحی که همان حکومت الهی است، نورانی نمودن جامعه انسانی است و انسان نورانی، از گزند تیرگی هوا و آسیب تاریکی هوس مصون و از وسوسه و دسیسه و مغالطه، محفوظ خواهد بود و چنین انسانی که از جهت اندیشه، از تباهی توهم و تخیل و هر گونه مغالطه آزاد است و از جهت عمل، از آلودگی هر گونه شهوت و غضب پاک می باشد،

شایستهٔ خلافت خداست؛ بنابراین، هدف مهم تأسیس نظام اسلامی مبتنی بر وحی و نبوت، همانا خلیفه الله شدن انسان است و در چنین جامعه‌ای، خط مشی انسان نورانی، بسیار روشن می‌باشد و او با نور الهی که بهره‌وی گشته، حرکت می‌کند و زندگی می‌نماید؛ چنان که خداوند فرمود: «وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ»؛ (۱) «وَيَجْعَلُ لَكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ» (۲).

سیرهٔ آموزندهٔ انسان نورانی آن است که در عین رعایت ادب و پاسداری از حرمت انسانیت دیگران، هیچ انسانی را شایستهٔ ستایش و پرستش نمی‌داند و نیز در عین زیبا دیدن نظام کیهانی و تحسین سراسر گیتی، هیچ موجود سپهری یا زمینی را شایستهٔ تکریم عبادی ندانسته، برای آن قداست پرستش قائل نیست و بلکه تمام عالم و آدم را نشانهٔ خدای بی‌ نشان دانسته، برای آن‌ها ارزشی بیش از نشانه بودن معتقد نیست؛ چنان که انسان کامل یعنی حضرت علی بن ابی‌طالب (علیه السلام) در معرفی این گونه از انسان‌های نورانی چنین می‌فرماید: «عَظَمَ الْخَالِقِ فِي أَنْفُسِهِمْ وَ وَضَعَ [صَغَرَ] مَا دُونَهُ فِي أَعْيُنِهِمْ» (۳)؛ (۴).

«زامدار حکومت اسلامی، عهده دار تأمین علم و دانش شهروندان قلمرو حکومت خود می‌باشد و آیاتی مانند) هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ

۱- انعام، ۱۲۲.

۲- حدید، ۲۸.

۳- أمالی الصدوق، ص ۵۷۱.

۴- عبدالله جوادی آملی، ولایت فقیه؛ ولایت فقاقت و عدالت، ص ۱۰۱.

وَ الْحِكْمَةَ وَ إِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ،^(۱) بیانگر آن است. مشکل اساسی جامعه در جاهلیت جدید یا کهن، همانا ندانستن اصول تمدن ناب یا عمل نکردن به آن، در فرض دانستن است؛ یعنی جهالت و ضلالت، دو عامل قطعی انحطاط جامعه جاهلی است و مهمترین هدف حکومت اسلامی در بخش فرهنگ به معنای جامع، جهالت زدایی و ضلالت رویی است تا با برطرف شدن جهل و نادانی، علم و کتاب و حکمت جایگزین آن گردد و با برطرف گشتن ضلالت و گمراهی اخلاقی و انحراف عملی، تزکیه و تهذیب روح، جانشین شود و لذا در آیه مزبور و مانند آن که اهداف و برنامه های زمامداران اسلامی مطرح می شود؛ جهل زدایی توسط تعلیم و ضلالت رویی توسط تزکیه، از شاخصه های اصلی آن قرار گرفته است و آیه مذکور، جامعه اُمّی و نادان و بی سواد را به فراگیری دانش تشویق می کند، تا از اُمّی بودن پرهیزند و به عالم و آگاه شدن برسند و نیز جامعه گمراه و تبهکار را به طهارت روح فرا می خواند تا از بزهکاری بپرهیزد و به پرهیزکاری و وارستگی باریابد؛ البته مردم آگاه و وارسته، توان تأسیس مدینه فاضله و حفظ آن را خواهند داشت.»^(۲)

۳.۳.۲.۴.۲. ایجاد امنیت در جامعه

«امنیت مقوله ای است که هم کاملاً واقعی و ملموس و هم بسیار گسترده است. وقتی امنیت

۱- جمعه، ۲.

۲- عبدالله جوادی آملی، ولایت فقیه؛ ولایت فقاها و عدالت، ص ۱۰۶.

وجود دارد، ممکن است کسی آن را احساس نکند؛ مثل سلامتی که وقتی هست، شما آن را احساس نمی کنید؛ اما به مجرد اینکه خدای نکرده سرتان درد گرفت، آنگاه می فهمید که سلامتی یعنی چه؟! فرمود: «الصَّحَّةُ وَ الْفِرَاحُ نِعْمَتَانِ مَكْفُورَتَانِ»^(۱) به مجرد اینکه گوشه هایی از امنیت مخدوش شود، اثر آن در زندگی مردم، منعکس می گردد؛ بنابراین امنیت، کاملاً عینی و واقعی است و با ذهنیات نمی شود آن را تأمین کرد. این فلسفه بافی های ذهنی ای که گاهی مشاهده می شود، باب محافل روشن فکری یا حداکثر باب جلسات کارشناسی است که بنشینند راجع به ابعاد ذهنی یک مسئله بحث کنند، مردم واقعیت امنیت را می خواهند؛ آن هم در همان پهنه گسترده؛ یعنی امنیت در محیط کار، در خانه، برای بچه هایشان در مدرسه، برای بچه هایشان در میدان فوتبال، امنیت برای جاده ها، روستاها، شهرها و خیابان ها. تأمین امنیت، باری کاملاً سنگین و بسیار جدی است و این بار متوجه شماست»^(۲).

معنای امنیت اجتماعی این است که مردم در محیط کار و زندگی خود، احساس خوف و تهدید و ناامنی نکنند. این مسئله، خیلی مهم است. خداوند متعال در مقام منت گذاردن بر قریش می فرماید: «فَلْيَعْبُدُوا رَبَّ هَذَا الْبَيْتِ،

۱- من لایحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۸۱: «تندرستی و فراغ خاطر دو نعمت پوشیده و ناشناخته اند.»

۲- بیانات رهبر معظم انقلاب (مدظله العالی)، در دیدار اعضای شورای تأمین استان ها، ۲۵ بهمن ۷۹.

الَّذِي أَطْعَمَهُمْ مِنْ جُوعٍ وَ أَمَّنَّهُمْ مِنْ خَوْفٍ؛ (۱) یعنی 'امنیت دادن' را به عنوان یکی از دو نعمت، مورد تأکید قرار می دهد. (۲)

«امیرالمؤمنین (علیه السلام) در نامه معروف خود، فرمان معروف خود به مالک اشتر، فرموده: «فَالْجُنُودُ بِإِذْنِ اللَّهِ حُصِيُونَ الرَّعِيَّةِ؛ (۳) [نیروهای نظامی] حصار ملت اند؛ حصار کشور اند. حصار نقشش چیست؟ ایجاد امنیت برای مردم. وقتی یک ارتش و یک سازمان مسلح این مسئولیت را برای خود اساسی ترین محور تصمیم گیری و سازندگی بدانند، آن وقت خیلی وضع فرق خواهد کرد.» (۴)

«از مهم ترین وظایف کلی زمامداران، آن است که در وجه مختلف فردی، اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و اعتقادی برای مردمان 'امنیت' فراهم کنند و به گونه ای برنامه ریزی و اقدام کنند که همگان و نه گروهی خاص، به رفاه و آسایش دست یابند و مستضعفان و ستم دیدگان که پیوسته از امنیت های لازم برای شکوفایی استعدادهایشان محروم بوده اند، از حقوق انسانی خویش بهره مند شوند.» (۵)

۱- قریش، ۴: «پس [بشکرانه این نعمت بزرگ،] باید پروردگار این خانه را عبادت کنند؛ همان کس که آن ها را از گرسنگی نجات داد و از ترس و ناامنی ایمن ساخت.»

۲- بیانات رهبر معظم انقلاب (مدظله العالی)، در دیدار جمعی از اعضای نیروی انتظامی، کارکنان سازمان تأمین اجتماعی، سازمان بهزیستی و اساتید و دانشجویان دانشگاه ها، ۲۹ تیر ۷۳.

۳- نهج البلاغه، خطبه ۵۳: «پس سپاهیان به فرمان خدا، رعیت را دژهای استوارند.»

۴- بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی (مدظله العالی) در دیدار با ارتش، ۲۷ فروردین ۸۲.

۵- مصطفی دلشاد تهرانی، دولت آفتاب؛ اندیشه سیاسی و سیره حکومتی علی (علیه السلام)، ص ۱۹۰.

استاد شهید مطهری (رحمه الله علیه) در تبیین جایگاه امنیت در منابع دینی می فرمایند: «[امیرالمومنین علی (علیه السلام)] در آن فرمانی که به مالک اشتر نوشته است، جمله ای دارد که عین آن در اصول کافی هم هست؛ به او می فرماید: «مالک، تو باید به گونه ای حکومت کنی که مردم تو را به معنی واقعی تأمین کننده امنیتشان و نگهدار هستی و مالشان و دوست عزیز خودشان بدانند؛ نه یک موجودی که خودش را به صورت یک ابوالهول در آورده و همیشه می خواهد مردم را از خودش بترساند، با عامل ترس می خواهد حکومت کند. بعد فرمود: من این جمله را از پیغمبر 'غَيْرَ مَرَّةٍ' [یعنی نه یک بار بلکه مکرر] شنیدم که: 'لَنْ تُقَدَّسَ أُمَّةٌ حَتَّى يُؤْخَذَ لِلضَّعِيفِ حَقُّهُ مِنَ الْقَوِيِّ غَيْرَ مُتَّعِعٍ؟' (۱) پیغمبر فرمود: هرگز امتی، جامعه ای، به مقام قداست، [یعنی] مقامی که قابل تقدیس و تمجید باشد که بشود گفت این جامعه، جامعه انسانی است، نمی رسد؛ مگر آن وقت که وضع به این منوال باشد که ضعیف، حقش را از قوی بدون لکننت کلمه بگیرد؛ وقتی ضعیف در مقابل قوی می ایستد؛ لکننتی در بیانش وجود نداشته باشد.

این جمله شامل دو مطلب است: یکی این که مردم به طور کلی روحیه ضعف و زبونی را از خود دور کنند و در مقابل قوی [، هراندازه قوی باشد]، شجاعانه بایستند، لکننت به زبانشان نیفتد، ترس نداشته باشند که ترس از جنود ابلیس است و دیگر اینکه اصلاً نظامات اجتماعی، باید طوری باشد

که در مقابل قانون، قوی و ضعیفی وجود نداشته باشد؛ پس علی (علیه السلام) می گوید در برنامه حکومت اسلامی ما، «فَيَأْمَنَ الْمَظْلُومُونَ مِنْ عِبَادِكُمْ؟» (۱) خدایا بندگان ستمدیده تو در امنیت قرار گیرند، چنگال ستمگر را قطع کنیم.» (۲)

در نامه ای که امیرمؤمنان علی (علیه السلام) به معاویه می نویسد، می فرماید:

«و الواجب في حكم الله و حكم الاسلام على المسلمين بعد ما يموت امامهم او يقتل، ضالاً كان او مهتدياً، مظلوماً كان او ظالماً، حلال الدم او حرام الدم، الأي عملوا عملاً ولا يحدثوا حدثاً ولا يقدّموا يداً ولا رجلاً ولا يبدئوا بشيء قبل أن يختاروا لأنفسهم اماماً عفيفاً عالماً عارفاً بالقضا و السنه يجمع امرهم و يحكم بينهم و يأخذ للمظلوم من الظالم حقه و يحفظ اطرافهم و يجبي فيئهم و يقيم حجتهم و يجبي صدقاتهم.» (۳)

در این نامه، آن حضرت با جمله «يأخذ للمظلوم من الظالم حقه»، به امنیت داخلی و با جمله «و يحفظ اطرافهم»، به امنیت خارجی اشاره فرموده است و آن را از اموری دانسته است که جز با وجود

۱- نهج البلاغه، خطبه ۱۳۱.

۲- مرتضی مطهری، مجموعه آثار، ج ۲۴ ص ۱۱۳.

۳- سلیم بن قیس، اسرار آل محمد (صلی الله علیه و آله و سلم)، ج ۲، ص ۷۵۲، نشر الهادی؛ محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۳۳، ص ۱۴۴: «حکم واجب خدا و اسلام بر مسلمانان این است که پس از آنکه پیشوایشان بمیرد یا کشته شود، چه گمراه بوده و چه هدایت یافته، ستمدیده باشد یا ستمگر، حلال خون یا حرام خون، اقدام به هیچ کاری نکنند و حادثه ای پدید نیاورند و دست و قدمی به جلو نگذارند و هیچ عملی را پیش نیندازند؛ قبل از آنکه رهبری با عفت، دانشمند، پرهیزکار، دانای به قضاوت و سنت برای خود برگزینند تا او امورشان را سامان داده و بینشان به داوری بنشیند و حق مظلوم از ظالم ستاند و مرزهای آن را پاسداری کند و ثروت های عمومی آنان و زکات هایشان را جمع کرده و منطبق و فرهنگ آنان را اقامه و از آن صیانت کند.»

دولت و زمامدار، محقق نمی شود.

این موضوع گرچه خود حقی از حقوق عمومی است؛ ولی پس از تصدی دولت، ایفای آن به عنوان ادای حق عمومی و تکلیفی الهی و وظیفه دولت به شمار می رود.

امیرمؤمنان (علیه السلام) در ردّ منطبق خوارج می فرماید: «هؤلاء يقولون: لا امره الا لله و انه لا بد للناس من امير بّر او فاجر، يعمل في امرته المؤمن يستمتع فيها الكافر و يبلغ الله فيها الاجل و يجمع به الفی ء و يقاتل به العدو و تأمن به السبل و تؤخذ به للضعيف من القوى حتى يستريح بّر يستراح من فاجر»^(۱).

از دیدگاه علی (علیه السلام)، ناامنی مقوله ای است که با آثارشسیسم و عدم وجود دولت آمیخته و دولت و امتیت، رابطه ای ساختاری و ماهوی دارند؛ به گونه ای که برای تحقق آن، چاره ای از وجود دولت نیست؛ حتی اگر زمامدار فرد یا گروهی فاسد و فاجر باشند و آنچه به عنوان آثار دولت و زمامدار در این خطبه آمده است، رابطه ای مستقیم یا غیرمستقیم با مسئله امنیت دارد.^(۲)

۱- نهج البلاغه، ترجمه فیض الاسلام، ص ۱۲۵، خطبه ۴۰؛ نهج البلاغه، ترجمه صبحی صالح، ص ۸۲، خطبه ۴۰: «آنان می گویند: امارت جز برای خداوند نیست؛ درحالی که مردم ناچارند امیری داشته باشند؛ نیکوکار باشد یا بدعمل تا مؤمن در سایه حکومت او بر انجام وظایفش قیام کرده و کافر به زندگی خود پردازد و خداوند به هر کس عمر تعیین شده اش را عطا کند [و کشت و کشتار موجب اجل های زودرس نشود] و ثروت مردم به وسیله او گردآوری شده و با دشمن نبرد شود و راه ها امنیت یابند و حق مظلوم از ستمگر گرفته شود تا اینکه انسان های نیک در راحتی به سر برند و از ناحیه بدکاران ایمن شوند.»

۲- سیدمهدی موسوی کاشمیری، جایگاه امنیت در نظام اسلامی، ص ۱۴۶.

۴.۳.۲.۴.۲. ایجاد رفاه و آسایش عمومی

«در نظام اسلامی، رفع فقر و محرومیت، در شمار هدف های طراز اول است و پابندی به اصول انقلاب، بدون مجاهدت در راه نجات مستضعفان و محرومان، سخنی بی معنی و ادعایی پوچ است.»^(۱)

«حکومت هم در جامعه مسئولیت هایی دارد... چهارمی هم رفاه و آبادی زندگی آن هاست که البته این رفاه که می گوییم... تربیت های اخلاقی و معنوی، مسئله علم و ترویج تحقیق و این ها تویش هست؛ این ها جزء آن چیزهایی است که در داخل این مندرج است. رفاه اجتماعی هم بدون این ها، امروز و هیچ وقت به وجود نمی آمده [است].»^(۲)

«ما برای پیاده کردن اسلام، کار زیادی پیش روی خود داریم... ما به خاطر ایجاد رفاه و زندگی شایسته انسانی برای این ملت بزرگ و فداکار، کارها و تکالیف زیادی بردوش داریم.»^(۳)

«اسلام به همان اندازه که به معنویت مردم، به اعتلای روحی و معنوی مردم اهمیت می دهد، به گشایش زندگی مردم، به پیشرفت رفاه مردم، به اینکه در جامعه هیچ کس دست نیازی به سمت

۱- پیام رهبر معظم انقلاب (مدظله العالی)، به مناسبت اولین سالگرد ارتحال حضرت امام خمینی (رحمه الله علیه)، ۱۰ خرداد ۶۹.

۲- . بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی (مدظله العالی) در دیدار مدیران صداوسیما، ۱۵ بهمن ۸۱.

۳- سخنرانی رهبر معظم انقلاب (مدظله العالی)، در دیدار با فضلا، طلاب و اقشار مختلف مردم قم، به مناسبت سالگرد قیام نوزدهم دی ماه، ۱۹ دی ۶۹.

دیگران دراز نکنند و نیازی نداشته باشد، به آن هم اهمیت می دهد. اگر بخواهیم جامعه به این سطح از بهبود مادی و رفاه مادی برسد، نیروهای جامعه همه به شکل درهم تنیده، در کنار هم، در خدمت هم باید قرار بگیرند.»^(۱)

یکی از اسنادی که در تبیین اهداف حکومت اسلامی مورد توجه علما و کارشناسان دینی قرار دارد، نامه امیرالمؤمنین (علیه السلام) به مالک اشتر است. شهید مطهری (رحمه الله علیه) با اشاره به فرازی از این نامه، می نویسد: «علی (علیه السلام) در نامه ای که به مالک اشتر نوشته است، وقتی که هدف های او را برای حکومت ذکر می کند که تو چه وظیفه ای داری، از جمله می گوید: 'وَ اسْتِصْلَاحِ اَهْلِهَا وَ عِمَارَةِ بِلَادِهَا'؛^(۲) انسان ها را اصلاح کنی و شهرها را عمران نمایی.»^(۳)

علامه محمدتقی جعفری (رحمه الله علیه) نیز در این باره می گویند: «زاممدار اسلامی بایستی کمال اهمیت را به آباد کردن زمین و آماده کردن دیگر وسایل تولید آن، برای بهره دهی هرچه عالی تر قائل شود و به همین ملاک، زمامدار اسلامی بایستی نظارت و اهمیت شدید را درباره تصحیح و تنظیم هرگونه وسایل تولید مواد زندگی مردم به کار ببندد، اعم از کارخانجات و انواع دستگاه های ماشینی که امروزه همه شئون زندگی بشری را احاطه کرده است.»^(۴)

۱- بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی (مدظله العالی)، در دیدار با کارگران، کشاورزان، صنعتگران و بازاریان، ۱۴ آبان ۸۰.

۲- نهج البلاغه، خطبه ۱۵۳.

۳- مرتضی مطهری، مجموعه آثار، ج ۲۴، ص ۱۱۳.

۴- محمدتقی جعفری، حکمت اصول سیاسی اسلام، ص ۴۶۹.

همچنین «همه همت زمامداران باید در جهت اصلاح گری و به سامان کشاندن اوضاع اقتصادی، اجتماعی، حقوقی، فرهنگی و سیاسی قرار گیرد و با فراهم کردن زمینه های اصلاح، دست به اصلاح و عمران و آبادی بزنند و همه امور را به سامانی درست بیاورند. علی (علیه السلام) در اینباره فرموده است: «اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَعْلَمُ أَنَّهُ لَمْ يَكُنِ الَّذِي كَانَ مِنَّا مُنَافَسَةً فِي سُلْطَانٍ وَلَا التَّمَّاسَ شَيْءٌ مِنْ فُضُولِ الْخَطَامِ وَ لَكِنْ ... نُظْهِرُ الْأِصْلَاحَ فِي بِلَادِكَ»^(۱) خدایا تو می دانی که جنگ و درگیری ما برای به دست آوردن قدرت و حکومت و دنیا و ثروت نبود؛ بلکه می خواستیم... در سرزمین های تو اصلاح را ظاهر کنیم، تا بندگان ستم دیده ات در امن و امان زندگی کنند و قوانین و مقررات فراموش شده تو بار دیگر اجراء گردد.»^(۲)

آیت الله العظمی مکارم شیرازی (حفظه الله تعالی) نیز درخصوص این روایت می افزایند: «و نُظْهِرُ الْأِصْلَاحَ فِي بِلَادِكَ، خیلی جمله عجبی است! نُظْهِرُ یعنی آشکار کنیم. اصلاح نمایان و چشم گیر، اصلاحی که روشن باشد، در شهرهايت به عمل آوریم. آن قدر این اصلاح، اساسی باشد که [تشخیص آن] احتیاج به فکر و مطالعه نداشته باشد؛ علائمش از در و دیوار پیداست. به عبارت دیگر سامان به زندگی مخلوقات تو دادن، شکم ها را سیر کردن، تن ها را پوشانیدن، بیماری ها را معالجه کردن، جهل ها را از

۱- نهج البلاغه، خطبه ۱۳۱.

۲- مصطفی دلشاد تهرانی، دولت آفتاب؛ اندیشه سیاسی و سیره حکومتی علی (علیه السلام)، ص ۱۹۰.

میان بردن، اقدام برای بهبود زندگی مادی مردم؛ زندگی مادی مردم را سامان دادن.

امام(علیه السلام) در این فراز از خطبه در حقیقت، اهداف حکومت الهی؛ از جمله حکومت خود را بیان می فرماید و با تعبیرات بسیار جالب و حساب شده، درس های فراموش نشدنی به همه حاکمان مؤمن و مخلص می دهد و در ادامه این سخن، اهداف چهارگانه خودش را برای پذیرش حکومت بیان می دارد که سرمشق و درس بزرگی است برای همه حاکمان آزاده و باایمان و حق پرست. [ایشان(علیه السلام)] عرضه می دارد: «پروردگارا، تو می دانی که [اگر حکومت را پذیرفتیم، به خاطر این بود که نشانه های محو شده دینت را بازگردانیم و بر پا سازیم و اصلاحات را در شهرهای تو آشکار کنیم، تا بندگان ستم دیده ات [از ظلم ظالمان] ایمن گردند و حدود و قوانین تعطیل شده ات اقامه و اجرا شود.»

درواقع امام(علیه السلام) در این چهار جمله، که به پیشگاه خداوند به عنوان انگیزه های اصلی پذیرش بیعت، عرضه می دارد، هم اشاره به برنامه های معنوی و ارزشی حکومت می نماید و هم برنامه های مادی و ظاهری.

در درجه اول باید نشانه های دین که مسیر راه مردم را به سوی خدا مشخص می کند و بر اثر حکومت های خودکامه محو شده است به جای خود بازگردد، آنگاه اصلاحات در تمام شئون اجتماعی اعم از سیاسی و اقتصادی و اخلاقی آشکار شود و چنگال ظالمان از گریبان مظلومان جدا شود و حدود الهی اجرا گردد؛ به گونه ای که

ستم دیدگان احساس امتیت و آرامش کنند.

به یقین اگر هدف حکومت ها انجام این امور چهارگانه باشد، سعادت معنوی و مادی بر سر جامعه سایه خواهد افکند و اگر هدف آن ها به دست آوردن مقام و اموال و ثروت ها باشد، جز فساد و ظلم و تعطیل حدود الهی و محو اخلاق و دین نتیجه ای نخواهد داشت و این درسی است برای همه مسلمین در تمام قرون و اعصار.

این امور همان است که قرآن مجید به عنوان اهداف بعثت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و تشکیل حکومت اسلامی بیان فرموده، در یک جا تعلیم و تهذیب و نجات از گمراهی آشکار را هدف بعثت می شمارد (هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ) (۱)

و در جای دیگر اقامه قسط و عدالت نتیجه قیام انبیاء ذکر می کند (لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ) (۲)

و نیز در آیه دیگر می فرماید: (الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْمَأْرَضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوْا الزَّكَاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَلِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ)؛ (۳) همان کسانی که هرگاه در زمین به آن ها قدرت بخشیدیم نماز را بر پا می دارند و زکات می دهند و امر به معروف و نهی از منکر می کنند و پایان همه کارها از آن خداست. (۴)

۱- جمعه، ۲.

۲- حدید، ۲۵.

۳- حج، ۴۱.

۴- ناصر مکارم شیرازی، پیام امام امیرالمؤمنین (علیه السلام)، ج ۵، ص ۴۲۲.

۳. شبهه سوم؛ نظریه رهبری شورایی

اشاره

پس از آنکه با تبیین فلسفه ولایت فقیه و مطالعه ادله آن، روشن شد که در صورت وجود فقهای متعدد واجد شرایط در یک زمان، تنها یکی از آنان مسئولیت رهبری جامعه اسلامی و حکومت دینی را برعهده خواهد داشت و دیگر فقها در مسایل سیاسی و حکومتی به تبعیت از وی ملزم هستند؛ گروهی این نظریه را مطرح کردند که «چه اشکال دارد که رهبری، شورایی شود و شورایی مرکب از فقهای عادل، امر رهبری را برعهده گیرند؟!»

در پاسخ این پرسش، باید گفت: درست است که مشورت پیش از انجام کارها و تصمیم گیری کارشناسانه، چنان که در خلال مباحث گذشته دیدیم، امری پسندیده و معقول است و شرع اسلام و قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران نیز آن را تأیید و بر آن تأکید کرده است؛^(۱) ولی اگر در همان دلایل نقلی و عقلی مسئله شورا دقت شود، به خوبی روشن می شود که انجام شورایی کارها، هرگز به این معنا نیست که در همه مراحل آن، حتی در مرحله اظهار نظر قطعی و تصمیم گیری نهایی، به ویژه در سطح کلان آن نیز به صورت شورایی عمل کردن، پسندیده و معقول باشد؛ بلکه مراد این است که کارها توسط عقل جمعی مسلمانان

۱ - ۱. پیشینی شوراها و مجامع مشورتی گوناگون در ساختار نظام جمهوری اسلامی، مبین این اهتمام است: وجود مجمع تشخیص مصلحت نظام، شورای عالی انقلاب فرهنگی، ارائه نظرات کارشناسی توسط مجلس شورای اسلامی و کارگروههای کارشناسی تخصصی فعال در دفتر مقام معظم رهبری (مدظله العالی)، قالب ها و ابزارهای مناسبی برای تحقق این مأموریت خطیرند.

[که کارشناسان و خبرگان از میان آن‌ها نمایانگر افکار جمعینند]، با شورا و مشورت و کاوش و تحقیق، بررسی و ارزیابی شوند و در نهایت برای تصمیمگیری نهایی به مرکز ثقل تصمیمگیری که رهبری است، ارائه شود و او تصمیم قطعی را اعلام کند؛ نه اینکه همه اعضای طرف مشورت، در این مرحله هم باید نظر دهند.

در اینجا با تفصیل بیشتری، ادله مطرح کنندگان این نظریه و پاسخهای ارائه شده را بررسی میکنیم.

۱.۳. پیشنهاد بحث

«از نظر پیشینه تاریخی، ولایت شورایی، در متون اسلامی بیسابقه است. در دیدگاه اهل سنت، تنها در یک مورد، شورا تشکیل شد (۱) که آن هم برای تعیین رهبر بود و نه برای اداره و تدبیر امور... درباره رهبری شورایی، متون فقهی شیعه تا پیش از استقرار جمهوری اسلامی ایران، همگی ساکت اند [و هیچ فقیهی پیش از آن، به طرح این ایده پرداخته است.]]» (۲)

«پس از انقلاب، در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، [مصوب ۱۳۵۸ش]، برای اولین بار شورای رهبری متشکل از سه یا پنج مرجع واجد شرایط رهبری، با شرایطی، به رسمیت شناخته می شود؛ (۳) البته در یکی از کتب فقهی جدید،

۱- اشاره به شورای سقیفه است.

۲- مصطفی جعفر پیشه فرد، چالش های فکری نظریه ولایت فقیه، ص ۸۲ و ۸۳.

۳- قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، مصوب ۱۳۵۸، اصل ۵ و اصل ۱۰۷.

رهبری شورایی، به عنوان تنها شکل حکومت اسلامی در عصر غیبت معرفی شده است.»^(۱)

«در متون فقهی گذشتگان، مواردی یافت میشود که شباهتهایی ظاهری؛ البته با ماهیتی متفاوت؛ با این نظریه داشته باشد؛ از جمله در اندیشه فقهی علامه حلی (رحمه الله علیه) آمده که می توان برای یک شهر، قضات متعدد در نظر گرفت. داوران متعدد برای یک شهر، در قالب یکی از سه شکل قابل تصور است:

۱. هر یک مستقلاً به قضا پردازند و به شکل عام استغراقی^(۲) برای هر یک از ایشان، داوری در تمامی شهر جایز باشد؛

۲. شهر را به نواحی مختلف تقسیم کنند و داوری در هر ناحیه را به یک قاضی بسپارند؛ به طوری که هر یک در منطقه نفوذ دیگری، حق دخالت نداشته باشند؛

۳. داوری هر یک، مشروط به اتفاق نظر با دیگری باشد.»^(۳)

«نظریه پردازان ولایت شورایی، علاوه بر تمسک به ادله نقلی [که در آینده به آن خواهیم پرداخت]، به دلیل عقلی نیز رو آورده‌اند. آنان در فرض وجود فقها و مراجع متعدد، پنج راه حل را برای تعیین رهبر و فقیه حاکم شمرده‌اند و از این پنج راه حل، تنها پنجمین آن را صواب و بیاشکال دانسته‌اند.»^(۴)

۱- سیدمحمد حسینی شیرازی، الفقه، کتاب الواجبات و المحرمات، ج ۹۲، ص ۲۸۴.

۲- یعنی همه آنان تک تک به قضاوت پردازند.

۳- نک: سیدمحمدجواد حسینی عاملی، مفتاح الکرامه فی شرح قواعد العلامه، ج ۱۰، ص ۱۲.

۴- سیدمرتضی حسینی شیرازی، شوری الفقهاء، ص ۲۸۳ و ۳۰۰.

این راه حل های پنجگانه عبارت است از:

۱. امر هر فقیهی نسبت به مقلدان خودش نافذ باشد: اشکال این فرض، اختلال نظام و هرج و مرج است.

۲. امر فقیهی نامعین از میان فقها نسبت به تمامی مردم، نافذ باشد: این فرض نیز محال است؛ چون نامعین، در مرحله ثبوت و اثبات محال است.

۳. امر فقیهی معین مثل اعلم، نسبت به تمامی مردم نافذ باشد: اشکال این فرض آن است که اولاً فقیه تعیین شده، ترجیح بلامرجح است؛ ثانیاً اعلمیت علاوه بر آنکه فاقد دلیل است، هم در ضابطه اعلمیت و هم در تعیین و تشخیص مصداق اعلم، آن قدر تفاوت نظر وجود دارد که مسئله را با مشکلات فراوان روبه رو می کند؛ ثالثاً هر فقیهی که خود را اعلم می داند، حق خود می داند که در حکومت دخالت کند؛ زیرا از طرف شارع، منصوب است و دلیلی که مسقط ولایت او باشد یا ولایت او را تخصیص زند، ثابت نیست؛ در نتیجه، مشکل اختلاف نظام و هرج و مرج، مجدداً رخ می نماید.

۴. حکم فقیه منتخب، نافذ باشد؛ همان طور که در مثال کفاره، مکلف، حق تخییر و انتخاب دارد: اشکال این فرض، آن است که به هرج و مرج و اختلال نظام خواهد انجامید؛ زیرا هر دسته از مردم، فقیهی را انتخاب می کنند و انتخاب های گوناگون، ضرر نوعی و هرج و مرج به دنبال دارد.

اگر کسی بگوید: 'فقیه منتخب اکثریت، حکمش نافذ است'، در پاسخ باید گفت: 'هرگز

رأی اکثریت مردم، در عرض احکام شرعی قرار نمی گیرد و مشروعیت آور نیست. رأی اکثریت، در طول قوانین شرعی است؛ بنابراین، اگر از ادله شرعی استفاده شود که رهبری شورایی است و رأی اکثریت فقها معتبر و لازم الاتباع است، در این صورت نوبت به انتخاب اکثریت نمی رسد. افزون بر آن، ادله ولایت فقیه و سخن فقها در باب ولایت فقیه، مطلق است و ولایت او را به انتخاب اکثریت مقید نکرده اند.^۱

۵. رأی اکثریت فقها نافذ باشد: این فرض، تعبیری از رهبری شورایی است و با توجه به بطلان فرض های چهارگانه گذشته، تنها راه حل صواب برای مشکل تعیین فقیه حاکم، همین راه حل است. افزون بر آن، اگر قدرت سیاسی، به شخص واحد منتقل نشود، بهتر است؛ زیرا در شخص واحد، خطر استبداد بیشتر است.»^(۱)

۲.۳. نقد نظریه

اشاره

حضرت آیت الله العظمی سید کاظم حائری (حفظه الله تعالی) در رد استدلالات صاحبان این نظریه مینویسند: «مفاد ادله ولایت فقیه، عام استغراقی است، نه عام مجموعی؛ یعنی، فرد فرد فقهای جامع شرایط، منصوب اند، نه آنکه ولایت و حق زمامداری برای مجموعه آن ها جعل شده باشد... پس نظریه شورایی، نوعی تصرف در ظهور ادله است که نیازمند قرینه می باشد...»

در طول تاریخ اسلام و در عصر اهل بیت (علیهم السلام)

۱- مصطفی جعفر پیشه فرد، چالش های فکری نظریه ولایت فقیه، ص ۸۴.

که رژیم های گوناگونی، به اقتدار رسیده اند، حکومت ها فردی بوده است. اهل بیت (علیهم السلام) هم که با حکومت ها به مخالفت پرداخته و به تبیین اندیشه امامت پرداخته اند، اشکال های فراوانی را در اثبات نامشروعیت حکومت ها مطرح کرده اند؛ ولی هرگز متعرض 'فردی بودن' این دولت ها نشده و شرط شورایی بودن رهبری را عنوان نکرده اند.»^(۱)

حضرت آیت الله خوشوقت (رحمه الله علیه) نیز در این رابطه میفرماید: «در اسلام هیچ پستی در اداره شئون اسلام، شورایی نبوده است؛ نه پیامبری، نه امامت، نه مرجعیت تقلید.»^(۲)

از اینرو حضرت آیت الله العظمی مظاهری (حفظه الله تعالی)، در رابطه با رهبری شورایی می فرماید: «اگر دلیلی بر فساد آن [رهبری شورایی] نداشتیم، جز اینکه در ادیان الهی^(۳) در نبوت و ولایت هیچ مثل و سابقه ای ندارد و پروردگار عالم در هیچ زمانی شورای رهبری و زعامت نصب نفرموده است، کافی بود.»^(۴)

آیت الله امینی (حفظه الله تعالی)، با اشاره به جلسه خبرگان «انتخاب رهبری بعد از رحلت امام»، به مهم ترین اشکال این نظریه تصریح

۱- سید کاظم حائری، ولایه الأمر فی عصر الغیبه، ص ۲۴۰ تا ۲۴۱.

۲- آیت الله خوشوقت، به نقل از پایگاه اطلاع رسانی مجلس خبرگان رهبری: <http://www.khobreganrahbari.com/modules.php?name=Newsfile&articlesid=۱۷۴> (صلی الله علیه و آله و سلم) و آله و سلم.

۳- به عنوان مثال، در تاریخ انبیا، با آنکه حضرت لوط (علی نبینا و آله و علیه السلام) نیز پیامبر خدا بودند؛ ولی از رهبری و امامت حضرت ابراهیم (علیه السلام) تبعیت می کردند و حضرت هارون (علیه السلام) نیز تابع حضرت موسای کلیم (علیه السلام) بودند.

۴- آیت الله مظاهری (حفظه الله تعالی)، به نقل از: <http://noorportal.net/۹۵۱/۱۷۴۶/۳۸۱۲/۳۸۱۳.aspx>

یا روایت نبوی که آن حضرت (صلی الله علیه و آله و سلم) فرموده اند: «هیچ گاه شخصی با دیگری مشورت نمی کند؛ مگر آنکه به راه نیک راهنمایی می شود.»

با کمی دقت در شأن نزول و آیات قبل و بعد این آیه شریفه، آشکار میشود که در این آیه و مشابه آن، شیوه رهبری شورایی، تأیید نشده است و تنها بر توجه به نظر دیگران و دخالت دادن مردم در تصمیم گیریها تأکید شده است. در ادامه این فراز از آیه ۱۵۹ سوره آل عمران که طی آن پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در برخی امور عرفی [که در آن ها فرمانی از وحی نرسیده است]، مأمور به مشورت با مسلمانان شده، آمده است: (...فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ)؛ یعنی با آنان در امور مشورت کن؛ اما هرگاه تصمیم گرفتی، پس بر خدا توکل کن [و بر آن کار اقدام نما].

حضرت آیت الله العظمی مکارم شیرازی (حفظه الله تعالی)، ذیل این آیه شریفه می نویسند: «در جمله بالا، مسئله مشاوره به صورت جمع ذکر شده [و شاورهم]؛ ولی تصمیم نهایی تنها به عهده پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و به صورت مفرد ذکر شده [عزمت]. این اختلاف تعبیر، اشاره به یک نکته مهم می کند و آن اینکه: بررسی و مطالعه جوانب مختلف مسائل اجتماعی، باید به صورت دسته جمعی انجام گیرد؛ اما هنگامی که طرحی تصویب شد، باید برای اجرای آن، اراده واحدی به کار افتد؛ در غیر این صورت هرج و مرج پدید خواهد آمد؛ زیرا اگر اجرای یک برنامه به وسیله رهبران متعدد، بدون الهام گرفتن از یک سرپرست

صورت گیرد، قطعاً مواجه با اختلاف و شکست خواهد شد و به همین جهت در دنیای امروز نیز مشورت را به صورت دسته‌جمعی انجام می‌دهند؛ اما اجرای آن را به دست دولت‌هایی می‌سپارند که تشکیلات آن‌ها زیر نظر یک نفر اداره می‌شود.» (۱)

ایشان در ماجرای ملکه سبأ نیز از آیات سوره سلیمان استفاده میکنند و می‌فرمایند: «از این ماجرا روشن می‌شود که برنامه‌های شورایی چنان نیست که همیشه به حق منتهی شود؛ چراکه در اینجا عقیده اکثریت اطرافیان او این بود که توسل به نیروی نظامی مقدم است؛ درحالی که عقیده ملکه سبأ برعکس آن بود و در پایان ماجرا می‌بینیم که حق با او بوده است و می‌توان گفت که این نوع مشورت، غیر از آن است که امروز در میان ما رایج است. ما نظریه اکثریت را معیار قرار می‌دهیم و حق تصمیم‌گیری را برای آن‌ها قائل هستیم؛ درحالی که در این نوع مشورت، حق تصمیم‌گیری با رهبر جمعیت است و مشاورین، تنها اظهار نظر می‌کنند.» (۲)

۱.۲.۳. دلایل روایی مخالف با نظریه رهبری شورایی

۱. «فضل بن شاذان از امام رضا (علیه السلام) نقل می‌کند: «فَإِنْ قِيلَ: فَلِمَ لَا يُجُوزُ أَنْ يَكُونَ فِي الْأَرْضِ إِمَامَانِ فِي وَقْتٍ وَاحِدٍ أَوْ أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ قِيلَ: لِإِعْلَالِ مِنْهَا أَنَّ الْوَاحِدَ لَا يَخْتَلِفُ فِعْلُهُ وَتَدْبِيرُهُ وَالْإِثْنَيْنِ لَا

۱- ناصر مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج ۳، ص ۱۴۹.

۲- ناصر مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج ۱۵، ص ۴۶۰.

يَتَّفِقُ فِعْلُهُمَا وَ تَدْبِيرُهُمَا...؛ (۱) اگر گفته شود: چرا جایز نیست در یک عصر و یک زمان، دو رهبر و دو پیشوا روی زمین باشد؟ در جواب می‌گوییم: به چند علت؛ از جمله اینکه امام واحد و پیشوای منفرد در فعل و تدبیرش یکنواخت و به دور از تعارض عمل میکند؛ اما دو رهبر و دو ولی، فعل و تدبیرشان با هم متفق نیست؛ چه آنکه تا به حال دیده نشده [است که] دو نفر از نظر قصد و اراده، کلاً با هم اتفاق داشته باشند.

پس اگر تبعیت از هر دو لازم باشد و هر دو اختلاف نظر داشته باشند، مشاجره و فساد به جامعه راه می‌یابد و اگر از یک نفر اطاعت شود، از اطاعت دیگری سر باز زده شده است و اگر نیمی از مردم از یکی و نصف دیگر از فرد دوم اطاعت کنند، غیر از اختلاف اجتماعی، همه مردم هم معصیت و نافرمانی کرده اند....

دوم آنکه، واجب‌الاطاعه بودن هر دو، سبب تضييع حقوق و احکام و حدود الهی می‌گردد؛ زیرا هریک از طرفین دعوا، به رهبر مورد‌علاقه خود رجوع می‌کند و هریک از دو رهبر هم ممکن است برخلاف حکم دیگری نظر دهد.

سوم آنکه، اگر گفته شود امر و نهی آن کسی مقدم است که قبلاً حکم کرده باشد، می‌گوییم: با فرض اینکه هر دو، هم صلاحیت ذاتی و هم صلاحیت رهبری دارند؛ چرا حق تقدم با اولی باشد؟ و چرا دومی بعد صدور حکم اولی نتواند مخالفت کند؟! و لذا اگر این فرض را هم بپذیریم، حدود و

حقوق الهی باطل می شود.

چهارم آنکه، اگر گفته شود هردو در چنین مواردی ساکت باشند تا کشمکش و درگیری ایجاد نشود، می گویم: بالاخره یکی از آن دو که حق می گوید، با سکوتش حکم خدا و حدود الهی را مسکوت گذاشته است.^(۱)

از لحن سؤال و جواب روایت، استفاده می شود که تعدد رهبر، خواه به نحو استقلال و خواه به نحو شورایی، مردود است؛ زیرا علت آن؛ یعنی اختلاف نظر و عدم تمرکز در تصمیم گیری، در هردو وجود دارد.

این مجموعه از روایات، هرچند ظاهراً در مورد امام معصوم است؛ ولی با توجه به علت ذکر شده در آن ها که از اختلاف رأی و نظر سخن می گوید، می توان به طریق اولی به غیر معصوم نیز آن را سرایت داد.^(۲)

۲. «در تحف العقول از امیرالمومنین علی (علیه السلام) روایت شده که فرمودند: 'الشُّرْكَهُ فِي الْمُلْكِ تُؤَدِّي إِلَى الْإِضْطِرَابِ؛^(۳) شراکت در حکومت، موجب اضطراب و تزلزل است.' رهبری شورایی، موجب اضطراب، تشتت و خلل در اداره امور خواهد شد.^(۴)

۳. در انتهای روایت مقبوله، عمر بن حنظله از امام صادق (علیه السلام) می پرسد که: «اگر دو نفر با ویژگی هایی که برای حاکم اسلامی تعیین شده، وجود داشته باشند و شیعیان به هر دوی آن ها

۱- عیون اخبار الرضا (علیه السلام)، ج ۲، ص ۱۰۱.

۲- نک: مصطفی جعفر پیشه فرد، چالش های فکری نظریه ولایت فقیه، ص ۸۶.

۳- غررالحکم، ص ۳۴۲.

۴- مصطفی جعفر پیشه فرد، چالش های فکری نظریه ولایت فقیه، ص ۸۶.

رضایت داشته باشند، چه باید کرد؟»

حضرت می‌توانستند در اینجا پیشنهاد رهبری شورایی را طرح و نتیجه مشورت آن دو فقیه را ملا-ک عمل، معرفی کنند؛ اما می‌فرمایند: «حکم آن کسی را بپذیرید که از دیگری عادل‌تر، فقیه‌تر، صادق‌تر و باورع‌تر است و به قول فقیه دیگر التفات نکنید»؛ حتی پس از آنکه راوی عنوان می‌کند که هر دوی آن‌ها از نظر عدالت و مقبولیت، در یک سطح‌اند و هیچ‌یک بر دیگری برتری ندارد، باز حضرت ویژگی‌های دیگری را طرح می‌فرمایند و تا چهار مرتبه پس از این نیز که راوی سؤال را جلو می‌برد، چنین راهکاری را ارائه نمی‌فرمایند.

۴. امام صادق (علیه السلام) فرموده‌اند: «مَا لَكُمْ وَلِلرَّئِاسَاتِ إِنَّمَا الْمُسْلِمُونَ رَأْسٌ وَاحِدٌ إِيَّاكُمْ وَ الرَّجَالُ فَإِنَّ الرَّجَالَ لِلرَّجَالِ مَهْلَكَةٌ؛ (۱) چرا شما دنبال رؤسای متعدّد حرکت می‌کنید؛ مسلمانان فقط یک رهبر دارند که باید از او متابعت کنند...»

۲.۲.۳. دلایل عقلی اقامه شده در ردّ این نظریه

«منظور از شورا، انتخاب یک مجموعه است که یکی مدیریتش قوی باشد، دیگری علمش، دیگری سیاستش و دیگری تدبیرش؛ اگر آن که مدیریتش یا سیاستش بهتر بود، می‌توانست دیگران را بالا بکشد، خوب بود؛ اما این اتفاق نمی‌افتد؛ این مجموعه باید با هم حرکت کند و چون ضعیف نمی‌تواند هم پای قوی حرکت کند،

قوی مجبور خواهد شد خود را با ضعیف هم قدم کند.»^(۱)

«عقل و منطق، مؤید رهبری واحد است، نه رهبری جمعی و شورایی؛ زیرا اگر امر تصمیم‌گیری نهایی به جمع واگذار شود، چه بسا اداره امور سیاسی نظام مختل و اوضاع نابسامان می‌شود. چون ممکن است در برخی مواقع اکثریت قاطع، بر یک رأی اجتماع نکنند و هر کدام رأیی غیر از دیگری داشته باشند؛ بنابراین شورا در نظام اسلامی به عنوان بازوی متفکر مدیریت و رهبری عمل می‌کند و هرگز نباید اصل مدیریت و رهبری جامعه به شورا واگذار شود.»^(۲)

«رهبری شورایی، برخلاف سیره عقلا و متشرعه است... تدبیر و اداره سیاسی جامعه، به وحدت تصمیم‌گیری نیازمند است و تعدد و تکثر، به ویژه در مواقع حساس، به تعطیلی مصالح می‌انجامد.»^(۳)

«هم اکنون، در مسائل بحرانی، قاطعیت رهبری است که مشکلات را حل می‌کند. شورا تا جلسه تشکیل دهد و بحث کند، کار از کار خواهد گذشت.»^(۴)

حضرت آیت الله خوشوقت (رحمه الله علیه) در بیان مفسدات این نظریه می‌افزایند: «اگر شورایی باشد، ممکن

۱- آیت الله العظمی جناب...تی (حفظ الله تعالی)، به نقل از: http://www.tebyan.net/hawzah/alookat_hawzah/hawzah_politics/vilayatfagih/۲۰۰۹/۶/۶/۹۳۹۸۳.html

۲- نک: نبی الله ابراهیم زاده، حاکمیت دینی، ص ۱۲۶.

۳- حسینعلی منتظری، دراسات فی ولایه الفقیه و فقه الدوله الاسلامیه، ج ۱، ص ۴۱۴ و ۴۱۵.

۴- آیت الله امینی (حفظه الله تعالی)، به نقل از: <http://www.noormags.com/View/Magazine/ViewPages.aspx?numberId=۷۵۶۱&PageNo=۰&ViewType=۰>

(صلی الله علیه و آله و سلم) ۱۴۶

است بینشان اختلاف بیفتند، اگر حکم صادر کردند، سست تلقی می شود؛ بنابراین مسئله شورای رهبری، اصلاً نباید مطرح شود.» (۱)

۳.۲.۳. پاسخ به چند سؤال

۱. اگر مدیریت شورایی کارآمد نیست، پس چرا شوراهای متعدد در نظام تعبیه شده است؟

«گاهی اوقات آقایان، از مواردی مثل 'مجلس شورای اسلامی'، 'مجمع تشخیص مصلحت نظام' و سایر شوراهایی که در نظام جمهوری اسلامی وجود دارند و در آن ها تصمیم گیری می شود، شاهد مثال می آورند. این نوع نهادها، مسئول رایزنی مشورتی برای به دست آوردن ماهیت یک امر قانونی و مقررات و دستور العمل هستند؛ اما اگر تصمیم گیری نهایی به صورت شورایی باشد، همیشه اختلاف پیش می آید؛ این دیگر بحث فقهی و علمی نیست؛ بلکه یک بحث سیاسی و اجتماعی است.» (۲)

تنها مثال مدیریت شورایی در طول انقلاب، شورای عالی قضایی است. آیت الله العظمی یزدی (حفظه الله تعالی) رئیس اسبق قوه قضائیه در این رابطه میفرماید: «نمونه ای که حضرت امام دستور دادند در قانون اساسی درباره آن بازنگری شود، شورای عالی قضایی بود. در این

۱- آیت الله خوشوقت (رحمه الله علیه)، به نقل از پایگاه اطلاع رسانی مجلس خبرگان رهبری: <http://www.khobreganrahbari.com/modules.php?name=Newsfile> (صلی الله علیه و آله و سلم) [articlesid=۱۷۴](http://www.khobreganrahbari.com/modules.php?name=Newsfile&articlesid=۱۷۴) (صلی الله علیه و آله و سلم)

۲- آیت الله العظمی یزدی (حفظه الله تعالی) در مصاحبه با روزنامه جوان، به نقل از: <http://www.jahannews.com/vdccc۱q۰۰۲bqep۱laa۲.html>

شورا چون مقرر شده بود که کارها به صورت مشورتی اداره شود. اصلاً کار پیش نمی رفت و حتی در جابه جایی رئیس دادگستری یا نصب و عزل یک قاضی در یک شهرستان، شورا باید تشکیل جلسه می داد و اغلب بحث ها روی زمین می ماندند و نمی شد آن ها را اداره کرد؛ بنابراین امام یکی از نکاتی را که تصریح کردند و در مقدمه بازنگری قانون اساسی هم هست، این است که شورای عالی قضایی از حالت شورایی در بیاید و مسئولیت به یک نفر داده شود... . شورای عالی قضایی به مدت ده سال به صورت شورایی کار کرد؛ اما حضرت امام متوجه شدند که این شیوه، قابل ادامه نیست و لذا تصریح فرمودند که این نکته را اصلاح کنید و این مسئولیت را به صورت متمرکز در آورید. تمرکز قوه قضائیه از جمله مواردی است که در متن نامه امام بوده و در بازنگری قانون اساسی هم کمیسیونی روی آن کار کرد و در نهایت هم مصوب شد...» (۱)

۲. چرا در بحث ولایت فقیه می گوئیم که فقط یک نفر باید رهبر باشد؟ رهبری از این جهت چه تفاوتی با مرجعیت تقلید دارد؟

«ممکن است افراد پس از تحقیق در مورد فقیه اعلم و بعد از مراجعه به خبرگان به نتایج مختلفی برسند و در نتیجه، هر یک از مرجعی تقلید کنند. تعدد مراجع در احکام فردی خللی به بار نمی آورد؛ اما در مسائل اجتماعی که رابطه افراد با یکدیگر

۱- آیت الله العظمی یزدی (حفظه الله تعالی) در مصاحبه با روزنامه جوان، به نقل از:
<http://www.jahannews.com/vdcccپ۱۰۰۲bqep۱laa۲.html>

مطرح است، چندگانگی دیدگاه‌ها خصوصاً در مسائل کلان و سرنوشت‌ساز، مشکل‌آفرین خواهد بود و چه بسا باعث هرج و مرج و حتی اختلال در نظام زندگی اجتماعی بشود؛ بنابراین ضرورت دارد در عرصه اجتماعی، یک دیدگاه در کشور حاکم گردد که اولاً از سوی فقیه آشنا به مسائل سیاسی و اجتماعی ارائه شده باشد و ثانیاً دارای رسمیت باشد و ثالثاً صاحب آن دیدگاه، از سوی تعداد قابل توجهی از مجتهدان خبره به عنوان اعلم در مسائل اجتماعی معرفی گردیده باشد؛ لذا مبنای تصمیم‌گیری در مسائل کشور و حل معضلات و اجرای احکام اسلامی همین دیدگاه رسمی قرار می‌گیرد.^(۱)

۳. طرح بحث «شورای استفتاء» و «شورای فتوا» در بین فقها سابقه زیادی دارد؛ مگر شورای رهبری هم چیزی شبیه به آن‌ها نیست؟

مرحوم آیت الله سید حسین بُدَلا (رحمه الله علیه) که عضو هیأت استفتای بسیاری از مراجع تقلید معاصر بود، در این باره می‌گویند: «وقتی مراجعات اجتماعی مرحوم بروجردی و استفتاء از ایشان فزونی گرفت، جلسه استفتائی تشکیل دادند. این جلسه به صورت مستمر در منزل ایشان تحت عنوان 'جلسه استفتائات' ترتیب می‌یافت که بنده هم در آن شرکت می‌کردم و ریاست آن را آقای فاضل به عهده داشتند.

۱- حضرت آیت الله العظمی مصباح یزدی، به نقل از: [http://www.hawzah.net/hawzah/Magazines/MagArt.aspx?](http://www.hawzah.net/hawzah/Magazines/MagArt.aspx?MagazineNumberID)

MagazineNumberID (صلی الله علیه و آله و سلم) ۴۴۳۳id (صلی الله علیه و آله و سلم) ۳۱۶۱۱

ابتدا در جلسه بیرونی، استفتائات ایشان تنظیم می شد و بعد آن را به اندرون می بردیم و به ایشان ارائه می کردیم؛ اگر مورد تصویب ایشان قرار می گرفت، در همان جا فردی... جواب سؤال را می نوشت و مهر می زد؛ اما اگر حاصل تحقیقات ما احتیاج به تجدید نظر داشت، طبعاً جواب به تأخیر می افتاد.

میبینیم که هیئت استفتاء، بازوی مشورتی مرجع تقلید است که او را در صدور فتوا و در نظر گرفتن همه جوانب موضوع یاری می کند؛ اما آنچه که مرجع تقلید با توجه به مبانی فکری خود بدان می رسد، ضمانت اجرایی و اهمیت عملی دارد و تلقی شورایی بودن این هیأت و رأی گیری بین اعضاء هنگام صدور فتوا، یک برداشت نادرست است. تصمیمات هیئت استفتاء، بدون تأیید مرجع تقلید مافوق، هیچ گونه ضمانت اجرایی و حجیت و اعتبار شرعی ندارد.»^(۱)

البته بحث شورای فقاها مدت هاست در حوزههای علمیه مطرح است و صاحب نظران بسیاری آن را طرح و برای تحقق آن تلاش کردهاند؛ به عنوان نمونه، شهید مطهری (رحمه الله علیه) در لزوم مشورت های فقهی می گویند: «پیشنهاد دیگری هم دارم که عرض می کنم و معتقدم این مطالب هر اندازه گفته شود، بهتر است... و آن موضوع همکاری و همفکری بین دانشمندان طراز اول و صاحب نظران هر رشته است. در دنیای

۱- هفتاد سال خاطره از آیت الله سید حسین بدلا، چ ۱، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۸، ص ۱۵۵.

امروز، دیگر فکر فرد و عمل فرد ارزش ندارد؛ از تک زوی کاری ساخته نیست. علما و دانشمندان هر رشته دائماً مشغول تبادل نظر با یکدیگرند؛ محصول فکر و اندیشه خود را در اختیار سایر اهل نظر قرار می دهند. ... اگر شورای علمی در فقهت پیدا شود و اصل تبادل نظر به طور کامل جامه عمل بپوشد، گذشته از ترقی و تکاملی که در فقه پیدا می شود، بسیاری از اختلاف فتواها از بین می رود.»^(۱)

مرحوم طالقانی نیز پیشنهاد شورای فقهت را چنین مطرح می کنند: «پیشنهاد می شود که شورای فتوایی به ریاست یک یا چند تن از علمای بزرگ و مورد قبول عامه، در یکی از مراکز علمی در هر ماه یا چند ماه یک بار تشکیل شود و مسائل اختلافی و موضوعات روز یا به اصطلاح روایت، حوادث واقعه در شورای مزبور مطرح گردد و از مجتهدین اطراف و شهرستان ها دعوت شود تا موارد ابتلا و نظر خود را با دلایلی که دارند، ابراز دارند و ضمناً این مسائل را در حوزه علمی خود ضمن درس برای طلاب، به بحث گذارند؛ سپس نتیجه آرا اعلام گردد. این عمل موافق نقلی است که از حضرت صادق (علیه السلام) رسیده که هر سال فقها و شاگردان خود را در منا جمع می کرد و مسائلی را برای آن ها مطرح می فرمود.»^(۲)

۱- مرتضی مطهری، مجموعه آثار، ج ۲۰، ص ۱۸۵.

۲- جمعی از دانشمندان، بحثی درباره مرجعیت و روحانیت، تهران: شرکت سهامی انتشار، ۱۳۴۱؛ سید محمود طالقانی، «تمرکز و عدم تمرکز مرجعی و فتوی»، به نقل از: <http://www.shahrvandemrouz.com/content/۷۸۹۵/default.aspx>

شهید آیت الله مصطفی خمینی (رحمه الله علیه) نیز دربارهٔ اجتهاد جمعی و شورایی می نویسد: «در دوران ما باید توجه تام به مشارکت علمی داشت... تبادل نظر و مشارکت در آراء فقهی را بهای فراوان باید داد تا مردم گرفتار اختلاف و مفاصد واقعی نشوند... به سبب همین عدم مشارکت و دوری از تبادل نظر می بینیم که برخی از فقها در طول زندگانی علمی خویش، چقدر تبدل رأی دارند. براین اساس، نشستن در کُنج خانه و فتوا دادن براساس اندیشه های فردی، باوجود مشکلات علمی عصر و معضلات فنی بسیار، روشی عقلا-یی نیست.»^(۱)

اما حتی این هماندیشی فقهی، به معنای تصمیم گیری جمعی در صدور فتوا نیست. حضرت آیت الله حکیم (رحمه الله علیه) در اینباره می نویسد: «اگر منظور از اجتهاد جمعی، سپردن کار اجتهاد به بحث و بررسی و تأمل یک گروه باشد، کار درستی است و بی تردید رأی صادره را به واقعیت نزدیک تر می سازد و از سعی و کوشش فردی بهتر است و تلاش صورت گرفته عمیق تر و رساتر خواهد بود؛ لذاست که میتوان گفت: کسانی که پس از بحث و بررسی و دقت نظر با همگنان و طلاب فاضل خود به اجتهاد می پردازند، مسلماً و البته چنانچه مرجحات دیگری وجود نداشته باشد، به واقعیت موضوع نزدیک تر خواهند بود؛ ولی اگر مراد از اجتهاد جمعی، 'فتوای جمعی'

۱- سیدروح الله موسوی خمینی، تحریرات فی الاصول، ج ۲، ص ۵۲۴، به نقل از:

<http://www.dadsara.ir/portals/0/majle/2/gozareshe/20.vije.pdf>

باشد که به نظر من بی معناست؛ زیرا فتوا، به رأی شرکت کنندگان در این جمع باز می گردد و کمی یا زیادی تعداد آن، نمی تواند ملاکی برای بهتر بودن رأی و کشف واقعیت امر باشد.»^(۱)

پس «اعتبار نظر جمع» در صدور حکم در مسائل فقهی فردی، قابل قبول نیست؛ چه رسد به مدیریت کلان جامعه که موضوع کار ولی فقیه است.

۴.۲.۳. جمع بندی و نتیجه گیری

جمع بندی این بحث را از زبان حضرت آیت الله العظمی یزدی (حفظه الله تعالی) بشنوید: «مبنای صدور صدق قطعی علمی و فقهی ما این است که فقط یک نفر می تواند حاکم باشد؛ البته آن یک نفر باید عدالت کامل و ویژگی های شخصیتی برای تصمیم گیری و مدیریت صحیح را داشته باشد، از نظرات مشورتی دیگران هم بهره می برد؛ اما تصمیم نهایی را اوست که می گیرد و حضور چند نفر در رهبری کشوری که براساس مبانی اسلامی اداره می شود، به نظر من برخلاف مبنای صدور صدق قطعی اسلام است. الگو و مثال روشن در این باره، پیغمبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) هستند که خودشان حاکم بودند؛ البته با افراد دیگر مشورت می کردند؛ اما حاکمیت با خودشان بود.

پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) غیر از آنکه پیامبر بودند، حاکم

اسلامی هم بودند و البته در مسائل با دیگران مشورت می کردند. امیرالمؤمنین (علیه السلام) هم خود حاکم بودند و همچنین است در مورد سایر ائمه (علیهم السلام)؛ اگر فرصت حاکمیت پیش می آمد.

در دوران غیبت کبری که یک فقیه برای اداره امور حکومت اسلامی تعیین می شود، خبرگان یکی از آن ها را در اولویت قرار می دهند و می توان گفت فردی را در میان کسانی که حق دارند حکومت را در دست بگیرد، برمی گزینند؛ اما هنگامی که وی انتخاب شد و تعیین پیدا کرد، همه تصمیمات نهایی مربوط به اوست. نکته دقیق که بر آن تأکید می کنم، این است که حتی خبرگانی که آن فرد خاص را از میان فقهای دیگر انتخاب می کنند، [یعنی] مدیریت و اعلیّت و آگاهی وی را نسبت به زمان و مسائل اجتماعی و سیاسی و فقهی تشخیص می دهند؛ بعد از آنکه رهبری به فرد مورد نظر تعیین پیدا کرد، موظف به اطاعت از او هستند و آن مصداق، بر کل سیستم حکومت اسلامی، حتی بر خبرگانی که او را انتخاب کرده اند و بالاتر از آن، حتی بر مجلس خبرگان حاکمیت دارد؛ همچنان که بر تمامی اجزای دیگر.

تمام کسانی که به ولایت فقیه معتقدند، این اصل را قبول دارند؛ مگر اینکه کسی

اصل ولایت فقیه را قبول نداشته باشد و بگوید که در زمان غیبت، وظیفه فقها صرفاً عمل کردن به ضروریات عملی است و حاکمیت ندارند و در مورد حاکمیت باید منتظر بمانیم تا خود حضرت بیایند؛ ولی وقتی اصل ولایت را قبول کردیم، مبنا همین بحثی است که مطرح کردم؛ بنابراین اگر در برابر فکر رهبری شورایی اقدامی شده، بیشتر به خاطر آن است که مخالف اصول قطعی اسلامی است.

... این بدان معنا نیست که رهبر نباید با کسی مشورت کند؛ چون مشورت از وظایف هر فردی، من جمله رهبر است؛ اما در مقام تصمیم گیری نهایی، قطعاً باید تصمیم گیری واحدی وجود داشته باشد.

اکثر مراجع تقلید، جلسه ای به نام شورای استفتاء دارند؛ یعنی وقتی از آن ها سوال جدیدی می شود، با چند نفر که با این موضوعات آشنا هستند، موضوع را به بحث می گذارند؛ اما در پایان، خود آن مرجع است که تصمیم می گیرد....

فقیه کسی است که ملکه استنباط داشته باشد؛ نه اینکه بلافاصله بتواند به سؤالی پاسخ بدهد. من بارها دیده ام که وقتی سؤالی را نزد مرجعی مطرح می کنید، می گویند مطالعه می کنیم و پاسخ می دهیم یا خودشان به پاسخ می رسند و یا آن را با متخصصان امر به بحث می گذارند؛ اما مبانی و مدارک روشن است»^(۱)

۱- ب_____ ن_____ از:

<http://www.taghrib.org/farsi/nashat/esdarat/kotob/farsi/books/mosahebeconf\۵/mosahebeh-hakim.htm>

۴. شبهه چهارم؛ در سازوکار تشخیص ولی فقیه

اشاره

دسته دیگر از شبهات، حول موضوع سازوکار انتخاب ولی و حاکم اسلامی مطرح می شود؛ یعنی پس از آنکه مشخص شد در دوران غیبت، اداره امور حکومت و اجرای قوانین سیاسی، اقتصادی، نظامی، اجتماعی، فرهنگی و... اسلام برعهده فقیه جامع الشرایط است، این سؤال مطرح میشود که: «با چه فرآیند و سازوکاری میتوان به فردی با این ویژگیها دست یافت و او را ولی فقیه قطعی و حاکم مرضی پروردگار در دوران غیبت دانست؟»

ممکن است سؤال شود: «در این انتخاب، نقش مردم چیست و آیا ورود مردم به عرصه این گزینش باعث تقویت آن میشود یا ناخواسته به انحراف آن منتهی خواهد شد؟» یا پرسند: «جایگاه فقهای امت و اعضای مجلس خبرگان در این فرآیند چیست؟»

ده ها سؤال دیگر نیز در این عرصه موضوعی مطرح است...

در کنار این مباحث، طرح شبهاتی مثل «شبهه دور» در گزینش و نظارت بر عملکرد ولی فقیه نیز ضرورت پرداخت دقیق تر به این مبحث را دوچندان کرده است.

«ولایت فقیه به معنای ولایت و حکومت یک شخص نیست؛ حکومت یک معیار و در واقع یک شخصیت است. معیارهایی وجود دارد که این معیارها در هر جایی تحقق یابد، این خصوصیت

را می تواند پیدا کند که در جامعه به وظایفی که برای ولی فقیه معین شده، رسیدگی کند.

به نظر من به این نکته باید توجه و افتخار کرد که برخلاف همه مقررات عالم در باب حکومت که در قوانین آن ها حاکمیت ها یک حالت غیرقابل خدشه دارند، در نظام اسلامی، آن کسی که به عنوان ولی فقیه مشخص می شود، چون اساساً مسئولیت او مبتنی بر معیارهاست؛ چنانچه این معیارها را از دست داد، به خودی خود ساقط می شود. وظیفه مجلس خبرگان، تشخیص این قضیه است. اگر تشخیص دادند، می فهمند که بله، ولی فقیه ندارند. تا فهمیدند که این معیارها در این آقا نیست، می فهمند که ولی فقیه ندارند؛ باید بروند دنبال یک ولی فقیه دیگر. محتاج نیست عزلش کنند؛ خودش منعزل می شود. به نظر ما این نکته خیلی مهمی است.»^(۱)

«در انتخاب دستگاه اجرایی و رئیس قوه مجریه، مردم خودشان دخالت می کنند. حتی در انتخاب رهبر، با اینکه رهبری یک منصب الهی است و تابع ملاک های الهی و معنوی و واقعی است، باز مردم نقش دارند؛ کما اینکه مشاهده کردید، مجلس خبرگان که نمایندگان مردم اند، می نشینند کسی را معین و انتخاب می کنند. اگر همان کسی که مجلس خبرگان انتخاب کرد، مورد قبول مردم نباشد، باز رهبری او، جا نخواهد افتاد. پس آحاد و عامه مردم، علاوه بر اینکه

۱- بیانات رهبر معظم انقلاب (مدظله العالی) در جلسه پرسش و پاسخ با مدیران مسئول و سردبیران نشریات دانشجویی، ۴ اسفند ۷۷.

به صورت غیرمستقیم از طریق مجلس خبرگان، رهبر را معین می کنند، مستقیماً هم نسبت به شخص رهبر، نظر و تصمیم دارند و نظر و تصمیم و خواست و اراده آن هاست که درحقیقت یک رهبر را رهبر می کند و به او امکان تصرف و قدرت امر و نهی و قبض و بسط می دهد.»^(۱)

«در مورد شخص [ولی] و تشخیص مصداق و اینکه این فرد آیا اصلاً فقاقت دارد؟ عدالت دارد؟ شرایط دارد؟ یا در دوران امر بین زید و عمرو، این مقدم است یا او؟ این ها طبیعتاً چیزهایی نیست که شرع مستقیماً وارد بشود؛ شرع مقدس معیارهایی دست مردم می دهد و مردم در این زمینه ها عمل می کنند.»^(۲)

«یک مرحله، مرحله تعیین این عناوین با یک مُعَنُون^(۳) خارجی است؛ تعیین مصداق است برای این مفاهیم. خب بدیهی است که در این مرحله نمی شود گفت مردم نقش ندارند. یعنی هیچ دلیلی بر اینکه ما بگوییم مردم در این زمینه نقشی ندارند، وجود ندارد؛ منتهی از آنجایی که شناخت این عناوین و مُعَنُون به این عناوین، احتیاج به مقدمات دارد، هرکسی بدون این مقدمات وارد این مرحله بشود، جز ضلالت خود و خطای خود و دیگران، ورود او تأثیری نخواهد داشت؛ بنابراین اینجا مسئله خبرگان مطرح می شود.

۱- بیانات رهبر معظم انقلاب (مدظله العالی) در خطبه های نماز جمعه تهران، ۲۰ بهمن ۶۸.

۲- بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی (مدظله العالی) در دیدار با اعضای مجلس خبرگان، ۲۵ بهمن ۷۵.

۳- مصداق.

قانون اساسی تکلیف این مرحله را معین کرده؛ مردم خبرگانی را برای این کار معین می کنند که وظیفه خبرگان تعیین مصداق این مفاهیم است؛ البته تعیین مصداق هم خودش داستان ها دارد. ممکن است يك وقت مصداق متعدد باشد، در بین این ها بایستی انتخاب کرد. این هم خودش موازینی دارد، معیارهایی دارد، طبعاً خبره باید وارد این قضیه بشود؛ بنابراین مردم در این مرحله، که تطبیق مفهوم با مصداق و تعیین معنوی به این عناوین هست نقش دارند، منتهی نقش بالواسطه. مراجعه می کنند به کسی که او صاحب تشخیص در این قضیه است و البته امین است و او این کار را می کند و الا اگر بنا باشد این کار را از دست خبرگان خارج کنند و مسئله همجی (۱) بشود، مسئله ای بشود که با غوغا بشود آن را درست کرد، همه چیز به هم خواهد ریخت و آن معیارها به کلی نابود خواهد شد. (۲)

۱.۴. ویژگیهای ولی فقیه

پیش تر گذشت که «ولّی فقیه علاوه بر 'فقاہت' باید از دو ویژگی مهم دیگر یعنی 'عدالت و تقوا' و 'کارآیی در مقام مدیریت جامعه' نیز برخوردار باشد که این ویژگی اخیر (کارآمدی در مقام مدیریت جامعه)، خود مشتمل بر مجموعه ای از چندین ویژگی است...؛ بنابراین تنها معیار

۱- همج یعنی کسانی که با مختصر و زش بادی تکان می خورند و در اصطلاح برای کار بدون تفکر و جاهلانه به کار می رود.

۲- بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی (مدظله العالی) در دیدار اعضای مجلس خبرگان، ۱۵ بهمن ۷۶.

در مورد ولی فقیه، فقاهت نیست؛ بلکه ترکیبی از معیارهای مختلف لازم است و برای تشخیص ولی فقیه باید مجموع این ویژگی ها و شرایط را لحاظ کرد و با نمره دادن به هریک از آن ها معدل مجموع امتیازات را در نظر گرفت. نظیر اینکه اگر بخواهیم مثلاً فردی را برای ریاست دانشگاه تعیین کنیم، یک معیار را در نظر نمی گیریم؛ بلکه چندین معیار برای ما مهم است. معیارهایی از قبیل داشتن مدرک عالی، سابقه تدریس، سابقه کار اجرایی و مدیریتی، مقبولیت نزد اعضای هیئت علمی و اساتید و دانشجویان می توانند از مهم ترین ملاک های چنین انتخابی باشند. اگر ما این ویژگی ها را برای رئیس دانشگاه شرط دانستیم افراد مختلفی مطرح می شوند که در میان آنان مثلاً کسی است که سابقه علمی و تدریسش بیشتر است؛ اما سابقه اجرایی زیادی ندارد؛ دیگری سابقه اجرایی و مدیریتی خوبی دارد؛ ولی از نظر پایه علمی در حد اولی نیست و فرد دیگری که هم سابقه کار اجرایی و هم پیشینه و سوابق علمی ممتازی دارد؛ اما به لحاظ عدم قدرت در برقراری ارتباط و تعامل با دیگران، مقبولیت چندانی نزد اعضای هیئت علمی و اساتید و دانشجویان ندارد. روشن است که در اینجا برای انتخاب بهترین فرد باید کسی را پیدا کنیم که ضمن دارا بودن حد نصاب هریک از این شرایط، در مجموع و معدل آن ها بالاتر از دیگران قرار بگیرد.

درباره ولی فقیه نیز مسئله به همین صورت است؛ یعنی اولاً باید کسی باشد که حد نصاب

همه این سه شرط [فقاہت، تقوا، کارآیی در مقام مدیریت جامعه] را داشته باشد و ثانیاً در مجموع امتیازاتی که از این سه ملاک کسب می کند از دیگران برتر و بالاتر باشد. با این حساب، اگر مثلاً شخصی فقیه هست و در مقام مدیریت امور اجتماعی نیز فرد کارآمدی است؛ اما تقوا ندارد یا فقیه هست و تقوا هم دارد؛ اما از نظر قدرت مدیریت حتی نمی تواند خانواده پنج نفری خودش را به درستی اداره کند، چنین افرادی اصولاً از دایره کاندیداهای اولیه مقام ولایت فقیه خارج اند؛ اگرچه اعلم و افقه فقها و مجتهدین حاضر هم باشند؛ چراکه گفتیم برای احراز این مقام، داشتن حد نصاب هر سه شرط الزامی است. پس در واقع می توان گفت سؤال از ولایت فقیه یا افقه را می توان در سه فرض زیر مطرح کرد و پاسخ گفت:

۱. منظور این باشد که فردی در استنباط احکام شرعی از منابع و قدرت اجتهاد، برتر و بالاتر از همه فقهای موجود است؛ ولی دو شرط دیگر [تقوا و کارآمدی در مقام مدیریت جامعه] یا یکی از آن ها را به کلی فاقد است. از بحث پیشین روشن شد که چنین فردی اصولاً فاقد صلاحیت اولیه برای احراز این مقام است؛

۲. منظور این باشد که فردی ضمن برخورداری از سه شرط فقاہت، تقوا و کارآمدی در مقام مدیریت جامعه، نمره و توانش در فقاہت بالاتر از سایرین است. با توجه به بحثی که طرح شد، روشن می شود که این فرد از نظر صلاحیت ابتدایی برای احراز مقام ولایت فقیه مشکلی ندارد؛ اما باید دید آیا در مجموع امتیازات

و با در نظر گرفتن تمامی معیارها آیا فردی بهتر و شایسته تر از او وجود دارد یا خیر؟

۳. منظور این باشد که در میان فقها و مجتهدین موجود چند نفر هستند که همگی آن‌ها در دو شرط تقوا و کارآمدی در مقام مدیریت جامعه، در یک سطح و با هم مساوی هستند؛ ولی یک نفر فقاہتش قوی تر و بالاتر از دیگران است. اقتضای مباحث قبلی تعیین چنین کسی برای احراز مقام ولایت فقیه است.

آنچه که امروزه عملاً در ساختار سیاسی نظام جمهوری اسلامی که مبتنی بر ولایت فقیه است، اعمال می‌شود؛ این است که برای مشخص شدن و تعیین ولی فقیه، این مجلس خبرگان رهبری است که تصمیم می‌گیرد و نظر می‌دهد. در اینجا می‌خواهیم این مسئله را از منظر علمی و نظری بررسی کنیم تا معلوم شود آیا این راهکار بر مبنای یک منطق علمی و استدلالی انتخاب شده و اجرا می‌شود یا اینکه مبنای علمی و نظری درست و روشنی ندارد. (۱)

۲.۴. بررسی فروض تعیین و تشخیص ولی فقیه

اشاره

«برای تعیین و مشخص شدن ولی فقیه، در مقام فرض و تصوّر می‌توان فرض‌های مختلفی را برای مسئله در نظر گرفت که از جمله آن‌ها می‌توان به «تعیین از طریق رأی مستقیم مردم» [و] «تعیین توسط ولی فقیه و رهبر قبلی» [و] «تعیین توسط

۱- محمد تقی مصباح یزدی، مردم سالاری دینی و نظریه ولایت فقیه، ص ۱۲۹ تا ۱۳۱.

خبرگان^۱ اشاره کرد؛ البته فرض های دیگری نیز وجود دارد؛ اما شاید مهم ترین آن ها از نظر امکان پذیرش آسان تر و برخوردار از پشتوانه نسبتاً منطقی و استدلالی پذیرفتنی تر، این سه فرض باشد: ۱. تعیین از طریق رأی مستقیم مردم و انتخابات عمومی؛ ۲. تعیین توسط خبرگان؛ ۳. تعیین از جانب ولی فقیه و رهبر قبلی.

از میان این سه نیز، دو فرض اول در بحث ها و نظریات بیشتر مطرح است. به هر حال به گمان ما با روشن شدن درجه اعتبار و ارزش هر یک از این سه نظریه و مباحث درباره آن ها، نقد و تحلیل سایر نظریات نیز میسر خواهد شد و نیازی به نقد و بررسی سایر فرض ها نداریم.»^(۱)

۱.۲.۴. مقایسه و بررسی تعیین ولی فقیه توسط رأی مردم و توسط خبرگان

ابتدا، «دو نظریه تعیین از طریق رأی مستقیم مردم و تعیین توسط خبرگان را که اساسی تر است، بررسی می کنیم. برای ورود به بحث، با ذکر یک مثال شروع می کنیم: فرض کنید می خواهیم بهترین استاد ریاضی کشور را معرفی کنیم و جایزه ویژه ای به وی اعطا کنیم. سؤال این است که راه منطقی و صحیح این کار چیست؟ آیا برای شناسایی و انتخاب استاد نمونه ریاضی کشور باید در سطح شهر راه بیفتیم و طی یک آمارگیری تصادفی از همه اقشار مردم جامعه، از طلافروش و رفتگر و فرش فروش و راننده اتوبوس شرکت واحد

۱- محمد تقی مصباح یزدی، مردم سالاری دینی و نظریه ولایت فقیه، ص ۱۳۲.

گرفته تا خانم های خانه دار و کشاورزان و دانشجو و متخصص مغزواعصاب سؤال کنیم و نظر آن ها را جویا شویم و از آنان پرسیم: 'استاد نمونه و برتر ریاضی در سطح کشور چه کسی است؟' بسیار روشن است که اولاً- این روش، غیرعلمی و نابجاست و نتایج این آمارگیری هرچه باشد، فاقد هرگونه اعتبار و ارزش است و ثانیاً اصولاً اگر افرادی که این سؤال از آنان پرسیده می شود، اگر آدم های منطقی و منصفی باشند، پاسخ خواهند داد: 'این مسئله در تخصص من نیست و از پاسخ دادن به آن معذورم.'

شکی نیست که برای انتخاب استاد نمونه ریاضی کشور، کسی از این روش استفاده نمی کند و اگر هم بکند غیرقابل قبول و مردود است. بدیهی است که توان و تخصص یک استاد ریاضی را کسی می تواند ارزیابی کند که خودش با ریاضیات سروکار دارد و اهل این رشته است و آنچه در نمونه هایی شبیه به این، عمل می شود به این صورت است که صاحب نظران و متخصصان مربوط نظر می دهند؛ مثلاً در این مثال، ابتدا در هر دانشگاهی اساتید ریاضی آن دانشگاه، بهترین استاد را از میان خودشان معرفی می کنند و اگر در یک شهر بیش از یک دانشگاه وجود دارد، باز اساتید معرفی شده و منتخب دانشگاه های یک شهر، از میان خودشان یک نفر را معرفی می کنند و باز در سطح استان، اساتید منتخب شهرها جمع می شوند و از میان خودشان یک نفر را معرفی می کنند و مثلاً سی استاد از سی استان

کشور به این ترتیب معرفی و انتخاب می شوند و باز این ها هم بین خودشان مشورت و گفت و گو می کنند و در نهایت، از میان این جمع سی نفری، یک نفر را به عنوان استاد منتخب و نمونه کشور معرفی می کنند؛ البته ممکن است در این مرحله یا مراحل قبلی، یک هیئت داوران مرکب از چند تن از استادان برجسته رشته ریاضی، کار انتخاب را انجام دهند یا تفاوت های جزئی دیگری بتوان برای اجرای این روش در نظر گرفت؛ امّا به هر حال در همه آن ها، روش کلی یکی است و آن این است که «صاحب نظران و متخصصان رشته ریاضی» هستند که نقش اصلی و اساسی را در «تعیین استاد نمونه ریاضی» کشور ایفا می کنند.

آیا حقیقتاً برای انتخاب استاد نمونه ریاضی کشور، این روش نزد عقل مقبول است یا این روش که همه مردم از بی سواد و باسواد، دانشگاهی و غیردانشگاهی، متخصص و غیرمتخصص و خلاصه هر قشری جمع شوند و رأی بدهند که استاد نمونه ریاضی کیست؟

در مورد تعیین ولی فقیه هم ماهیت کاری که می خواهد انجام بگیرد این است که می خواهیم «فقیه نمونه و برتر» انتخاب کنیم؛ فقیه‌ای که در مجموع، از حیث سه ویژگی فقاقت و تقوا و کارآمدی در مقام مدیریت جامعه، شایسته تر و اصلح از دیگران باشد.

سؤال این است که راه انتخاب چنین فقیه‌ای کدام است و چه کسی صلاحیت دارد نظر بدهد این فقیه برتر و اصلح کیست؟ آیا راه درست و

منطقی آن این است که این مسئله را به رفراندوم عمومی بگذاریم و با انجام یک انتخابات سراسری، مستقیماً از همه مردم نظر بخواهیم؟ یا اینکه روش صحیح و علمی این کار آن است که به متخصصان مربوط که در اینجا همان فقها هستند، مراجعه کنیم و از آنان بخواهیم شایسته ترین فرد برای تصدی این مقام را از میان خودشان انتخاب کنند؟ اگر در تعیین استاد نمونه ریاضی کشور، مراجعه به آرای عمومی و برگزاری انتخابات روش صحیحی نیست [که نیست]؛ بلکه باید اساتید ریاضی کشور در این باره نظر بدهند، برای تعیین فقیه نمونه و اصلح نیز راه معقول و درست این است که فقها نظر بدهند کدام فقیه از دیگران شایسته تر است و مراجعه به آرای عمومی و رأی مستقیم مردم، در این مسئله نمی تواند ملاک باشد و آنچه که در حال حاضر در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران نیز وجود دارد و عمل می شود همین است که تعیین رهبری و ولی فقیه برعهده مجلس خبرگان است؛ 'خبرگانی که همگی آنان اهل فقه و فقاہت' اند و سالیان متمادی در این رشته کار کرده و عمر خویش را صرف کرده اند.

اما این خبرگانی که درنهایت می خواهند ولی فقیه را معین کنند، خودشان به دو طریق ممکن است انتخاب شوند: یکی اینکه در هر شهری که چند فقیه وجود دارد آنان از میان خودشان یک نفر را که شایسته تر می دانند معرفی می کنند و در مرحله بعد در سطح استان چنین انتخابی

صورت بگیرد و در نهایت عده ای به این ترتیب برای مجلس خبرگان معرفی شوند. راه دیگر این است که در هر استان یا در هر شهری، این افراد را از طریق انتخابات عمومی تعیین کنیم؛ زیرا با توجه به اینکه معمولاً تعداد فقها و افرادی که در حدّ اجتهاد باشند، زیاد نیست و گاهی در یک شهر حتی یک نفر هم که در این حدّ باشد یافت نمی شود؛ لذا درست است که عموم مردم خودشان متخصصین در فقه و اجتهاد نیستند؛ اما با توجه به اینکه تعداد این افراد در هر شهر یا هر استان بسیار اندک است، می توانند با کمی تحقیق و پرس و جو بفهمند [که] چه فرد یا افرادی شایستگی بیشتری از دیگران دارند.

نظیر اینکه بخواهیم بهترین متخصص قلب را در یک شهر یا یک استان پیدا کنیم؛ که گرچه خودمان متخصص قلب نیستیم؛ اما می توانیم با مراجعه به پزشکان و متخصصان و تحقیق از راه بیمارانی که به آن ها مراجعه کرده اند، مشکل را حل کنیم.

تا اینجا معلوم شد که برای مشخص شدن و تعیین رهبر و ولیّ فقیه، از بین دو راهکار، یکی مراجعه مستقیم به آرای مردم و دیگری تعیین توسط خبرگان، راهکار منطقی و علمی قابل دفاع همین راهکار دوم یعنی تشخیص و تعیین توسط خبرگان است. ^(۱)

۱- محمد تقی مصباح یزدی، مردم سالاری دینی و نظریه ولایت فقیه، ص ۱۳۳ تا ۱۳۶.

۲.۲.۴. بررسی تعیین ولی فقیه از جانب ولی فقیه و رهبر قبلی

«اما نسبت به راهکار تعیین رهبر بعدی توسط رهبر قبلی، باید بگوییم که گرچه ممکن است این راه عملاً با ضریب اطمینان نسبتاً بالا و قابل توجهی به یک انتخاب درست و مطلوب منجر شود [زیرا با توجه به احاطه و بصیرتی که رهبر قبلی نسبت به افراد و شخصیت های برجسته علمی و سیاسی کشور و توانمندی های آنان دارد، می تواند با مقداری تأمل و تفحص در بین چندتن از برجسته ترین های آنان، یک نفر را که در مجموع واجد صلاحیت های بیشتری است شناسایی و به مردم معرفی کند]؛ اما یکی دو اشکال مهم درباره آن به نظر می رسد. یکی اینکه راه را برای تبلیغات سوء و مسموم دشمنان باز می کند که در سطح افکار عمومی داخل و خارج کشور تصویر یک حکومت استبدادی را از نظام ولایت فقیه ترسیم و ما را به دیکتاتوری متهم کنند.

اشکال دیگر این روش، آن است که ممکن است رهبر را در این مسئله به رعایت مسائل عاطفی و خویشاوندی و ملاحظه منافع فردی یا گروهی متهم کنند؛ همانگونه که حتی درباره شخصیتی نظیر پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) نیز چنین اتهامی از سوی برخی مسلمانان و غیر مسلمانان مطرح شد، که چون حضرت علی (علیه السلام) داماد او بوده است؛ لذا وی را انتخاب کرده و این همه به او اهمیت داده است؛ بنابراین به رغم نتایج خوب و مثبتی که تعیین رهبر بعدی توسط رهبر قبلی ممکن است

به همراه داشته باشد؛ اما به دلیل برخی ملاحظات جانبی، سزاوار است که از آن صرف نظر کنیم.

نتیجه کلی این است که از میان سه راهکار: ۱. تعیین رهبر و ولی فقیه از طریق رأی مستقیم مردم و ۲. تعیین رهبر و ولی فقیه از طریق خبرگان واجد صلاحیت و ۳. تعیین رهبر و ولی فقیه توسط رهبر قبلی، راهکار بهینه و معقول و منطقی عبارت از «تعیین رهبر توسط خبرگان واجد صلاحیت» است و با دقت و تأمل در بحثی که پیرامون ارزیابی این سه روش داشتیم، تکلیف روش های دیگری هم که ممکن است در این رابطه مطرح شود نیز مشخص می گردد و نیاز به بحث مستقلی ندارد.^(۱)

۳.۴. آیا تعیین ولی فقیه بر مبنای کشف است یا نصب؟

سؤال دیگر این است که «آیا اعضای مجلس خبرگان رهبری را منصوب میکنند و یا کسی که واجد ویژگیهای رهبری است را تشخیص داده و به مردم معرفی میکنند؟» به تعبیر دیگر، «تعیین نمایندگان مجلس خبرگان رهبری از جانب مردم و بعد هم تعیین رهبر به وسیله این نمایندگان بر مبنای کشف است یا نصب؟»

حضرت آیت الله العظمی مصباح یزدی (حفظه الله تعالی) این مطلب را توضیح می دهند: «براساس تفکر اسلامی، همه انسان ها عبد و مملوک خدا هستند؛ آن هم نه ملک اعتباری و قراردادی که براساس جعل و اعتبار به وجود آمده

۱- محمد تقی مصباح یزدی، مردم سالاری دینی و نظریه ولایت فقیه، ص ۱۳۸.

باشد؛ بلکه ملک حقیقی؛ یعنی حقیقتاً هیچ جزء از وجود ما از آن خودمان نیست و هستی ما تماماً از اوست و هیچ چیز حتّی یک سلول هم که متعلّق به خودمان باشد و ما آن را به وجود آورده باشیم، نداریم. از طرف دیگر، عقل هر انسانی درک می کند که تصرّف در ملک دیگران بدون اجازه آنان مجاز نیست و کاری ناپسند و نارواست و شاهدش هم این است که اگر کسی در آنچه که متعلّق به ماست [مثل خانه و ماشین و کفش و لباس و ...] بدون اجازه و رضایت ما تصرّف [کند] ناراحت می شویم و فریادمان بلند می شود و معتقدیم در حقّ ما ستم شده است. این قضاوت براساس همان قاعده عقلی است که هر کسی می فهمد که تصرّف در ملک دیگران ناروا و ناپسند است؛ بنابراین، اگر از طرفی همه عالم و از جمله همه انسان ها، ملک حقیقی خداوند هستند و تمام هستی و ذرات وجود آن ها متعلّق به خداوند است و از خود چیزی ندارند و از طرف دیگر هم عقل تصدیق می کند که تصرّف در ملک دیگران کاری ناروا و ناپسند و ظالمانه است؛ بنابراین هیچ انسانی حقّ تصرّف، نه در خود و نه در دیگران را، بی اذن و اجازه خداوند ندارد و بدیهی است که لازمه حکومت، گرفتن و بستن و زندان کردن و جریمه کردن و مالیات گرفتن و کشتن و اعدام و خلاصه انواع تصرّف ها و ایجاد محدودیت های مختلف در رفتارها و زندگی افراد و مردم جامعه است؛ بنابراین حاکم باید برای این تصرّفات، از مالک حقیقی انسان ها که کسی غیر از خداوند

نیست، اجازه داشته باشد و گرنه تمامی تصرّفات او براساس حکم عقل، ناروا و ظالمانه و غاصبانه خواهد بود. براساس ادله ای که در دست داریم، خداوند این اجازه و حق را به پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) و امامان معصوم (علیهم السلام) بعد از ایشان داده است:

(التَّبِيُّ اُولَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ اِنْفُسِهِمْ)؛ پیامبر نسبت به مؤمنان از خودشان به آنان سزاوارتر (مقدم تر) است.

(اطيعوا الله و اطيعوا الرسول و اولی الامر منکم)؛ خدا را فرمان برید و پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و صاحبان امر و فرمانتان را اطاعت کنید.

همچنین براساس ادله اثبات ولایت فقیه، در زمان غیبت چنین حقی به فقیه جامع الشرایط داده شده و از جانب خدا و امام زمان (علیه السلام) برای حکومت نصب شده است و از طرفی دیگر، دلیلی در دست نداریم که این حق به دیگران و از جمله به آحاد مردم و افراد یک جامعه و مسلمانان هم داده شده باشد.

البته این نصب، نصب عام است؛ یعنی فرد خاصی را معین نکرده اند؛ بلکه صفاتی بیان شده که در هر فردی یافت شود او برای این کار صلاحیت دارد؛ اما چون روشن است که یک حکومت با چند حاکم مستقل سازگار نیست و در صورت وجود چند حاکم مستقل، دیگر یک حکومت نخواهیم داشت، ناچار باید یک نفر از میان آنان انتخاب شود.

این انتخاب در واقع نظیر دیدن هلال ماه است که اول ماه را ثابت می کند و نظیر تعیین مرجع

تقلید است. توضیح اینکه: ما به عنوان مسلمان مکلفیم که ماه رمضان را روزه بگیریم؛ اما برای اینکه بدانیم ماه رمضان شده یا نه، باید رؤیت هلال کنیم و ببینیم آیا هلال شب اول ماه در آسمان دیده می شود؟ اگر هلال ماه رؤیت شد، آنگاه کشف می کنیم که ماه رمضان شده و باید روزه بگیریم. در اینجا اینگونه نیست که ما به ماه رمضان مشروعیت بدهیم؛ یعنی ماه رمضان را ماه رمضان کنیم؛ بلکه در خارج یا هلال شب اول ماه واقعاً وجود دارد یا واقعاً وجود ندارد، اگر هلال ماه وجود داشته باشد، ماه رمضان هست و اگر نباشد ماه رمضان نیست. آنچه ما در این میان انجام می دهیم و به عهده ما گذاشته شده، تنها کشف این مسأله است که آیا هلال ماه وجود دارد یا نه؟

و یا در مسئله تقلید، ما معتقدیم هر مسلمانی که خودش متخصص در استنباط و شناسایی احکام دین نیست باید از کسی که چنین تخصصی را دارد، که همان مجتهد است، تقلید کند. در این مسئله هم وقتی کسی به دنبال تعیین مرجع تقلید برای خودش می رود، این طور نیست که می خواهد به مرجع تقلید مشروعیت بدهد و او را مجتهد کند؛ بلکه آن شخص قبل از تحقیق ما واقعاً مجتهد هست و یا واقعاً مجتهد نیست و صلاحیت برای تقلید ندارد. ما با تحقیق فقط می خواهیم کشف کنیم که آیا چنین صلاحیتی در او وجود دارد یا ندارد؛ بنابراین، کار ما «خلق و ایجاد» آن صلاحیت نیست؛ بلکه کشف و شناسایی آن است.

در مورد ولّی فقیه هم مسئله به همین ترتیب است؛ یعنی با نصب عام از ناحیه خداوند و امام زمان (علیه السلام) فقیه حقّ حاکمیت پیدا کرده و مشروعیت دارد و ما فقط کارمان این است که این حقّ حاکمیت را که واقعاً و در خارج و قبل از تحقیق ما وجود دارد، کشف و شناسایی نماییم. با این بیان معلوم می شود که تعیین نمایندگان مجلس خبرگان رهبری از جانب مردم و بعد هم تعیین رهبر به وسیله این نمایندگان، حقیقت و ماهیتش چیزی غیر از آنچه گفتیم، یعنی کشف و شناسایی فردی که واجد صلاحیت و مشروعیت برای منصب ولایت فقیه و رهبری است نخواهد بود. بنابراین، هم اصل مشروعیت ولّی فقیه و هم تعیین او به نوعی منتسب به امام زمان (علیه السلام) است.

... این مسئله نظیر کشف و شناسایی مرجع تقلید است که در آن مورد هم شخص خاصی برای تقلید معین نشده؛ بلکه یک سری ویژگی های عام بیان شده و هر کس دارای چنین ویژگی هایی باشد مرجعیت او مورد قبول و رضای خدا و امام زمان (علیه السلام) خواهد بود. (۱)

۴.۴. اشکال دور

۱.۴.۴. تبیین اشکال دور

درباره «مجلس خبرگان» و رابطه آن با «ولّی فقیه و رهبری» مسائلی وجود دارد که از جمله آن ها اشکال دور است که درباره رابطه بین مجلس

خبرگان و رهبر مطرح شده و گفته می شود: «از یک طرف مجلس خبرگان رهبر را تعیین می کند؛ درحالی که اعتبار خود این خبرگان و کار آن ها به رهبر باز می گردد و این دور است و دور باطل است.»

توضیح اینکه: کسانی که می خواهند برای مجلس خبرگان نامزد و در نهایت انتخاب شوند، باید صلاحیت آن ها توسط شورای نگهبان بررسی و تأیید شود؛ بنابراین اعضای مجلس خبرگان در واقع اعتبار خود را از شورای نگهبان کسب می کنند و اگر شورای نگهبان صلاحیت آن ها را تأیید نکند، هر چه هم تعداد آرای آنان در صندوق های رأی زیاد باشد موجب اعتبار و عضویت آنان در مجلس خبرگان نمی شود. از طرف دیگر، اعضای شورای نگهبان نیز اعتبارشان را از ناحیه رهبر کسب کرده اند؛ زیرا براساس قانون اساسی، انتخاب فقهای شورای نگهبان بر عهده رهبر و ولی فقیه است. پس اگر نظرات شورای نگهبان اعتبار دارد و نافذ است به دلیل آن است که منتخب رهبر هستند. با این حساب می توانیم بگوییم اگر اعتبار اعضای مجلس خبرگان به امضای شورای نگهبان است و اعتبار شورای نگهبان نیز به امضای رهبر است؛ بنابراین، اعتبار مجلس خبرگان درحقیقت با یک واسطه، بستگی به امضای رهبر دارد و این رهبر و ولی فقیه است که به مجلس خبرگان و کار آن اعتبار می بخشد: یعنی ولی فقیه اعتبار می بخشد به شورای نگهبان و شورای نگهبان اعتبار

می بخشد به مجلس خبرگان.

از این طرف نیز کار مجلس خبرگان عبارت از: انتخاب و تعیین رهبر و ولی فقیه است و با امضاء و رأی مجلس خبرگان است که ولایت فقیه و رهبری اعتبار پیدا کرده و حق حاکمیت پیدا می کند و بدین ترتیب دور فلسفی پیش آید؛ یعنی تا مجلس خبرگان رأی نداده باشد، حکم و نظر ولی فقیه اعتبار ندارد و از طرف دیگر خود مجلس خبرگان را نیز مادامی که ولی فقیه به طور غیر مستقیم [با یک واسطه و از طریق شورای نگهبان] امضا نکرده باشد، نظر و رأی آن [که همان تعیین رهبری است] اعتباری ندارد و این همان رابطه دوری است که در فلسفه و منطق به اثبات رسیده که باطل و محال است.

۲.۴.۴. ریشه اشکال دور

«قبل از اینکه به پاسخ این اشکال پردازیم، باید متذکر شویم که ریشه این اشکال در واقع مربوط به بحثی است که در مباحث فلسفه سیاست و در مورد نظام های دموکراسی و مبتنی بر انتخابات مطرح شده است. در آنجا این بحث و این اشکال مطرح شده که اعتبار قوانین و مقرراتی که در یک نظام دموکراتیک توسط مجالس نمایندگان یا دولت وضع می شود بر چه اساس است؟ و پاسخ ابتدایی هم که داده می شود، این است که اعتبار آن براساس رأی مردم است؛ یعنی چون مردم به این نمایندگان یا به این حزب و دولت رأی داده اند؛ بنابراین قوانین و مقررات موضوعه توسط

آن‌ها اعتبار پیدا می‌کند.

رأی مردم اعتبار می‌بخشد به قوانین و مقررات وضع شده توسط مجلس و دولت؛ امّا بلافاصله این سؤال به ذهن می‌آید که به هنگام تأسیس یک نظام دموکراتیک و در اولین انتخاباتی که می‌خواهد برگزار شود و هنوز مجلس و دولتی وجود ندارد و تازه می‌خواهیم از طریق انتخابات آن‌ها را معین کنیم؛ خود این انتخابات نیاز به قوانین و مقررات دارد؛ اینکه آیا زنان هم حق رأی داشته باشند یا نه؛ حداقل سن رأی دهندگان چه مقدار باشد؛ حداقل آرای کسب شده برای انتخاب شدن چه مقدار باشد؛ آیا اکثریت مطلق ملاک باشد یا اکثریت نسبی یا نصف به علاوه یک یا یک سوم آرای مأخوذه؛ نامزدها از نظر سن و میزان تحصیلات و سایر موارد باید واجد چه شرایطی باشند و ده‌ها مسئله دیگر که باید قوانین و مقرراتی برای آن‌ها در نظر بگیریم و بسیار روشن است که هر یک از این قوانین و مقررات و تصمیمی که درباره چگونگی آن گرفته می‌شود، می‌تواند بر سرنوشت انتخابات و فرد یا حزبی که در انتخابات پیروز می‌شود و رأی می‌آورد تأثیر داشته باشد. در کشورهای غربی [یا لاقلاً در بسیاری از آن‌ها] که پیشگامان تأسیس نظام‌های دموکراتیک در یکی دو قرن اخیر شناخته می‌شوند، زنان در ابتدا حق رأی نداشتند و انتخابات بدون حضور زنان برگزار می‌شد و این احتمال قویاً وجود دارد که اگر از ابتدا زنان حق رأی می‌داشتند ما امروز نام افراد و احزاب و شخصیت‌های دیگری را در

تاریخ سیاسی بسیاری از کشورهای غربی مشاهده می کردیم. تا همین اواخر نیز در کشور سوئیس که دارای بیش از بیست 'کانتون' مستقل است در بسیاری از کانتون های آن، زنان حق رأی نداشتند. با تغییر حداقل سن لازم برای شرکت در انتخابات از ۱۶ به ۱۵ سال، در کشورهای نظیر کشور ما که نزدیک به هفتاد درصد جمعیت را جوانان تشکیل می دهند، احتمال قوی می رود که وضعیت انتخابات و افراد و گروه هایی که حائز اکثریت آرا می شوند، به کلی دگرگون شود. اکنون سؤال این است که در اولین انتخاباتی که در هر نظام دموکراسی برگزار می شود و هنوز نه دولتی و نه مجلسی در کار است، برای سن و جنسیت افراد شرکت کننده و یا درباره شرایط نامزدهای انتخابات و میزان آرای که برای انتخاب شدن نیاز دارند و مسائل مشابه دیگری که مربوط به برگزاری انتخابات است؛ چه مرجعی و براساس چه پشتوانه ای باید تصمیم بگیرد؟ در اینجا تأکید می کنیم که توجه داشته باشید؛ اگر برای اولین دولت و اولین مجلسی که بر سر کار می آید، نتوانیم پاسخ درست و قانع کننده ای بدهیم، تمامی دولت ها و مجلس قانون گذاری که پس از این اولین دولت و مجلس در یک کشور روی کار می آیند؛ زیر سؤال خواهند رفت و اعتبار و مشروعیت آن ها مخدوش خواهد شد؛ زیرا دولت و مجلس دوم براساس قوانین و مقررات مصوب دولت و مجلس اول تشکیل می شود؛ دولت و مجلس سوم براساس قوانین و مقررات مصوب

دولت و مجلس دوّم تشکیل می شود؛ دولت و مجلس چهارم براساس قوانین و مقرّرات مصوّب دولت و مجلس سوّم تشکیل می شود و به همین صورت ادامه پیدا می کند و بدیهی است که اگر اشکال مذکور درباره دولت و مجلس اوّل حل نشود و اعتبار آن ها تثبیت نگردد، اعتبار تمامی دولت ها و مجالس قانون گذاری بعدی تا آخر، زیر سؤال خواهد رفت.»^(۱)

۳.۴.۴. جواب دانشمندان علوم سیاسی عربی به این اشکال و باطل بودن آن

«برای حلّ این اشکال، برخی از نظریه پردازان و دانشمندان علوم سیاسی گفته اند ما بالاخره چاره ای نداریم که انتخابات اوّل را بر مبنای یک سری قوانین و مقرّرات برگزار کنیم. به عنوان مثال فرض کنید انتخاباتی را براساس این قوانین و مقرّرات برگزار می کنیم:

الف. حدّاقْل سنّ رأی دهندگان ۱۶ سال است؛

ب. زنان حقّ انتخاب شدن و انتخاب کردن ندارند؛

ج. درباره نامزدهای انتخاباتی هیچ سطح خاصی از تحصیلات و مدرک علمی معتبر نیست؛

د. حدّاقْل آرای لازم برای انتخاب شدن، یک سوم کلّ آرای مأخوذه است؛

ه. حدّاقْل سنّ انتخاب شوندگان ۲۰ سال است.

پس از آنکه انتخابات را براساس این قوانین و

۱- محمدتقی مصباح یزدی، مردم سالاری دینی و نظریه ولایت فقیه، ص ۱۳۹ و ۱۴۰.

مقررات برگزار کردیم و اولین دولت و مجلس را تشکیل دادیم، آنگاه این اولین دولت و مجلس تصویب می کند که این انتخابات برگزار شده با همین قوانین و مقررات معتبر است و بدین صورت این اولین انتخابات، وجهه و پشتوانه قانونی و معتبر پیدا می کند؛ البته برای انتخابات بعد باید این اولین دولت و مجلس تصمیم گیری کند که ممکن است همین قوانین و مقررات را ابقاء کند و ممکن هم هست برخی یا همه آن ها را تغییر دهد؛ ولی بالاخره به طریقی که بیان شد، مشکل اولین انتخابات و اعتبار قانونی آن حل می شود.

بسیار روشن است که این پاسخ، پاسخ صحیحی نیست و مشکل را حل نمی کند؛ زیرا سؤال ما درباره همین اولین دولت و مجلس است که می خواهد به دولت ها و مجالس بعدی و قوانین و مقررات مصوب آن ها اعتبار بدهد؛ درحالی که خودش براساس انتخاباتی بر سر کار آمده که آن انتخابات براساس یک سری قوانین و مقرراتی برگزار شده که آن قوانین و مقررات، دیگر مصوب هیچ دولت و مجلس منتخب مردمی نیست و اینکه همین دولت و مجلس بخواهد به انتخاباتی که براساس آن روی کار آمده اعتبار و مشروعیت ببخشد، چیزی نیست جز همان رابطه دوری که در ابتدا اشاره کردیم.

به هر حال این اشکالی است که بر تمامی نظام های مبتنی بر دموکراسی وارد می شود و هیچ پاسخ منطقی و قانع کننده ای هم ندارد و به همین دلیل هم تقریباً تمامی نظریه پردازان فلسفه

سیاست و اندیشمندان علوم سیاسی، به خصوص در دوران معاصر، این اشکال را پذیرفته اند؛ ولی می گویند چاره ای و راهی غیر از این نیست و برای تأسیس یک نظام دموکراتیک و مبتنی بر آرای مردم، گزینی از این مسأله نیست و هیچ راه حلّ عملی برای این مشکل وجود ندارد»^(۱).

۴.۴.۴. میزآبودن نظام مبتنی بر ولایت فقیه از اشکال دور

«در مورد اشکال دوری هم که درباره رابطه مجلس خبرگان با رهبری و ولیّ فقیه مطرح می شود، یک پاسخ می تواند این باشد که: «همانگونه که این مشکل در تمامی نظام های مبتنی بر دموکراسی وجود دارد؛ ولی مع هذا موجب نشده دست از دموکراسی بردارند و به فکر نظام هایی از نوع دیگر باشند، وجود چنین مشکلی در نظام ولایت فقیه هم نباید موجب شود ما اصل این نظام را مخدوش بدانیم؛ و گرنه باید تمامی حکومت ها و نظام های دموکراتیک قبلی و فعلی و آینده جهان را نیز مردود شمرده و نپذیریم.

امّا واقعیت این است که این اشکال دور فقط بر نظام های دموکراسی وارد است و نظام مبتنی بر ولایت فقیه، اساساً از چنین اشکالی مبرا است و در اینجا هیچ دوری وجود ندارد. دلیل آن هم این است که ولیّ فقیه اعتبار و مشروعیت خود را از جانب خدای متعال و نه از ناحیه مردم، کسب می کند و قانون و فرمان خدای متعال نیز

۱- محمدتقی مصباح یزدی، مردم سالاری دینی و نظریه ولایت فقیه، ص ۱۴۰.

همان طور که قبلاً اشاره کرده ایم، اعتبار ذاتی دارد و دیگر لازم نیست کسی یا مرجعی به فرمان و قانون خداوند اعتبار بدهد؛ بلکه براساس مالکیت حقیقی خدای متعال نسبت به همه هستی، خداوند می تواند هر گونه تصرّف تکوینی و تشریحی که بخواهد درباره هستی و تمامی موجودات اعمال کند؛ یعنی در نظام مبتنی بر ولایت فقیه آنچه در ابتدای تأسیس نظام اتفاق می افتد به این صورت است: خدای متعال اعتبار می بخشد به ولی فقیه و دستورات او اعتبار می بخشد به مجلس و دولت.

مغالطه ای که در وارد کردن اشکال دور به رابطه میان ولی فقیه و خبرگان وجود دارد در آنجاست که می گوید: 'ولی فقیه اعتبارش را از مجلس خبرگان کسب می کند؟ درحالی که اعتبار خود خبرگان به امضای ولی فقیه و از طریق تأیید توسط شورای نگهبان است که خود این شورا اعتبارش را از رهبر گرفته است و پاسخ آن هم همانطور که گفتیم این است که 'اعتبار ولی فقیه از ناحیه خبرگان نیست؛ بلکه به نصب از جانب امام معصوم (علیه السلام) و خدای متعال است' و خبرگان درحقیقت رهبر را نصب نمی کنند؛ بلکه طبق آنچه که قبلاً توضیح دادیم، نقش آنان 'کشف رهبر منصوب به نصب عام از جانب امام زمان (علیه السلام) است؛ نظیر اینکه وقتی برای انتخاب مرجع تقلید و تعیین اعلیٰ به سراغ افراد خبره و متخصصان می رویم و از آن ها سؤال می کنیم، نمی خواهیم آنان کسی را به اجتهاد یا

اعلمیت نصب کنند. آن فرد در خارج و در واقع یا مجتهد هست یا نیست یا اعلم هست یا نیست؛ اگر واقعاً مجتهد یا اعلم است، تحقیق ما باعث نمی شود از اجتهاد یا اعلمیت بیفتد و اگر هم واقعاً مجتهد و اعلم نیست، تحقیق ما باعث نمی شود اجتهاد و اعلمیت در او به وجود بیاید. پس سؤال از متخصص فقط برای این منظور است که از طریق شهادت آنان، برای ما کشف و معلوم شود که آن مجتهد اعلم [که قبل از سؤال ما خودش در خارج وجود دارد] کیست. در اینجا هم خبرگان رهبری، ولی فقیه را به رهبری نصب نمی کنند؛ بلکه فقط شهادت می دهند آن مجتهدی که به حکم امام زمان (علیه السلام) حق ولایت دارد و فرمانش مطاع است، این شخص است.»^(۱)

«جواب دیگری هم که می توانیم بدهیم (جواب سوم) این است که به طور مثال، بنیان گذار جمهوری اسلامی ایران حضرت امام خمینی (رحمه الله علیه) اولین شورای نگهبان را تعیین فرمودند و آن شورای نگهبان صلاحیت کاندیداهای مجلس خبرگان رهبری را تأیید کردند و آنان انتخاب شدند؛ اما این مجلس خبرگان، کارش تعیین رهبر بعدی است و بنابراین دوری در کار نیست.»^(۲)

۱- محمدتقی مصباح یزدی، مردم سالاری دینی و نظریه ولایت فقیه، ص ۱۴۳.

۲- بیانات رهبر معظم انقلاب (مدظله العالی) در جلسه پرسش و پاسخ دانشگاه تربیت مدرس، ۱۲ شهریور ۷۷: «این شبهه دوری هم که گفته اند، حرف غلطی است؛ به خاطر اینکه این شورای نگهبان را رهبری فعلی که معین نکرده؛ رهبری قبل معین کرده اند. این خبرگانی هم که می آیند، نمی خواهند که رهبری فعلی را انتخاب کنند؛ رهبری بعد را انتخاب خواهند کرد. این چه دوری است؟ اگر این رهبری فوت کند یا به هر دلیل دیگری کنار برود، آن وقت رهبری بعد را آن ها انتخاب خواهند کرد و الا رهبر فعلی را که نمی خواهند انتخاب کنند؛ بنابراین هیچ دوری نیست.»

بله، اگر اینگونه بود که امام خمینی (رحمه الله علیه) با یک واسطه [شورای نگهبان] مجلس خبرگان رهبری را تأیید کرده بودند و در عین حال همین مجلس خبرگان، امام را به رهبری تعیین کرده بود، این کار، دور بود. این نظیر آن است که ما ابتدا شمع روشنی داشته باشیم و با این شمع، کبریتی را روشن کنیم و با آن کبریت شمع دیگری را روشن کنیم که اینجا دور نیست. بله اگر این طور باشد که روشنی شمع الف از کبریت گرفته شده در همان حال روشنی کبریت نیز از شمع الف حاصل شده باشد در این صورت دور می شود و هیچ یک از شمع و کبریت روشن نخواهند شد.

ممکن است کسی بگوید در همان مجلس خبرگان اول اینطور است که گرچه آغاز و شروع رهبری امام خمینی (رحمه الله علیه) ربطی به مجلس خبرگان ندارد؛ اما ادامه رهبری ایشان، بستگی به تشخیص و تأیید و شهادت همین مجلس خبرگان دارد؛ بنابراین، اشکال دور نسبت به ابتدای رهبری ایشان وارد نیست؛ اما درباره ادامه رهبری امام خمینی (رحمه الله علیه) اشکال دور پیش می آید؛ زیرا ادامه رهبری ایشان به تأیید مجلس خبرگان است؛ درحالی که این مجلس خبرگان خود، اعتبارش را از امام خمینی (رحمه الله علیه) گرفته است و این دور است.

پاسخ این اشکال هم این است که این مسئله نظیر این است که ابتدا شمع الف روشن باشد (روشنی اول) و کبریتی را با آن روشن کنیم و بعد شمع الف خاموش شود و با همین کبریتی که از

شمع الف روشن شده بود دوباره آن شمع را روشن کنیم (روشنی دوّم) که در اینجا دوری پیش نخواهد آمد؛ زیرا آنچه که روشنی کبریت به آن وابسته بود؛ روشنی اوّل شمع بود و آنچه به روشنی کبریت وابسته است، ادامه روشنی شمع الف و روشنی دوّم آن است و این دور نیست.

در بحث ما هم این طور است که امام خمینی (رحمه الله علیه) شورای نگهبان را تعیین کردند و آن شورا صلاحیت کاندیداهای مجلس خبرگان را امضا کرده؛ ولی آنچه که مجلس خبرگان پس از انتخاب و تشکیل، امضاء می کند، ادامه رهبری امام خمینی (رحمه الله علیه) است و به دوران قبل از این (روشنی اوّل شمع الف) کاری ندارد و اعتبار آن دوران به تأیید مجلس خبرگان اوّل نیست؛ بلکه به واسطه نصب عام از ناحیه امام زمان (علیه السلام) است و با این حساب دوری در کاری نیست.

خلاصه اینکه اشکال دور در واقع مربوط به نظام های مبتنی بر دموکراسی و تفکر مردم سالاری است و این اشکال را از آنجا گرفته و خواسته اند بر نظریه ولایت فقیه نیز وارد کنند؛ اما حقیقت این است که این اشکال بر نظام های دموکراتیک وارد است و هیچ پاسخ مقبول و معقولی ندارند و مفزّی از آن وجود ندارد؛ ولی در مورد نظام مبتنی بر ولایت فقیه، با تحقیقی که کردیم، معلوم شد این اشکال منسّفع است و به هیچ وجه وارد نیست. (۱)

۱- محمدتقی مصباح یزدی، مردم سالاری دینی و نظریه ولایت فقیه، ص ۱۴۶ و ۱۴۷.

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری
۴. صرفاً ارائه محتوای علمی
۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه
۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی
۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...
۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...
۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com
۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ...
۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی
۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خود کار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...
۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)
۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)
۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و ... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نمایم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقاتی و ترجمانی

اصفهان

خانه کتاب

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

